



# صرف و نحو کاربردى

(فرهنگ قواعد زبان عربى)

(در جدول ها و نمبر جدول)

ترجمه كامل

معجم قواعد اللغة العربية

تأليف

انطوان دحداح

ترجمه

قاسم بسانى

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران (اهواز)



---

## صرف و نحو کاربردی

داوود زرین پور، آشور قلیچ پاسبه، محمد رضا عزیزی پور



زرین پور، داوود، ۱۳۶۵- قلیچ پاسبه، آشور، ۱۳۶۸- عزیزی پور، حمیدرضا

صرف و نحو کاربردی

سنتدج، انتشارات علمی کالج، ۲۰۱۰م-۱۳۸۹.

۲۲۹ ص: نوسدار

۹۷۸-۶۰۰-۵۸۲۷-۰۹-۵

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۵۶۰۴۱ م/د/۶۱۴۱/۱۳۸۹ pz

رده بندی دیوئی ۴۹۲/۷۵

کتابخانه ملی ایران ۲۱۶۲۵۵۴

---



انتشارات علمی کالج



انتشارات علمی کالج

## صرف و نحو کاربردی

داوود زرین پور، آشور قلیچ پاسه، محمد رضا عزیزی پور

۱۳۸۹	چاپ اول
انتشارات علمی کالج	ناشر
کیومرث کرباسی	مدیر مسئول
حمید زری	طراح
یونس بزرگنژاده	حروفچینی
سیمرخ	چاپ و لیتوگرافی
۱۰۰۰ نسخه	شمارگان
۴۲۰۰ تومان	قیمت

مرکز پخش: سنندج، خیابان اسدآران، مجتمع تجاری کردستان، طبقه همکف، واحد ۱۶۲-۱۶۱

تلفن: ۰۸۶-۳۲۹۱۰۸۶-۳۲۳۷۲۳۷ فکس: ۳۲۳۵۷۹۶

[collegepublication@yahoo.com](mailto:collegepublication@yahoo.com)

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

# مقدمه مترجمان

کلام مملکتی است پویا و زنده که دیرینه ای به قدمت عمر بشر دارد و از ارکان کوچک و بزرگی تشکیل یافته که هر کدام در شکل گیری این حکومت سهم اند.

این مملکت از دو جناح گسترده و بزرگ **فعلیه** و **اسمیه** تشکیل یافته است. گردانندگان **جمله فعلیه**، **فعل** و **فاعل** و سردمداران **جمله ی اسمیه**، **مبتدا** و **خبیر** اند.

اصالت این ارکان **رفع** و **عظمت** آنها را در بر دارد. گاهی گروه های فشار اعمال قدرت می کنند و سبب آن **فتح** و گشایشی برای دستیابی به مقاصد خود می یابند. گاهی بر اثر کودتا یا **جو** و بحث های سیاسی قدرت از حاکمان سلب می شود. این **حورکت**، پویایی، آشوب و اغتشاش همیشگی نیست بلکه گاهی اوقات **سکون** و آرامش نیز بر فضای جامعه حکمفرما می شود و اهالی کلام در این جو آرام با آسودگی خاطر به انجام کارهای روزمره ی خود می پردازند. در این جامعه تمام اعضا و وظیفه ی مشخصی دارند که در **اسالیب کلام** تعریف می شود.

برای اداره ی چنین اجتماعی **قوانین** و **ضوابطی** تصویب شده و به مجریان قانون این اختیار را می دهد که حتی اگر لازم باشد با حفظ **جایگاه**، **رفعت** و **عظمت** سردمداران را سلب کنند و حتی گاهی به ظاهر مقام آنها را تنزل بخشند.

این جامعه ی پویا نیازمند افرادی است که همیشه در صحنه حاضر باشند و نقش بارزی در پیشبرد اهداف آن داشته باشند اما گاهی افرادی که بود و نبودشان یکسان است و یا حتی به اجبار از جامعه و انظار عمومی دور نگه داشته شده اند نیز به خوبی ایفای نقش می کنند.

آنهایی که دچار علت و بیماری شده اند به دست توانمند بهیاران سپرده می شوند تا در جهت بهبودشان بکوشند و اگر جز حذف موضع بیماری چاره ای نبود به این کار مبادرت ورزند تا مبادا در حرکت روان و رو به جلوی حکومت خللی ایجاد شود.

این مملکت، اقدامات و اختیاراتش، در اذهان تک تک افراد بشر به صورت بالقوه وجود دارد و کسی می تواند از توانمندی های آن سود برد که این نیرو را بالفعل کند. آنگاه می تواند بسان حاکمی مطلق به کارهای آنها اشراف داشته باشد. پس از آن می تواند با تمام قوا در مقابل دیگران قرار گیرد و به ابراز عقاید، تفکرات و احساسات خود بپردازد و در قالب این ارتباط توانمندی های خود را به دیگران عرضه نماید و همچنین از تجربیات و استعدادهای دیگران سود برد.

تنها راه بالفعل کردن این توانمندی ها کسب مهارت در شیوه ی کاربرد آنهاست. در این راستا کتابهای زیادی نگاشته شده که به تدوین قواعد و قوانین و شرح و توضیح آنها پرداخته اند. اما متأسفانه به جنبه ی کاربردی قواعد و قوانین آن طور که باید و شاید توجه نشده است و همچنین بحث قواعد، در کتب اصلی صرف و نحو مانند شرح ابن عقیل و مغنی اللیبب و ... به صورت گسترده و با ذکر استثنائات فراوان مورد بررسی قرار گرفته است به همین دلیل همیشه خلأ کتاب هایی که به حل تمرین های تطبیقی و کاربردی بپردازند و به نکات اصلی قواعد به صورت متمرکز و بدور از ذکر استثنائات فراوان توجه کنند، احساس می شد. چون خود در وادی ادبیات عربی سیر می کنیم و این نیاز را به وضوح مشاهده و لمس کرده ایم بر آن شدیم این کتاب را که نام اصلی اش معجم الإعراب فی النحو العربی نوشته ی آنطوان دحداح است، ترجمه نمائیم تا به نحوی فواید آن را از دانشجویان رشته های ادبیات عربی، ادبیات فارسی، فلسفه، حقوق، الهیات، تاریخ، گرایش های مختلف علوم قرآنی و طلاب حوزه های علمیه دریغ نکرده باشیم.

نهایتاً از تمامی کسانی که ما را در انجام این امر یاری کردند کمال تشکر و قدردانی را داریم به ویژه معاونت پژوهشی و اساتید محترم گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل، سرکار خانم راضیه امینی و آقای یونس بزرگ زاده.

پیشاپیش از تمامی اساتید، صاحب نظران و دوستان عزیز می که نقایص کتاب را به ما هدیه می کنند سپاس بی کران داریم.

## مقدمه مؤلف

این کتاب در شرایطی غیر منتظره پا به عرصه وجود نهاد. یک روز صبح که برای انجام پاره ای از امور بانکی به یکی از بانک های شهر رفته بودم ، مدیر بانک که دوستم بود به من گفت: - من تمام جلد های دائرة المعارف تو را دارم و از آن در راستای آموزش قواعد به دخترم کمک می گیرم چرا که این قضیه برای شخص من مهم است. همه موضوعات بر وفق مرادند جز تمارین اعراب ... که واقعاً مشکل اند. آیا کتابی داری که به تمرین های کاربردی پردازد.

- نه ، این جور کتابی ندارم !

- امیدوارم یک کتاب در این زمینه به من معرفی کنی ، منظورم تمرین های دقیقی است که به من اجازه پیگیری آموزش دخترم را بدهد.

- توصیه می کنم از کتاب فلاتی و فلاتی استفاده کنی .

هنوز از بانک خارج نشده بودم که کلام این پدر دلسوز به قوه ی تخیل من نفوذ کرد گویی جرقه ی آتشی بود که به باروت نزدیک می شد ... ما در آستانه ی قرن بیست و یکم قرار داریم، آیا اعراب سزاوار چرخشی جسورانه از سمت ناظران آموزش زبان نیست؟

پیش از این تاریخ مطمئن نبودم که تمرینهای کاربردی اعراب جایگاهی در میدان تیراندازی دحداح داشته باشد، چرا که من پس از تألیف بخشهای زیادی از دایرة المعارف همیشه به این نکته پایبند بودم که به رقابت با مسئولین آموزشی نپردازم. همیشه معتقد بودم و هستم که بحث قواعد عربی گنجایش نامحدودی برای پذیرش نویسندگان مختلف دارد بدون اینکه هیچ یک از آنها به سرزمین دیگری وارد شود... مگر اینکه زمینی بایر و ویران باشد و کسی به آن توجه نکرده باشد. به این دلایل و همچنین اشتیاق مسئولین دفتر ناشران لبنان، به نگارش اولین کتاب آموزشی پرداختم که بیرق دایرة المعارف را حمل می کرد و آن، فرهنگ تصریف افعال بود.

اما این بار و پس از اینکه مدیر بانک را به فلان و فلان کتاب راهنمای کردم و با چالشی جدید در میدان قواعد مواجه شدم که پیش از آن به ذهنم خطور نکرده بود، با رفیق راه، کامپیوتر نشستی مفصل داشتم. لازم است در اینجا از این دوست امین یادی بکنم چرا که تمام محصولات و مباحث دحداحی در علم عربی را در خود گنجانده؛ او گنجینه ای از اطلاعات نحوی و صرفی را در خود جای داده است، گنجینه ای که در لبنان و جهان عرب بی مانند است، به او گفتم:

- تمام عناصر مورد نیاز در اختیار ماست، ظاهراً این کار هم مهم و ضروریست.

- یک کار باقی می ماند و آن اینکه به ایجاد انسجام میان مطالب به منظور تلفیق نظریات در تمرینات عملی دست بزنیم تا نهایتاً کتاب مفیدی برای دانشجویان بوجود آوریم.

- این را فراموش نکن که دانشجویان از کتابهای اعراب به ستوه آمده اند چرا که این ماده ی درسی بر روی نیمکت های مدارس به گونه ای دشوار، خشک، ملال آور، خسته کننده و طاقت فرسا رخ می نماید. بعد از این دیگر چه می ماند؟ ما می خواهیم آنها در حالی که به صورت کاربردی به تمرین قواعد می پردازند با تپله بازی کنند پس از تو می خواهم که شش تپله ی رنگی را فراهم کنی تا هر یک از آنها به حالتی از حالات نحوی اشاره داشته باشد... و همچنین از تو می خواهم که بدون اتلاف وقت شروع به کار کنی.

این گفتگو تا صبح ادامه داشت و صبح ها و روزهای دیگر نیز به طول انجامید.

سعی کردیم در این کتاب به تعدادی از سؤالات که به طور مستمر از طرف دانشجویان در حین بررسی صرف و نحو و کسانی که به آموزش فرزندانشان می پردازند و همچنین اساتیدی که سعی دارند این واحد درسی دشوار را به دانش آموزان خود بیاموزند مطرح می شوند پاسخ دهیم.

\*چه زمانی اسم مرفوع، منصوب، مجرور یا مبنی است؟

\*چه زمانی فعل مرفوع، منصوب، مجزوم یا مبنی است؟

\*چه زمانی حرف عامل یا غیر عامل است؟

\*در چه صورتی علامتهای اعراب تقدیری اند؟

\*آیا اسلوبی برای مشخص کردن کلمه تقدیری، مضمّر یا محذوف وجود دارد؟

\*فرق بین مفعول به، مفعول مطلق، مفعول لأجله، مفعول فیه و مفعول معه چیست؟

\*و سؤالهای متنوع و مختلف دیگر...

پیش از پاسخگویی به این قبیل سؤالات و قبل از آغاز آموزش باید دانشجو متقاعد شود که اعراب او را در فهم الفاظ و معانی به گونه‌ی شایسته و به دور از خطا و اشتباه یاری می‌کند چرا که شناخت صحیح قوانین موجود در الفاظ و جملات به او در فهم دقیق و فراگیری صحیح کمک می‌کند.

اعراب و بناء شالوده‌ی زبان عربی می‌باشند و لازم است که دانشجو به آن‌ها مانند دو هم پیمان نیرومند بنگرد که برای قراردادن کلمه در جایگاه نحوی، از آنها استمداد می‌جوید. و همچنین در راه استفاده بهینه از زبان مادری نیز از این دو یاری می‌گیرد. حال فرقی نمی‌کند در عرصه کتابت باشد که به مباحث معینی می‌پردازد یا در عرصه شفاهی باشد که دیگران را مورد خطاب قرار می‌دهد. قواعد عربی علمی صحیح و آشکار است، اعراب تکنیکی است دقیق که در آن انحرافی وجود ندارد و به تحلیل کلام می‌پردازد و بر حالت‌های دقیق و شناخته شده تکیه دارد:

۱- رفع لقب طبقه‌ی حاکم در کلام است و متشکل است از: مبتدا و خبر، فاعل، مضارع اصیل و عاری از عوامل. این مناصب نحوی حاکم در محله‌ی ارکان اصلی جمله زندگی می‌کنند و تحت تأثیر عوامل معنوی مانند ابتدائیت، تجرد، فاعلیت، نسخ و تبعیت در را بر روی دیگران می‌بنند. مرفوعات علامت رفع را با عزت و افتخار در انتهای خود حمل می‌کنند و هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی را جز با عوامل رفع در نواسخ مانند اسم کان، خبر إن و توابع مرفوعات نمی‌پذیرد.

۲- نصب تریبونی است که بر روی توضیح و شرح و تفسیر گشوده شده است. مناصب مسئول در زمینه توضیحات اضافی و اطلاعات تکمیلی مانند: مفاعیل، منصوبات و توابع او را به حرکت به سمت مضارع منصوب و می‌دارند. اسمهای منصوب در محله‌ی زواید و فضله‌ی جمله می‌زیند و هر کلمه‌ای را که متأثر از عوامل مفعولی، مصدری، حالیه، نسخ و تبعیت است را با آغوشی باز می‌پذیرند. منصوبات علامت نصب را با عزم و ثبات در انتهای خود حمل می‌کنند و بر کلام مفید به منظور فتح و استیلاء بر جهل و واپسگرایی وارد می‌شوند.

۳- جرّ ضد رفع است بنابراین به وسیله‌ی مجرور ساختن اسم به توضیح و زیباسازی کلام می‌پردازد. جرّ دارای قدرتی استثنائی است که کلمه و جمله و حتی مصدر مؤول را نیز در بر



می‌گیرد و هیچ یک از عوامل اعراب یارای رویارویی با آن را ندارند. حرف جر از مجرور کردن مبتدا و مفعول به و محلاً مرفوع و منصوب قرار دادن آنها باکی ندارد و عقب نشینی نمی‌کند. همه این‌ها به منظور افاده‌ی معنای مورد نظر کلام است. اسم مجرور نیز در محله‌ی فضله‌ی جمله زندگی می‌کند و از حروف جرّ، اضافه و تبعیت تأثیر می‌پذیرد. مجرورات علامت جر را با اراده و جدیت در انتهای خود حمل می‌کنند. این علامت دارای یک ویژگی جهانی است چرا که کسره حرکتی است که در تمامی زبانهای جهان فرو رفته.

۴- جزم به قطع آخر فعل مضارع تحت تأثیر عوامل نحوی مانند: شرط، جواب، امر، نهی و استفهام حکم می‌کند. جزم در محله‌ی ارکان اصلی جمله به سبک و سیاق رفع رشد می‌کند اما لقب طبقه‌ی حاکم را یدک نمی‌کشد زیرا سکون که علامت جزم است ضد حرکت می‌باشد و فقط حذف جایگزین آن می‌شود، مانند: حذف نون، حذف حرف عله و...

۵- اما بناء از عوامل لفظی و مناصب آنها تأثیر نمی‌پذیرد. مبنیات متشکل از اسم و فعل و حرفند لذا در جای جای کلام مفید واقع می‌شوند. اصل در اسمها اعراب است و آن دسته از اسمها که مبنی اند بر خلاف اصل می‌باشند و اصل در افعال بناء است و آن دسته از افعال که معریند بر خلاف اصل می‌باشند. اما تمامی حروف مبنی اند. اهمیت بناء برای نسلهای آینده و با تحولات زبان عربی آشکار خواهد شد. چرا که بناء اجازه‌ی توقیف اعراب از کلماتی که بررسی آنها دشوار است را می‌دهد. بناء مقدمه‌ی آنالیز آینده است زیرا او وسیله‌ای فنی و عملی برای متداول شدن زبان است. این کتاب به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: تمرینهای کاربردی و فهرست‌های متفاوت.

### تمرینهای کاربردی:

\* ترتیب مطالب به روش هجایی یا الفبایی می‌باشد که با همزه آغاز و به یاء ختم می‌شود. الف ساکن نیز پس از او و قبل از یاء واقع می‌شود. طبق این روال کلمه: فَعَلَ قَبْلَ از کلمه: فاعل می‌آید. فهرست مطالب با استثناء، اسم استفهام، اسم اشاره و ... آغاز می‌شود به کلمات: نائب فاعل، همزه إنّ چه زمانی مفتوح می‌شود؟ همزه إنّ چه زمان مکسور می‌شود؟ پایان می‌پذیرد. در تنظیم مطالب به برنامه وزارت علوم لبنان و برخی دیگر از کشورهای عربی استناد کردیم. و می‌توانیم بگوئیم هیچ اختلافی در موضوعات وجود ندارد بلکه سراسر هماهنگی و اتفاق است.

\* هر صفحه از این مجموعه یک واحد آموزشی مستقل را در بر می‌گیرد. چنانچه مطلب خاصی نیازمند توضیحات بیشتر بود تعداد صفحات لازم را به آن اختصاص دادیم. مثلاً برای اسم شرط دو صفحه و برای مبتدا و خیر هفت صفحه در نظر گرفته شده است. اما جمله‌ی ابتدائی نیم صفحه نیاز داشت لذا نیمه‌ی دوم صفحه را به جمله‌ی اسمیه اختصاص دادیم.

\*شیوه های ارائه واحدهای آموزشی از ابتدا تا انتهای کتاب به یک صورت است و از طرح ذیل پیروی می کند.

۱- جمله اصلی بالای صفحه کیفیت کاربرد ترکیب، طبق نکات اساسی که مورد بررسی قرار گرفته اند را بیان می کند. زیر این جمله دایره هایی رنگی وجود دارد که به حالت های نحوی مختص به هر کلمه اشاره می کند و این امکان را به خواننده می دهد تا با ما در تپله بازی شریک شود.

۲- متن کوتاه قواعد مرتبط با مطلب مذکور. مثالها را در کنار قواعد به کار نبردیم زیرا هدف این کتاب منحصر در تمارین کاربردی است نه شرح نظریات.

۳- آوردن برخی مثالهای دیگر که به بیان کیفیت کاربرد ترکیب، طبق نکات مورد بحث در قواعد می پردازد.

\*ترکیبها به صورت مختصر می باشند و به منظور استفاده بهینه از زمان و مکان از آوردن تعبیری که غیر ضروری بودند چشم پوشی شده است. و از خواننده دعوت می کنیم تا با ما در کامل گرداندن شرح مشارکت داشته باشد به عنوان مثال :

- فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو. ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: فعل ماضی تام معلوم، مبنی بر فتحه ی ظاهری در آخرش، فاعل آن ضمیر مستتر به تقدیر هو.

- فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع .

ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: به سبب وصل شدن به ضمیر رفع متحرک، تاء: ضمیر متصل، فاعل و محلاً مرفوع.

- فاعل مرفوع به ضمه. ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: به ضمه ی ظاهری در آخر آن.

- حال منصوب به فتحه. ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: به فتحه ی ظاهری در آخرش و فتحه دوم برای تنوین می باشد.

- فی حرف جرّ متعلق به...، اسم مجرور به کسره ، کاف: ضمیر، مضاف الیه. وادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: فی حرف جرّ، اسم مجرور به کسره ظاهری در آخرش، مضاف، کاف: ضمیر متصل، مبنی بر فتحه، مضاف الیه و محلاً مجرور. جار و مجرور متعلق به ...

**فهرست ها :**

به چهار قسمت تقسیم می شود:

\*فهرست کلماتی که به عنوان نمونه ترکیب شده اند: شامل فهرست تمام کلماتی است که امکان دارد دانشجو در حین ترکیب با آنها مواجه شود. فرد را در شناخت کیفیت بررسی کلمه ی مشخص و حرف آخر آن یاری می کند آن هم با نادیده گرفتن جایگاه دیگر کلمات در جمله. و شامل این عناوین می شود: فعل ماضی، فعل مضارع مرفوع، فعل مضارع مبنی و مؤکد، فعل مضارع منصوب یا محلاً منصوب، فعل مضارع مجزوم یا محلاً مجزوم، فعل امر مبنی و مؤکد، مرفوعات معرب، مبنیات محلاً مرفوع، منصوبات معرب، مبنیات محلاً منصوب، مجرورات معرب، مبنیات محلاً مجرور، مبنیاتی که محلی از اعراب ندارند.

\*فهرست هجایی مثالها: شامل لیست جملاتی است که در کتاب ترکیب شده اند.

این جملات بر اساس ترتیب هجایی حرف اول کلمه در جمله مرتب شده اند.

این فهرست با جمله: إِنِّی الْمَكَّانَ لَیْلًا وَ نَهَارًا — فعل معتل، آغاز می شود چرا که این جمله با دو همزه آغاز شده و در بحث فعل معتل گنجانده شده است و با جمله ی یا یوسفُ سَاعِدُ أَخَاكَ \_ نداء پایان می پذیرد زیرا این جمله با یاء آغاز شده و در بحث نداء گنجانده شده است. همچنین به دانشجو این امکان داده می شود تا با کلمه ای که کاربرد ترکیبی آن مد نظر است آشنا شود زیرا با خطی تیره مشخص شده است.

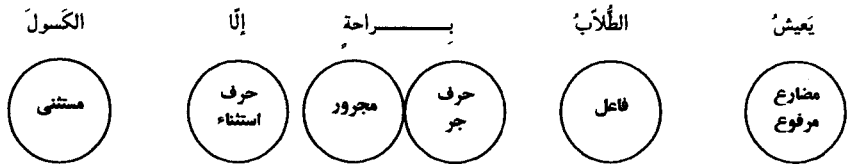
فهرست موضوعات: شامل مطالب بر اساس ترتیب ابواب اصلی و طبق ورود آن در برنامه های اصلی می باشد: حرف، اسم منصرف، اسم غیر منصرف، احوال اسم، انواع فعل، جمله فعلیه، جمله اسمیه، احوال جمله، نواسخ، منصوبات، مجرورات و توابع. در ضمن در هر باب مطالب کتاب طبق ترتیب هجایی مرتب شده اند.

\*فهرست هجایی مطالب: شامل مطالب کتاب است و شماره صفحه در آن رعایت شده است که خود دو فایده را در بردارد و آن اینکه ترتیب هجایی هماهنگ با ترتیب شماره صفحه می باشد. این فهرست، فهرستی تقلیدی است که به دانشجو کمک می کند تا موضوعی را که علاقه مند است تنها به بررسی آن بپردازد، به راحتی پیدا کند.

استادمان در مدرسه زمانی که در استعمال حرف جرّ اشتباه می کردیم به ما می گفت: «حرف جرّ را فراموش نکنید زیرا کوه تُربِل (کوهی است در شمال لبنان) را به زیر می کشد»

از دانشجویانی که این مطالب را می خوانند می خواهم تا خود را درگیر مسائل حاشیه ای نکنند بلکه تمام توان خود را در راه رسیدن به هدف که همان کسب معرفت است متمرکز نمایند.

آنطوان دحداح



يعيش: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الطلاب: فاعل مرفوع به ضمه.

براحة: باء حرف جر، متعلق بـ يعيش، راحة: اسم، مجرور به كسره.

إنا: حرف استثناء.

الكسول: مستثنى منصوب به فتحة.

### قواعد

- \* ادوات استثناء عبارتند از: (۱) - حروف: إنا، أو، بيد، حتى، حاشا، خلا و عدا (۲) - اسمهای: سوي، غير و لاسيما (۳) و دوفعل: لا يكون و ليس مستثنى در جمله ی مثبت و همچنین در جمله ی منفی آنگاه که مستثنی منقطع باشد، یعنی مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد نصبش واجب است.
- \* هرگاه مستثنی در جمله منفی، متصل باشد یعنی از جنس مستثنی منه باشد نصبش جایز است.
- \* بر دو اسم «غیر و سوي» اعراب اسمی که پس از إنا واقع می شود اعمال می گردد. لاسيما تشکیل یافته است از لا: نفی جنس، سي: اسم آن و ما: اسم موصول، چنانچه مستثنی مرفوع باشد مضاف الیه و چنانچه منصوب یا مجرور باشد حرف زاید است و خبر لا محذوف می باشد.

ما جاءَ القومُ غَيرَ (غَيرُ) زَيدٍ

ما: حرف نفی.

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحة.

القومُ: فاعل مرفوع به ضمه.

غَيرَ: مستثنی منصوب به فتحة، مضاف.

(غَيرُ): بدل از القومُ مرفوع به تبعیت، مضاف.

زَيدٍ: مضاف الیه مجرور به كسره.

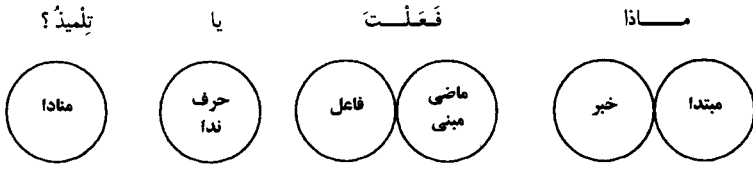
عادَةُ الوَقْدِ سَويَ واحدٍ

عادَةُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحة.

الوَقْدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

سَويَ: مستثنی منصوب به فتحة تقدیری بر روی الف به سبب تعدُّر، مضاف.

واحدٍ: مضاف الیه مجرور به كسره.



ما: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.  
 ذا: اسم موصول، مبنی بر سکون، خبر محلاً مرفوع.  
 فَعَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.  
 یا: حرف ندا.  
 تَلْمِيذٌ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

**قواعد**

- \* اسمهای استفهام عبارتند از: اَتَى، اَيْنَ، اَيَّانَ، اَيُّ، كَمْ، كَيْفَ، مَتَى، مَنْ و مَن ذَا، ما و ماذا.
- \* تمامی این اسمها مبنی بر حرکت آخر خود هستند جز «اَيُّ» که معرب است و برحسب موقعیت خود در جمله حالت های اعرابی مختلف را می پذیرد.
- \* همه اسمهای استفهام در جمله صدارت طلبند.

**اَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟**

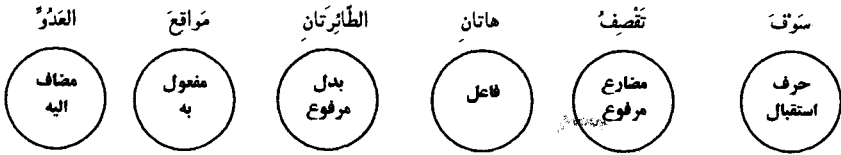
اَيُّ: اسم استفهام، مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.  
 النَّاسِ: مضاف الیه مجرور به کسره.  
 أَحَبُّ: خبر برای مبتدا مرفوع به ضمه.  
 إِلَيْكَ: اِلی حرف جر متعلق به أَحَبُّ، کاف: ضمیر، محلاً مجرور.

**كَمْ كِتَابًا اشْتَرَيْتَ؟**

كَمْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مفعول به مقدم محلاً منصوب.  
 كِتَابًا: تمییز منصوب به فتحه.  
 اشْتَرَيْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

**كَيْفَ حَالُكَ الْيَوْمَ؟**

كَيْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، خبر مقدم محلاً مرفوع.  
 حَالُكَ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.  
 الْيَوْمَ: ظرف زمان مفعول فیهِ منصوب به فتحه، متعلق به كَيْفَ.



سَوِّفَ: حرف استقبال.

تَقْصِفُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

هَاتَانِ: اسم اشاره، مبنی بر الف، فاعل محلاً مرفوع.

الطَّائِرَتَانِ: بدل از هَاتَانِ، مرفوع به الف چون مثنی می باشد.

مَوَاقِعَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الْعَدُوَّ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* اسمهای اشاره برای نزدیک عبارتند از: هَذَا، هَذَانِ و...، اشاره به متوسط: ذَاكَ، ذَانِكَ و...، اشاره به دور: ذَٰلِكَ و ذَٰنِكَ و... . اسم اشاره مثنی در حالت رفع مبنی بر الف و محلاً مرفوع می باشند و در دو حالت نصب و جر محلاً منصوب و مجرور می باشند.
- \* تمام اسمهای اشاره مفرد و جمع مبنی بر حرکت و اسم اشاره مثنی مبنی بر حرف می باشد.
- \* اگر اسم اشاره پیش از اسم مقرون به «أل» قرار گیرد این اسم بدل از اسم اشاره می باشد و چنانچه اسم اشاره بعد از مشارالیه واقع شود، اسم اشاره صفت آن است.
- \* اسم های اشاره ی مکان عبارتند از: هُنَا، هُنَاكَ و... که یا ظرف و یا مجرور به حرف جر می باشند.

ذَهَبْنَا مِنْ هُنَا...

ذَهَبْنَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، تا: فاعل محلاً مرفوع..

مِنْ: حرف جر متعلق به ذَهَبْنَا.

هُنَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون محلاً مجرور.

رَأَيْتُ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

هَذَيْنِ: اسم اشاره، مبنی بر حرف یاء، مفعول به محلاً منصوب.

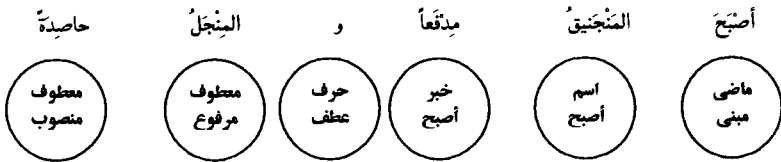
الرَّجُلَيْنِ: بدل از هَذَيْنِ، منصوب به یاء چون مثنی می باشد.

هَذِهِ فِتَاةٌ جَمِيلَةٌ (الْفِتَاةُ هَذِهِ جَمِيلَةٌ)

هَذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر كسره، مبتدا محلاً مرفوع. (الْفِتَاةُ: مبتدا)

فِتَاةٌ: خبر مرفوع به ضمه. (هَذِهِ: صفت)

جَمِيلَةٌ: صفت فِتَاةٌ، مرفوع به تبعیت (جميلة: خبر)



أَصْبَحَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.  
 الْمَنْجَبُ: اسم أَصْبَحَ مرفوع به ضمه.  
 مِدْفَعاً: خبر أَصْبَحَ منصوب به فتحه.  
 وَالْمَنْجَبُ: واو حرف عطف، وَالْمَنْجَبُ: معطوف به الْمَنْجَبُ مرفوع به تبعیت.  
 حاصِدةٌ: معطوف به مِدْفَعاً، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* وزنهای اسم آلت مشتق، قیاسی هستند و از مصدر هر بابی که باشد بروزنهای: مَفْعَلٌ، مَفْعَلَةٌ و مِفْعَالٌ ساخته می شوند، البته بعضی الفاظ وجود دارند که بر خلاف قاعده و قانون ساخته می شوند.
- \* وزنهای اسم آلت جامد بسیارند که هیچ قانونی برای آنها وجود ندارد.
- \* اسم آلت مانند فعلش عمل نمیکنند، لذا فاعل یا نائب فاعل را مرفوع نمی کند و مفعول به را منصوب نمی گرداند.

### الْمِنْشَارُ تُحْرَكُهُ طَاقَةُ الْكَهْرِبَاءِ

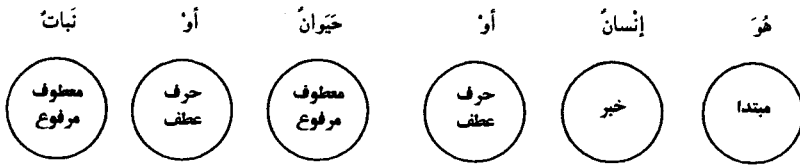
الْمِنْشَارُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 تُحْرَكُهُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، جمله فعلیه خبر برای مبتدا محلاً مرفوع.  
 طَاقَةُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.  
 الْكَهْرِبَاءِ: مضاف الیه مجرور به كسره.

### تَرْتِيبُ الْحُرُوفِ فِي الْمِطْبَعَةِ بِأَمْسَةِ دَقِيقَةٍ

تَرْتِيبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.  
 الْحُرُوفُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 فِي: حرف جر متعلق به تَرْتِيبُ.  
 الْمِطْبَعَةِ: مجرور به كسره.  
 بِأَمْسَةِ: باء حرف جر متعلق به تَرْتِيبُ، مرفوع به كسره.  
 نَقِيقَةٍ: صفت لأمسة، مجرور به تبعیت.

### النَّاعُورَةُ دَوْلَابٌ...

النَّاعُورَةُ: اسم آلت، مبتدا مرفوع به ضمه.  
 دَوْلَابٌ: خبر مرفوع به ضمه.



هُوَ: ضمير منفصل، مبنی بر فتنحه، مبتدا محلاً مرفوع.

إِنْسَانٌ: خبر مرفوع به ضمه.

أَوْ: حرف عطف.

حَيَّوَانٌ: معلوف بر إِنْسَانٌ، مرفوع به تبعیت.

أَوْ: حرف عطف.

نَبَاتٌ: معلوف بر إِنْسَانٌ، مرفوع به تبعیت.

### قواعد

- \* نکره شبیه اسم جنس است و گروه زیادی از علمای نحو تفاوتی بین این دو قائل نیستند. چنانچه نکره بر چیز معینی دلالت داشته باشد، نکره ی مقصوده و اگر بر شخص یا چیز معینی دلالت نداشته باشد، نکره ی غیر مقصوده است.
- \* هرگاه بخواهیم اسم جنس را معرفه کنیم، باید یک اضافه ی لفظی یا معنوی به آن بیافزاییم تا به این بوسیله مدلول اسم جنس تنها در خود اسم جنس متمرکز شود نه در چیزهای دیگر.
- \* اینجاست که تفاوت میان اسم جنس که نکره است و اسم علم که معرفه است آشکار می شود.

رَأَيْتُ رَجُلًا فِي النَّادِي فَصَافَحْتُ الرَّجُلَ

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون، به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

رَجُلًا: مفعول به منصوب به فتنحه.

فِي: حرف جر متعلق به رَأَيْتُ.

النَّادِي: مجرور به کسره تقدیری بر یاء به سبب نقل.

فَصَافَحْتُ: فاء حرف عطف، صَافَحْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّجُلَ: مفعول به منصوب به فتنحه.

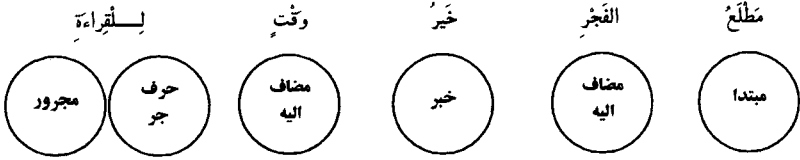
أَعْجَبَنِي هَذَا الرَّأْيُ

أَعْجَبَنِي: أَعْجَبَ فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتنحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به محلاً منصوب.

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّأْيُ: بدل از هَذَا، مرفوع به تبعیت.





مَطْلَعُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.  
 الْفَجْرِ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 خَيْرٍ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.  
 وَقْتٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 لِقِرَاءَةٍ: لام حرف جر متعلق به خَيْرٍ، الْقِرَاءَةُ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* اسم زمان از فعل ثلاثی این چنین ساخته می شود: (۱) - اگر مضارع آن مضموم و یا مفتوح العین یا معتل الآخر باشد بر وزن مَفْعَل (۲) - چنانچه عین الفعل مضارعش مکسور یا معتل الفاء باشد بر وزن مَفْعِل (۳) - و اگر عین الفعل آن الف باشد بر دو وزن مَقَال و مفیل.
- \* اسم زمان در غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول آن ساخته می شود.
- \* اسم زمان عمل فعلش را انجام نمی دهد لذا فاعل یا نائب فاعلی را مرفوع و مفعول به را منصوب نمی کند.

### كَانَ إِنْشَادُ الشُّعْرِ مَوْعِدًا لِلنَّاسِ

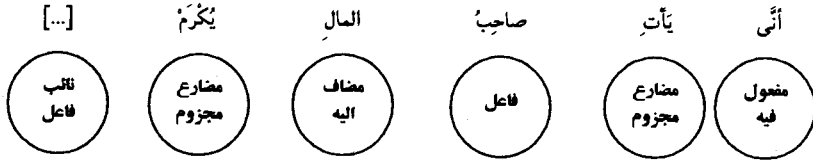
كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.  
 إِنْشَادُ: اسم كان مرفوع به ضمه، مضاف.  
 لَشُّعْرِ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 مَوْعِدًا: خبر كان منصوب به فتحه.  
 لِلنَّاسِ: لام حرف جر متعلق به مَوْعِدًا، النَّاسِ مجرور به كسره.

### وَقَعَ الْحَادِثُ عِنْدَ الْمَغِيبِ

وَقَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الْحَادِثُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 عِنْدَ: ظرف زمان مفعول فيه منصوب به فتحه، متعلق به، مضاف.  
 الْمَغِيبِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### لَمَشْرِقَةُ بَزْوَعِ الشَّمْسِ

لَمَشْرِقَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 بَزْوَعُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.  
 لَشَّمْسِ: مضاف اليه مجرور به كسره.



أَنْتَى: اسم شرط ظرفی جازم، مبنی بر سکون، مفعول فيه محلاً منصوب، متعلق به جواب شرط يُكْرَمُ.  
يَأْتِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أَنْتَى چون فعل شرط است و علامت جزم آن حذف حرف عله.  
صاحبُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.  
المال: مضاف اليه مجرور به كسره.  
يُكْرَمُ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به أَنْتَى چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، نائب فاعل آن ضمير مستتر هو.

### قواعد

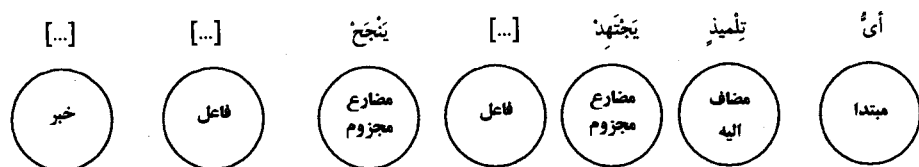
- \* اسم های شرط، از ظرف و غیر ظرف تشکیل یافته اند، بعضی جازم و برخی دیگر غیر جازم اند.
- \* ظروف جازم عبارتند از: أَنْتَى، اَيْنَ، أَيُّنَمَا، أَيَّانَ، حَيْثُمَا، مَتَى؛ و غیر جازم: إِذَا، كَلَّمَا، لَمَّا
- \* اسم بعد از إِذَا به عنوان فاعل یا نائب فاعل برای فعل محذوف می باشد.
- \* تمامی ظروف، مبنی بر حرکت آخر خود بوده و بنا بر ظرفیت مفعول فيه و محلاً منصوب می باشند.

### مَتَى تَمَّتْ تُعْرِفُ

مَتَى: اسم شرط ظرفی جازم، مبنی بر سکون، مفعول فيه محلاً منصوب، متعلق به جواب شرط تُعْرِفُ.  
تَمَّتْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به مَتَى چون فعل شرط است و علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أَنْت.  
تُعْرِفُ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به مَتَى چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون و نائب فاعل آن ضمير مستتر أَنْت.

### وَ إِذَا الشَّيْخُ قَالَ...

وَ إِذَا: واو نوع اعرابش با توجه به ما قبل مشخص می شود. إِذَا: اسم شرط ظرفی غیر جازم، مبنی بر سکون، مفعول فيه محلاً منصوب، متعلق به جواب شرط.  
الشَّيْخُ: فاعل مرفوع به ضمه برای فعل محذوفی که فعل قَالَ آن را تفسیر می کند.  
قَالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر هو، جمله مضاف اليه و محلاً مجرور.



أَيُّ: اسم شرط جازم، مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

تَلْمِيزُ: مضاف اليه مجرور به كسره.

يَجْتَهِدُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أَيُّ چون فعل شرط، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر هو.

يَنْجَحُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أَيُّ چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر هو، دو جمله ی شرط و جواب شرط خبر برای مبتدا و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* اسمهای شرط غیر ظرف، دو فعل را مجزوم می کنند و عبارتند از: أَيُّ، كَيْفَمَا، مَنَ، مَهْمَا، مَا.
- \* (اسم شرط غیر ظرف) (۱) - اگر بعد از فعل لازم واقع شود: مبتدا می باشد و جمله ی فعل شرط خبر آن است. (۲) - اگر بعد از آن فعل متعددی که مفعول گرفته است واقع شود مبتدا بوده و فعل شرط خبرش است (۳) - اگر بعد از آن فعل متعددی که مفعول نگرفته است واقع شود، (اسم شرط غیر ظرف) مفعول به است (۴) - اگر بعد از آن مصدری بیاید مفعول مطلق است (۵) - چنانچه بعد از حرف جر یا مضاف اليه قرار گیرد محلاً مجرور است.
- \* أَيُّ: معرب و مضاف است و می تواند به عنوان مبتدا، مفعول به، مفعول فيه و یا مجرور به حرف جر قرار گیرد.
- \* كيفما: دائماً حال و محلاً منصوب می باشد.

### ما تَقْرَأُ أَقْرَأُ

ما: اسم شرط جازم، مبنی بر سکون، مفعول به محلاً منصوب.

تَقْرَأُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به ما چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

أَقْرَأُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به ما چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

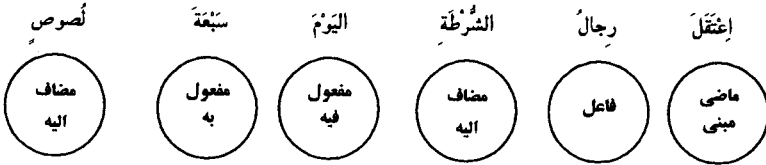
### أَيُّ سُلُوكٍ تَسْلُكُ أَسْلُكُ

أَيُّ: اسم شرط جازم، مفعول مطلق منصوب به فتحة، مضاف.

سُلُوكٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

تَسْلُكُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أَيُّ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

أَسْلُكُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أَيُّ چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنا.



إِعْتَقَلَ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحه.  
 رِجَالُ: فاعل مرفوع به ضمّه، مضاف.  
 الشُّرْطَةُ: مضاف إليه مجرور به كسره.  
 الْيَوْمِ: ظرف زمان مفعول فيه منصوب به فتحه، متعلّق به إِعْتَقَلَ.  
 سَبْعَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 أُصُوصِ: مضاف إليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* عدد مفرد را اعداد ۱ تا ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ تشکیل می دهند
- \* يك و دو بعد از معدود واقع می شوند و نقش صفت برای معدود را دارند.
- \* در اعداد ۳ تا ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ اگر عدد قبل از معدود واقع شود با توجه به موقعیت خود در جمله اعراب می پذیرد.
- \* معدود این اعداد جمع و مجرور به اضافه می باشد.
- \* با آمدن آل فقط بر سر عدد یا معدود، عدد مفرد معرفه می گردد.

### فی جیبی خَمْسُ لیرات

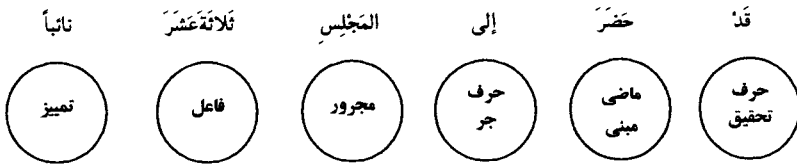
فی: حرف جر، متعلّق به خبر مقدم محذوف.  
 جیبی: مجرور به کسره، یاء: ضمیر، مضاف إليه.  
 خَمْسُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمّه، مضاف.  
 لیرات: مضاف إليه مجرور به کسره.

### هُنَالِكَ مَدْرَسَتَانِ اثْنَتَانِ

هُنَالِكَ: اسم اشاره مکان، مبني بر فتحه، خبر مقدم محلاً مرفوع.  
 مَدْرَسَتَانِ: مبتدا مؤخر مرفوع به الف چون مثنی است.  
 اثْنَتَانِ: صفت مَدْرَسَتَانِ، مرفوع به الف چون ملحق به مثنی است.

### قَرَأْتُ الْعَشْرَةَ كُتُبَ

قَرَأْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 الْعَشْرَةَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.  
 كُتُبَ: مضاف إليه مجرور به کسره.



قَدْ: حرف تحقیق.

حَضَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

إِلَى: حرف جر متعلق به حَضَرَ.

الْمَجْلِسِ: مجرور به کسره.

ثَلَاثَةَ عَشَرَ: اسم عدد، مبنی بر فتحه، فاعل و محلاً مرفوع.

نائباً: تمییز منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* اسم عدد: (۱) - مرکب از ۱۱ تا ۱۹ است و هر دو جزنش مبنی بر فتحه می باشند. به استثنای عدد ۱۲ که جزء اولش اعراب تنبیه را می پذیرد و جزء دوم آن مبنی است. (۲) - عقود از ۲۰، ۳۰، تا ۹۰ را شامل می شود و ملحق به جمع مذکر سالم است و مانند جمع مذکر سالم اعراب می گیرند. (۳) - معطوف از ۲۱، ۲۲ تا ۹۹ را در بر می گیرد. جزء اول همانند مفرد بر اساس موقعیتش در جمله اعراب می پذیرد و جزء دوم آن مانند عقود ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.
- \* معطوفات در سه حالت فوق الذکر به صورت مفرد بوده و دائماً تمییز و منصوب می باشد.

### رَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ امْرَأَةً

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.

اثْنَيْ عَشَرَ: اسم عدد، جزء اول آن مفعول به منصوب به یاء چون ملحق به مثنی است و جزء دومش مبنی بر فتحه است.

امْرَأَةً: تمییز منصوب به فتحه.

### هُمُ خَمْسُونَ طَيَّارًا...

هُمُ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

خَمْسُونَ: خبر مرفوع به او چون ملحق به جمع مذکر سالم است.

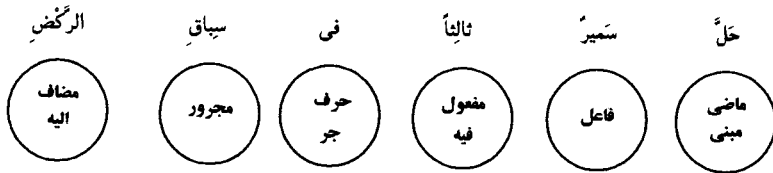
طَيَّارًا: تمییز منصوب به فتحه.

### ... بِثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ طَائِرَةً

بِثَلَاثَةِ: باء حرف جر متعلق به خَمْسُونَ، ثلاثة؛ مجرور به کسره.

وَعِشْرِينَ: واو حرف عطف، عِشْرِينَ: معطوف به ثَلَاثَةَ، مجرور به یاء چون ملحق به جمع مذکر سالم است.

طَائِرَةً: تمییز منصوب به فتحه.



حَلٌّ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحه.

سَمِيرٌ: فاعل مرفوع به ضمّه.

ثَالِثاً: ظرف زمان مفعول فيه منصوب به فتحه متعلّق به حَلٌّ.

فِي: حرف جر متعلّق به حَلٌّ.

سِيَاقِ: مجرور به كسره، مضاف.

الرَّكُضِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* اعداد ترتیبی مانند اعداد اصلی به چهار دسته تقسیم می شوند با این تفاوت که صد و هزار در زیر مجموعه ی عقود قرار می گیرند.
- \* اعداد دو تا ده بر وزن فاعل ساخته می شوند و علی رغم این که اعداد اصلی مصدر نیستند اما اعداد ترتیبی از آنها ساخته می شوند بنابراین گفته می شود: **أولٌ أولى، واحدٌ واحدٌ، حادى حادىةٌ.**
- \* عدد مرکب در این نوع اعداد نیز مانند اعداد اصلی می باشد و هر دو جزء آن مبني بر فتحه است.

### هذه هي الصَّفحةُ الأولى

هذه: اسم اشاره، مبني بر كسره، مبتدا محلاً مرفوع.

هي: ضمير فصل، محلى از اعراب ندارد.

الصَّفحةُ: خبر مرفوع به ضمّه.

الأولى: صفت الصَّفحةُ، مرفوع به ضمّه ی تقدیری بر روى الف به سبب تعدر.

### كُتِبَتِ الرِّسَالَةُ الثَّالِثَةَ عَشْرَةَ

كُتِبَتِ: فعل ماضى مجهول، مبني بر فتحه، تاء: حرف تأنيث.

الرِّسَالَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمّه.

الثَّالِثَةَ عَشْرَةَ: اسم عدد ترتیبی مرکب، مبني بر فتحه، صفت و محلاً مرفوع.

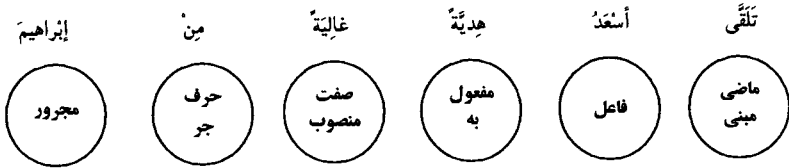
### وَصَلَ الْمُشْتَرِكُ الْخَامِسُ وَالْعِشْرُونَ

وَصَلَ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحه.

الْمُشْتَرِكُ: فاعل مرفوع به ضمّه.

الْخَامِسُ: صفت الْمُشْتَرِكُ، مرفوع به تبعیت.

وَالْعِشْرُونَ: واو حرف عطف، العشرون: معطوف به الْخَامِسُ، مرفوع به واو است چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.



تَلَّقَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
 أَسْعَدُ: فاعل مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نگرفته.  
 هِدِيَّةٌ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 غَالِيَةٌ: صفت هِدِيَّةٌ، منصوب به تبعیت.  
 مِنْ: حرف جر متعلق به تَلَّقَى.  
 إِبْرَاهِيمَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

### قواعد

- \* علم مفرد (۱) - مضاف قرار نمی گیرد (۲) - ال تعریف بر آن داخل نمی شود (۳) - به وسیله ی نکره وصف نمی شود. (۴) - می تواند مبتدا واقع شود. (۵) - نکره بعد از آن به عنوان حال منصوب می گردد. (۶) - طبق شرایطی غیر منصرف می گردد.
- \* با توجه به موقعیتش در جمله حالات مختلف اعراب را می پذیرد؛ لذا می تواند مبتدا، خبر، فاعل، مفعول یا مجرور و ... باشد.

### خالدٌ شجاعٌ

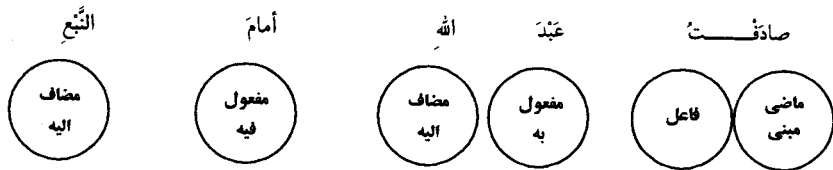
نَالِدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 شَجَاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

### شُوهِدَ سَمِيرٌ حَامِلًا كُتُبَهُ

شُوهِدَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.  
 سَمِيرٌ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.  
 حَامِلًا: حال منصوب به فتحه.  
 كُتُبَهُ: مفعول به برای اسم فاعل حَامِلًا، منصوب به فتحه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### يَحْدُ مِصْرًا شَمَالًا الْبَحْرَ الْاَبْيَضَ الْمَتَوَسِّطَ

يَحْدُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.  
 مِصْرًا: مفعول به منصوب به فتحه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.  
 شَمَالًا: ظرف مکان مفعول فیه منصوب به فتحه، متعلق به يَحْدُ.  
 الْبَحْرَ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 الْاَبْيَضَ: صفت الْبَحْرَ، مرفوع به تبعیت.  
 الْمَتَوَسِّطَ: صفت دوم الْبَحْرَ، مرفوع به تبعیت.



صَادَقْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عَبْدٌ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الله: مضاف اليه مجرور به کسره.

أَمَامٌ: ظرف مکان مفعول فيه منصوب به فتحه متملک به صَادَقْتُ، مضاف.

النَّبِيحُ: مضاف اليه مجرور به کسره.

### قواعد

- \* اسم علم مرکب به سه دسته تقسیم می شود (۱) - مرکب اضافی (مضاف، مضاف اليه): در این نوع ترکیب جزء اول آن با توجه به موقعیتش در جمله اعراب می پذیرد و جزء دوم آن مجرور به اضافه می باشد. (۲) - مرکب مزجی: (یک کلمه است) جزء اول آن مبني بر فتحه بوده و جزء دوم با توجه به موقعیتش در جمله اعراب می گیرد، مرکب مزجی غیر منصرف است. (۳) - مرکب اسنادی (مسند، مسند اليه): در این نوع ترکیب هر دو جزء مبني بر حرکت آخرشان می باشند.

يَعْلَبُكَ بِعَلِّ الْبِقَاعِ أَوْ مَدِينَةَ الشَّمْسِ

يَعْلَبُكَ: مبتدا مرفوع به ضمه، به سبب غیر منصرف بودن تنوین نگرفته است.

بِعَلِّ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الْبِقَاعِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

أَوْ: حرف عطف.

مَدِينَةَ: معطوف به يَعْلَبُ، مرفوع به تبعیت، مضاف.

الشَّمْسِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

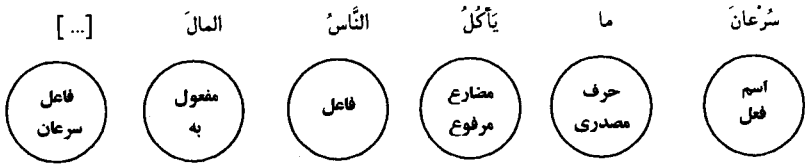
تَشَاجَرْتُ مَعَ فَتْحِ اللَّهِ

تَشَاجَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مَعَ: ظرف مکان مفعول فيه منصوب به فتحه متملک به تَشَاجَرْتُ، مضاف.

فَتْحِ اللَّهِ: مضاف اليه مجرور به کسره تقدیری، چون علم مرکب اسنادی می باشد حرکت حکایت مانع ظهور کسره شده است.





سُرْعَانُ: اسم فعل ماضی به معنای اُسْرَعْ مبنی بر فتحه.

ما: حرف مصدري.

يَأْكُلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

النَّاسُ: فاعل مرفوع به ضمه.

المالَ: مفعول به منصوب به فتحه.

جمله ی يَأْكُلُ . . . فاعل اسم فعل محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* اسم فعل در ساختارش از موارد مختلفی که متعلّق به زمان یا صیغه است ساخته می شود.
- \* (اسم فعل) به یکی از سه زمان ماضی، مضارع یا امر دلالت دارد.
- \* اسم فعل در صیغه بر سه نوع است: (۱) - به صورت قیاسی بر وزن فَعَالٍ. (۲) - منقول از حرف جر، حرف تنبیه، ظرف یا مصدر. (۳) - مرتجل، که اسم صوت جزئی از آن است.

هَلُمُّ أَيْهَا الْعَيْدُ

هَلُمُّ: اسم فعل امر به معنای اِسْتَعِدْ، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر اَنْتَ.

أَيْهَا: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.

الْعَيْدُ: بدل از أَيْ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب است.

أَفَّ مِنْ مَلَلٍ أَوْ كَرْبٍ

أَفَّ: اسم فعل مضارع به معنای اِتَضَجَّرْ، مبنی بر کسره، فاعل آن ضمیر مستتر اَنَا.

مِنْ: حرف جر متعلّق به أَفَّ.

مَلَلٍ: مجرور به کسره.

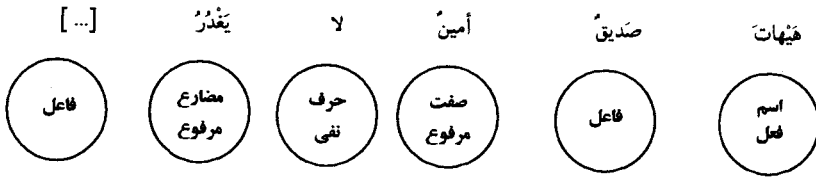
أَوْ: حرف عطف.

كَرْبٍ: معطوف به مَلَلٍ، مجرور به تبعیت.

إِلَيْكَ عَنِّي

إِلَيْكَ: اسم فعل امر به معنای اِيتَعِدْ، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر اَنْتَ.

عَنِّي: عَن حرف جر متعلّق به إِلَيْكَ، ياء: ضمیر، محلاً مجرور.



هَيْهَاتَ: اسم فعل ماضی به معنای بَعْدَ مبنی بر فتحه.

صَدِيقٌ: فاعل اسم فعل مرفوع به ضمه.

أَمِينٌ: صفت صَدِيقٌ، مرفوع به تبيعت.

لا: حرف نفي.

يَعْدُرُ: فعل ماضی معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر هو.

جمله يَعْدُرُ صفت صَدِيقٌ محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* هر گاه اسم فعل (۱) - به معنای فعل لازم باشد فقط فاعل را مرفوع می کند، فاعل یا اسم ظاهر است یا ضمير مستتر (۲) - چنانچه به معنای فعل متعدی باشد فاعل را مرفوع و مفعول به را منصوب می کند، اگر فعل به واسطه ی حرف جر متعدی شود اسم فعل نیز با همان حرف متعدی می گردد.
- \* جدایی بین اسم فعل و معمولش جایز نیست و معمولش بر آن مقدم نمی شود.
- \* اسم فعل همیشه مبنی بر حرکت و یا سکون می باشد و محلی از اعراب ندارد.

### بَلَّةُ الْكَذِبِ وَ النَّفَاقِ

بَلَّةٌ: اسم فعل امر به معنای دَخَ، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمير مستتر أَنْتَ.

الْكَذِبِ: مفعول به برای اسم فعل، منصوب به فتحه.

وَ النَّفَاقِ: واو حرف عطف، النَّفَاقِ: معطوف به الْكَذِبِ، منصوب به تبيعت.

### صَهْ تَتَعَلَّمُ

صَهْ: اسم فعل امر به معنای أَسَكَتَ، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر أَنْتَ.

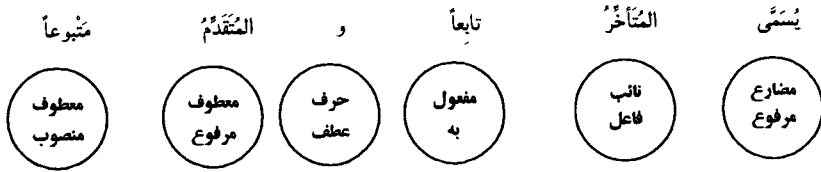
تَتَعَلَّمُ: فعل مضارع مجزوم چون جواب طلب است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أَنْتَ.

### قَدْكَ عَمَلٌ شَاقٌّ

قَدْكَ: اسم فعل مضارع به معنای يَكْفِي، مبنی بر سکون، كاف: ضمير، مفعول به محلاً منصوب.

عَمَلٌ: فاعل اسم فعل مرفوع به ضمه.

شَاقٌّ: صفت عَمَلٌ، مرفوع به تبيعت.



يُسَمَّى: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
الْمَتَّأَخِرُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.  
تَابِعاً: مفعول به منصوب به فتحه.  
و الْمَتَّادِمُ: واو حرف عطف، الْمَتَّادِمُ: معطوف به متأخر، مرفوع به تبعیت.  
مَتَّبِعاً: معطوف به تابعاً، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* اسم فاعل از فعل ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر وزن فاعل ساخته می شود.
- \* (اسم فاعل) در غیر ثلاثی مجرد بر وزن مضارع معلوم با تبدیل نمودن حرف مضارع به میم مضموم و مکسور ساختن ما قبل آخر آن ساخته می شود. مانند: يَكْرُمُ - مَكْرُمٌ.
- \* دو صیغه ی فعولٌ و فعیلٌ بین اسم فاعل و مفعول مشترک می باشند.

### کتابُ الْمُعَلِّمِ أَفْضَلُ دَلِيلٍ

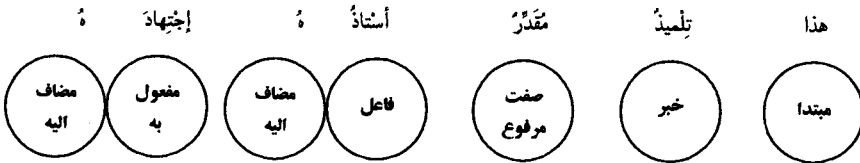
کتابُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.  
الْمُعَلِّمِ: مضاف الیه مجرور به کسره.  
أَفْضَلُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.  
دَلِيلٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أَيُّهَا الْمُسَلِّطُ عَلَى الْعَرْشِ: اِسْمَعُ ...

أَيُّهَا: أيُّ منادا مبنی بر ضمه، محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه  
الْمُسَلِّطُ: صفت أيُّ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب می باشد.  
عَلَى: حرف جر متعلق به الْمُسَلِّطُ.  
الْعَرْشِ: مجرور به کسره.  
اِسْمَعُ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

كَانَ الْحَاكِمُ صَبُوراً وَ فَهِيماً

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.  
الْحَاكِمُ: اسم كان مرفوع به ضمه.  
صَبُوراً: خبر كان منصوب به فتحه.  
و فَهِيماً: واو حرف عطف، فَهِيماً: معطوف به صَبُوراً، منصوب به تبعیت.



هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

تَلْمِيذٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مَقْدَرٌ: صفت تَلْمِيذٌ مرفوع به تبعیت.

أَسْتَاذُهُ: فاعل برای اسم فاعل، مرفوع به ضمه، هاء، ضمیر، مضاف الیه.

إِجْتِهَادُهُ: مفعول به برای اسم فاعل منصوب به فتحه، هاء، ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

- \* اسم فاعل به دو شیوه عمل می کند: لفظی و محلی، و دارای چهار حالت می باشد. (۱) - بدون ال (۲) - مقرون به ال (۳) - مضاف (۴) - غیر مضاف. چنانچه (اسم فاعل برگرفته از فعل) لازم باشد، یا لفظاً فاعل را مرفوع می کند یا محلاً مجرور به اضافه می کند، و اگر (اسم فاعل برگرفته از فعل) متعدی باشد، یا لفظاً مفعول به را منصوب می کند یا محلاً مجرور به اضافه می کند.
- \* چنانچه مفعول آن مجرور باشد در تابع آن دو حالت جایز است. (۱) - جر: با در نظر گرفتن لفظ و یا (۲) - نصب: در صورت مدنظر قرار دادن موقعیتش در جمله.

### جَاءَ الْقَائِدُ الْفَاتِحَ الْبَلَدَ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْقَائِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الْفَاتِحَ: صفت الْقَائِدُ، مرفوع به تبعیت.

الْبَلَدَ: مفعول به برای اسم فاعل منصوب به فتحه.

### هُوَ حِصَانٌ أَكَلْتُ تِينًا

هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا محلاً مرفوع.

حِصَانٌ: خبر مرفوع به ضمه.

أَكَلْتُ: صفت حِصَانٌ، مرفوع به تبعیت.

تِينًا: مفعول به برای اسم فاعل، منصوب به فتحه.

### إِنَّهُ مُبْتَغِي جَاهٍ وَ مَالٍ (و مَالاً)

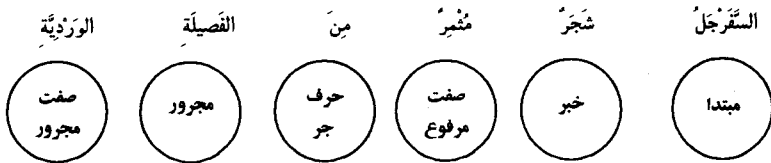
إِنَّهُ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء، ضمیر، اسم إن محلاً منصوب.

مُبْتَغِي: خبر إن مرفوع به ضمه، تقدیری بر روی یاء به سبب نقل، مضاف.

جَاهٍ: مضاف الیه مجرور به کسره لفظی، با توجه به موقعیتش در جمله مفعول به می باشد.

و مَالٍ: واو حرف عطف، مَالٍ: معطوف به جَاهٍ، مجرور به تبعیت.

(... مَالاً: معطوف به جَاهٍ و با در نظر گرفتن موقعیتش در جمله منصوب به تبعیت)



السَّقْرَجَلُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 شَجَرٌ: خبر مرفوع به ضمه.  
 مُثْمِرٌ: صفت برای شَجَرٌ، مرفوع به تبعیت.  
 مِنْ: حرف جر متعلق به شَجَرٌ.  
 الْفَصِيلَةُ: مجرور به کسره.  
 الْوَرْدِيَّةُ: صفت برای الْفَصِيلَةُ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

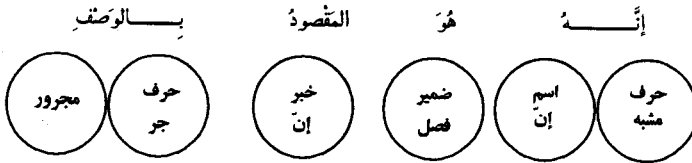
- \* اسم معرب یا متمکن به دو دسته تقسیم می شود: (۱) - مجرد: که حروف اصلی آن از سه، چهار یا پنج حرف ترکیب یافته است، لذا هر اسمی که از سه حرف کمتر و از پنج حرف بیشتر باشد یا از حرف اصلی آن کاسته شده و یا به آن افزوده گشته است.
- (۲) - مزید: که از یک تا چهار حرف به حروف اصلی آن اضافه شده است و هیچ اسمی بیش از هفت حرف ندارد.
- \* افزودن (حرفی به ساختار اصلی اسم) به دو صورت می باشد. (۱) - افزودن حرفی از لفظ: سألتمونیهها (۲) - تکرار کردن حرفی از حروف کلمه: کَرَمٌ - مُكْرَمٌ.

إِنَّ الطَّرْبُوشَ مَصْبُوعٌ بِالْقَرْمِزِ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 الطَّرْبُوشُ: اسمٌ إِنَّ منصوب به فتحه.  
 مَصْبُوعٌ: خبرٌ إِنَّ مرفوع به ضمه.  
 بِالْقَرْمِزِ: باء حرف جر متعلق به مَصْبُوعٌ، القَرْمِزِ: مجرور به کسره.

الْمَلَكُوتُ عَالَمٌ الْغَيْبِ الْمُخْتَصُّ بِالْأَرْوَاحِ وَ النَّفُوسِ وَ الْعَجَائِبِ

الْمَلَكُوتُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 عَالَمٌ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.  
 الْغَيْبِ: مضاف الیه مجرور به کسره.  
 الْمُخْتَصُّ: صفت عَالَمٌ، مرفوع به تبعیت.  
 بِالْأَرْوَاحِ: باء حرف جر متعلق به الْمُخْتَصُّ، الْأَرْوَاحِ: مجرور به کسره.  
 وَ النَّفُوسِ: واو حرف عطف، النَّفُوسِ: معطوف به الْأَرْوَاحِ، مجرور به تبعیت.  
 وَ الْعَجَائِبِ: واو حرف عطف، الْعَجَائِبِ: معطوف به الْأَرْوَاحِ، مجرور به تبعیت.



إِنَّهُ: إِنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمير، اسم إِنَّ محلاً منصوب.

هُوَ: ضمير فصل محلی از اعراب ندارد.

الْمَقْصُودُ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.

بِالْوَصْفِ: باء حرف جر متعلق به المقصود، الوصف: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* اسم مفعول از فعل ماضی ثلاثی مجرد مجهول بر وزن مفعول و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مجهول با تبدیل حرف مضارع به میم مضموم بنا می شود مانند: يَتَعَلَّمُ - مُتَعَلِّمٌ.
- \* اسم مفعول فقط از فعل متعدی ساخته می شود. این فعل یا به خودی خود متعدی است یا به واسطه حرف جر متعدی شده است.

### حَضَرَ الْمَلِكُ الْمُعْظَمُ

حَضَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْمَلِكُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الْمُعْظَمُ: صفت الْمَلِكِ، مرفوع به تبعیت.

### كَانَ الْقَانُونُ مُحْتَرَمًا وَمَعْمُولًا بِهِ

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع ونصب، مبنی بر فتحه.

الْقَانُونُ: اسم كان مرفوع به ضمه.

مُحْتَرَمًا: خبر كان منصوب به فتحه.

و مَعْمُولًا: واو حرف عطف، مَعْمُولًا: مطلق به مُحْتَرَمًا، منصوب به تبعیت.

به: باء حرف جر متعلق به مَعْمُولًا، هاء: ضمير، محلاً مجرور.

### الْحَجَرُ الْمُنْدَحَرَجُ يُشْكَلُ حَظْرًا

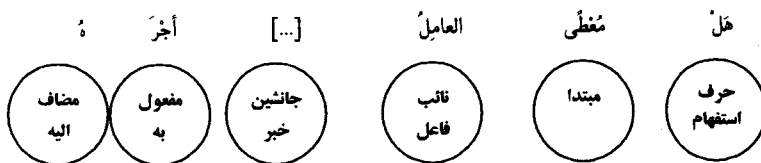
الْحَجَرُ: مبتدأ مرفوع به ضمه.

الْمُنْدَحَرَجُ: صفت الْحَجَرِ، مرفوع به تبعیت.

يُشْكَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر هو.

حَظْرًا: مفعول به منصوب به فتحه.

و جمله ی يُشْكَلُ... خبر برای مبتدأ و محلاً مرفوع.



هَلْ: حرف استفهام.

مُعْطَى: مبتدا یا خبر مقدم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

العاملُ: نائب فاعل برای اسم مفعول، مرفوع به ضمه، جانشین خبر یا مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه.

أَجْرًا: مفعول به برای اسم مفعول، منصوب به فتحة، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

\* اسم مفعول عمل فعل مجهول را انجام می دهد لذا نائب فاعل را مرفوع و مفعول به را منصوب می گردانند.

\* عمل (اسم مفعول) به دو صورت لفظی و محلی می باشد. (۱) - اگر مضاف نبوده و بدون ال و یا مقرون به ال باشد: نائب فاعلی را

مرفوع می کند. (۲) - چنانچه مضاف و بدون ال و یا مقرون به ال باشد: مضاف الیه است که با در نظر گرفتن موقعیتش در جمله، نقش

نائب فاعل را دارد.

هَذَا رِيَاذِيٌّ مَحْمُودٌ خَلَقَهُ

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

رِيَاذِيٌّ: خبر مرفوع به ضمه.

مَحْمُودٌ: صفت رِيَاذِيٌّ، مرفوع به تبعیت.

خَلَقَهُ: نائب فاعل برای اسم مفعول مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر مضاف الیه.

فَازَ الرِّيَاذِيُّ المَحْمُودُ الخَلْقَ

فَازَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحة.

الرِّيَاذِيُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

المَحْمُودُ: صفت الرِّيَاذِيُّ، مرفوع به تبعیت، مضاف.

الخَلْقَ: مضاف الیه، مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله نائب فاعل.

السَّيَّارَةُ مَمْنُوعٌ دُخُولُهَا إِلَى المَدْرَسَةِ

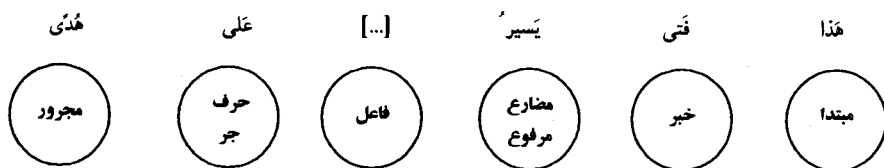
السَّيَّارَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

مَمْنُوعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

دُخُولُهَا: نائب فاعل برای اسم مفعول مرفوع به ضمه، ها: ضمیر، مضاف الیه.

إِلَى: حرف جر متعلق به دُخُولُهَا.

المَدْرَسَةِ: مجرور به کسره.



هَذَا: اسم اشاره مبنی بر سکون، ابتدا و محلاً مرفوع.

فَتَى: خبر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

يَسِيرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع بر ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله يَسِيرُ صفت فَتَى محلاً مرفوع.

عَلَى: حرف جر متعلق به يَسِيرُ.

هُدَى: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

### قواعد

- \* مقصور: علامتهای اعراب در آخرش به سبب تعذر تقدیری می باشند: مادامی که غیر منصرف نباشد در هر محلی از اعراب واقع شود منصوب می شود.
- \* اسم منقوص: یاء نکره در حالت رفع و جر حذف می شود و در حالت نصب ظاهر می شود. ضمه و کسره در آخر اسم منقوص به سبب ثقل تقدیری می باشند و فتحه به سبب سبکی ظاهر می گردد.
- \* اسم ممدود: تمام علامتهای اعراب: رفع، نصب، و یا جر بر آن ظاهر می شوند مگر در اسمهای غیر منصرف که مرفوع به ضمه و منصوب و مجرور به فتحه می شوند.

أَنْتَ هَادٍ لِكُلِّ عَاصٍ وَ لَوْ كَانَ عَاتِيًا

أَنْتَ: ضمیر منفصل مبنی بر فتحه، ابتدا و محلاً مرفوع.

هَادٍ: خبر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء محذوف به سبب ثقل.

لِكُلِّ: لام حرف جر متعلق به هَادٍ، کُلُّ مجرور به کسره، مضاف.

عَاصٍ: مضاف الیه مجرور به کسره تقدیری بر روی یاء محذوف به سبب ثقل.

وَ لَوْ: واو حرف استئناف، لَوْ حرف شرط.

كَانَ: فعل ماضی ناقص عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

عَاتِيًا: خبر کان منصوب به فتحه.

مَرَرْتُ بِمَرْجَةٍ خَضْرَاءَ

مَرَرْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء فاعل و محلاً مرفوع.

بِمَرْجَةٍ: یاء حرف جر متعلق به مَرَرْتُ، مَرْجَةٌ: مجرور به کسره

خَضْرَاءَ: صفت مَرْجَةٍ، چون غیر منصرف است به جای فتحه کسره گرفته است.





أَقَامَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الرَّسَامُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 مَعْرُضاً: مفعول به منصوب به فتحه.  
 لِسُورَاتِهِ: لام حرف جر متعلق به مَعْرُضاً، لِحَاتِهِ: مجرور به كسره، هاء: ضمير، مضاف إليه.

### قواعد

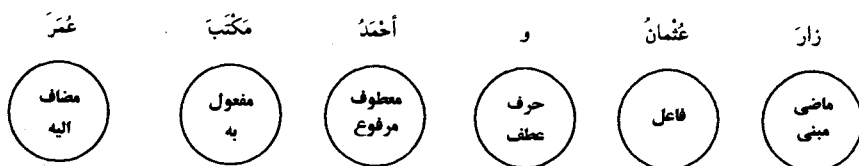
- \* اسم مکان از ثلاثی ساخته می شود ۱- اگر عین الفعل مضارع آن مضموم و یا مفتوح باشد یا حرف آخر آن حرف عله باشد بر وزن مَفْعَلٌ ۲- اگر عین الفعل مضارع آن مکسور بوده یا فاء الفعل آن حرف عله باشد بر وزن مَفْعِلٌ ۳- و چنانچه عین الفعل آن الف باشد بر دو وزن مَقَالٌ و مَقِيلٌ
- \* اسم مکان در غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول آن ساخته می شود
- \* اسم مکان عمل فعلش را انجام نمی دهد پس فاعل و نائب فاعل را مرفوع نمی کند و همچنین مفعول به را منصوب نمی گرداند

إِنَّ مَجْلِسَ التُّوَابِ يَقَعُ فِي سَاحَةِ النُّجْمَةِ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.  
 مَجْلِسٌ: اسم إِنَّ، منصوب به فتحه، مضاف.  
 التُّوَابِ: مضاف إليه مجرور به كسره.  
 يَقَعُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هو. جمله ی يَقَعُ خبر إِنَّ و محلاً مرفوع فی: حرف جر متعلق به يَقَعُ.  
 سَاحَةٌ: مجرور به كسره، مضاف.  
 النُّجْمَةِ: مضاف إليه مجرور به كسره.

الْمُجْتَمَعُ الْبَشَرِيُّ مُخْتَبَرٌ كَبِيرٌ وَ مُعْتَرَكٌ يَوْمِي

الْمُجْتَمَعُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 الْبَشَرِيُّ: صفت الْمُجْتَمَعِ، مرفوع به تبعیت.  
 مُخْتَبَرٌ: خبر، مرفوع به ضمه.  
 كَبِيرٌ: صفت مُخْتَبَرِ، مرفوع به تبعیت.  
 وَ مُعْتَرَكٌ: واو حرف عطف، مُعْتَرَكٌ: معطوف به مُخْتَبَرِ، مرفوع به تبعیت.  
 يَوْمِي: صفت مُعْتَرَكِ، مرفوع به تبعیت.



زار: فعل ماضی معلوم مبني بر فتحه.

عثمان: فاعل و مرفوع به ضمه که به سبب غیر منصرف بودن تنوین پذیرفته است.

و أحمد: واو حرف عطف، أحمدُ معلول به عثمان، مرفوع به تبعیت، به سبب غیر منصرف بودن تنوین پذیرفته است.

مکتب: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

عمر: مضاف إليه، مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

### قواعد

\* جر و تنوین بر اسم غیر منصرف داخل نمی گردد بلکه فتحه علامت جر آن محسوب می شود

\* اسم علم غیر منصرف است اگر ۱- به الف و نون زائد ختم شده باشد ۲- بر وزن فعل باشد ۳- مرکب مزجی باشد ۴- مؤنث لفظی و

معنوی باشد ۵- اعجمی و بیش از سه حرف داشته باشد ۶- معدول از وزن: فَعْلٌ باشد

دُهَيْشَ مَعَاوِيَةَ عِنْدَمَا رَأَى قَوْسَ قُرَيْشٍ

دُهَيْشَ: فعل ماضی مجهول مبني بر فتحه.

معاوية: نائب فاعل مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف می باشد تنوین پذیرفته است.

عندما: ظرف زمان مبني بر سکون مفعول فيه و محلاً منصوب متعلق به دُهَيْشَ، ما: حرف مصدری.

رأى: فعل ماضی معلوم مبني بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعدر، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله رأی به تأویل مصدر مضاف إليه

قوس: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف

قُرَيْشَ: مضاف إليه، به سبب غیر منصرف بودن به جای کسره، فتحه پذیرفته است.

إِنَّ يَعْقُوبَ مَقِيمٌ فِي بَيْرُوتَ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

يعقوب: اسم إِنَّ منصوب به فتحه، و به سبب غیر منصرف بودن تنوین پذیرفته است.

مقيم: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.

في: حرف جر متعلق به مَقِيمٌ.

بيروت: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

غَضْبَانُ	أَنْتَ	وَ	[...]	تُعَاقِبُ	لَا
خبیر	مبتدا	واو حالیه	فاعل	مضارع مجزوم	حرف جزم

لا: حرف نهی جازم.

تُعَاقِبُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ.

وَ أَنْتَ: واو حالیه، أَنْتَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

غَضْبَانُ: خبر مرفوع به ضمه و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

جمله أَنْتَ غَضْبَانُ حال و محلاً منصوب.

### قواعد

- صفت مفرد غیر منصرف است هرگاه: ۱- بر وزن أَفْعَلْ که مونثش فَعْلَاءُ است یا بر وزن فَعْلَانُ که مؤنث آن فَعَلَى هست باشد ۲- معدول از لفظ دیگری باشد.
- دو وزن: مَقَاعِلُ و مَقَاعِلِ در منتهی الجموع غیر منصرف می باشند.
- اسم مقصور و ممدود غیر منصرفند هرگاه آخر آنها ۱- الف مقصوری باشد که قبل آن بیش از دو حرف اصلی باشد ۲- الف ممدودی که پیش از آن بیش از دو حرف اصلی باشد و پس از آن همزه بیاید.

### وَضِعَ الزَّيْتُ فِي قَوَائِسٍ كَبِيرَةٍ

وَضِعَ: فعل ماضی مجهول مبنی بر فتحه

لِزَيْتٍ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

وَ: حرف جرّ متعلق به وَضِعَ.

وَأَنْيَسٍ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

كَبِيرَةٍ: صفت قَوَائِسٍ، مجرور به کسره

### لِي أَصْدِقَاءُ مَرْضَى فِي الْمُسْتَشْفَى

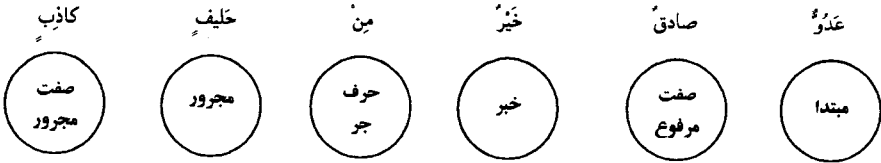
لِي: لام حرف جرّ متعلق به خیر محذوف، یاء: ضمیر، مضاف إليه

أَصْدِقَاءُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

مَرْضَى: صفت أَصْدِقَاءُ مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

فِي: حرف جرّ متعلق به خیر محذوف.

الْمُسْتَشْفَى: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.



- عدوٌّ: ابتدا مرفوع به ضمه.
- صادقٌ: صفت عدوٌّ مرفوع به تبعیت.
- خیرٌ: خبر مرفوع به ضمه.
- مِنْ: حرف جرّ متعلق به خیرٌ.
- خَلِيفٌ: مجرور به کسره.
- کاذِبٌ: صفت خَلِيفٌ مجرور به تبعیت.

### قواعد

- \* اسم معرب منصرف تتوین را می پذیرد و همچنین تمام علامتهای اعراب بر آخر آن ظاهر می شوند.
- \* اسمهای منصرف عبارتند از: مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، صیغه مبالغه، أفعال التفضیل، اسم مکان، اسم زمان، اسم آله، اسم جنس، اسم علم، اسماء خمسہ، بعضی از اعداد، بعضی از کنایات و بعضی از ظروف

#### كانوا رجالاً ثلاثاً

- كانوا: فعل ماضی ناقص عامل رفع و نصب، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، اسم کان و محلاً مرفوع.
- رجالاً: خبر کان، منصوب به فتحه.
- ثلاثاً: صفت رجالاً، منصوب به تبعیت.

#### حانَ الموعِدُ المَضْرُوبُ

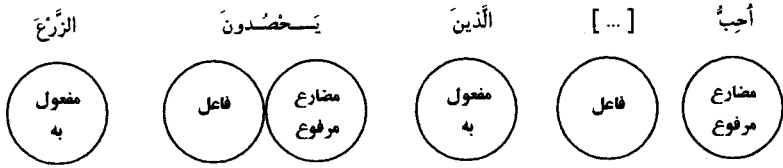
- حانَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.
- الموعِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.
- المضروبُ: صفت الموعِدُ، مرفوع به تبعیت.

#### زارنا فلان

- زارنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نا: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.
- فلان: فاعل مرفوع به ضمه.

#### العلمُ نورٌ

- العلمُ: ابتدا مرفوع به ضمه.
- نورٌ: خبر مرفوع به ضمه.



أَحِبُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

الَّذِينَ: اسم موصول مبنی بر فتحه، مفعول به و محلاً منصوب.

يَحْضُدُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع

الزَّرْعَ: مفعول به منصوب به فتحه (جمله يَحْضُدُونَ ... صله موصول)

### قواعد

- \* موصول بر دو قسم است ۱- خاص برای مذکر، مؤنث، مفرد، مثنی و جمع: الَّذِي، الَّذَانِ، الَّذِينَ ... ۲- مشترک با لفظی واحد: مَنْ، مَا، ذَا، أَيُّ، أَلْ، ذُو
- \* تمام موصولات مبنی هستند ۱- در مفرد و جمع به حرکت ۲- در مثنی به حرف ۳- به استثنا (أَيُّ) که ضمن شروطی معرب ویا مبنی می باشد.
- \* شرط صله ی موصول این است که جمله خبری یا شبه جمله (ظرف و یا مجرور به حرف جر) باشد؛ و جمله ی صله محلی از اعراب ندارد.

يَسْرُتُنِي أَيُّهُمْ هُوَ قَادِمٌ

يَسْرُتُنِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

أَيُّهُمْ: أَيُّ اسم موصول، فاعل و مرفوع به ضمه، هُم: مضاف إليه.

هُوَ: ضمیر منفصل مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

قَادِمٌ: خبر مرفوع به ضمه.

( جمله هُوَ قَادِمٌ ... صله ی موصول)

قَرَأْتُ مَا فِي الْكِتَابِ

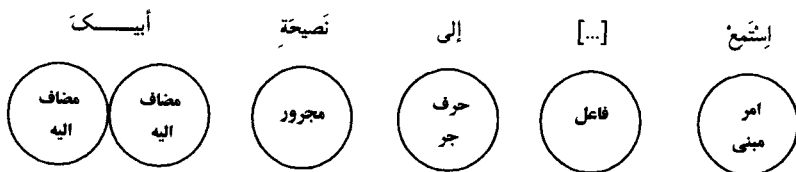
قَرَأْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مَا: اسم موصول، مبنی بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب.

فِي: حرف جرّ متعلق به فعل محذوف

الكتاب: مجرور به کسره

( شبه جمله ی: فِی الْكِتَابِ ... صله ی موصول)



اسْتَمِعْ: فعل امر مبني بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

إلى: حرف جر متعلق به اسْتَمِعْ.

نَصِيحَةٌ: مجرور به كسره، مضاف.

أَيْبَكْ: مضاف إليه و مجرور به ياء چون از اسماء خمسه می باشد. كاف: مضاف إليه.

### قواعد

- اسماء خمسه، اسم های جنسی هستند که حرف سوم آنها حذف شده لذا با دو حرف ذکر شده اند: أَيْبُ، أَخٌ، حَمٌّ، فَوْ، ذُو که به نیابت از ضمه و فتحه و کسره با واو مرفوع، با الف منصوب و با ياء مجرور می گردند.
- شرایطی که باید داشته باشند تا اعراب نیایی را بپذیرند عبارتند از: ۱- مفرد بودن ۲- مضاف به ضمیر غیر یاء متکلم ۳- مضاف به اسم ۴- مجرد از آل بودن ۵- مصغر نباشد

### جاءَ حَمُّ الجارِ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

حَمُّ: فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف.

الجارِ: مضاف إليه مجرور به كسره.

### أَكْرَمُ ذَا الفِضْلِ

أَكْرَمُ: فعل امر مبني بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر: أنت.

ذَا: مفعول به منصوب به الف چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف

الفِضْلِ: مضاف إليه مجرور به كسره

### فِي فِيهِ ماءٌ

فِي: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.

فِيهِ: مجرور به ياء چون از اسماء خمسه می باشد، هاء: مضاف إليه

ماءٌ: مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه

### إِنَّ أَيْبَكَ مُجْتَهِدٌ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

أَيْبَكَ: اسم إنَّ، منصوب به فتحه، كاف: مضاف إليه.

مُجْتَهِدٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.



بِاسْمِ: باء حرف جرّ متعلق به أَعْلِنُ، اِسْمٌ: مجرور به كسره، مضاف.  
 الشَّعْبُ: مضاف إليه مجرور به كسره.  
 اللُّبْنَانِيُّ: صفت الشَّعْبِ، مجرور به تبعیت.  
 أَعْلِنُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

### قواعد

\* علامت های اسم پنج تاست و چنانچه یکی از آنها در کلمه وجود داشته باشد بیانگر این است که آن کلمه اسم می باشد. ۱ - جرّ: کلمه ای که به هر دلیل نحوی مجرور گردد جز اسم چیز دیگری نمی تواند باشد ۲- تنوین: بعضی از کلمات اقتضاء می کنند که آخر آنها تنوین نصب، جرّ و یا رفع بپذیرد که این دسته از کلمات نیز فقط اسمنند ۳- نداء: یعنی کلمه منادا باشد ۴- آل تعریف: کلمه ای که با آل آغاز شده باشد ۵- اسناد: مسند إليه فقط اسم است.

أَتَى مُنِيرٌ

أَتَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعدر.  
 منیرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

يَا جَمِيلٌ

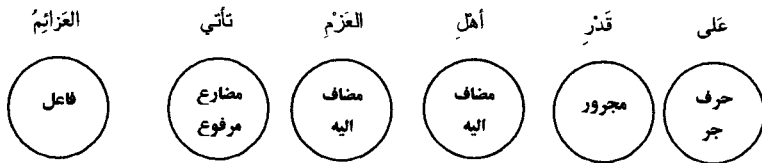
يا: حرف ندا.  
 جَمِيلٌ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

التَّلْمِيذُ الْكَسْلَانُ هُوَ الْخَسْرَانُ

التَّلْمِيذُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 الْكَسْلَانُ: صفت التَّلْمِيذُ، مرفوع به تبعیت.  
 هُوَ: ضمیر فصل که محل از اعراب ندارد.  
 الْخَسْرَانُ: خبر مرفوع به ضمه

سَمِيرٌ سَافِرٌ

سَمِيرٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 سَافِرٌ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ، جمله ی سَافِرٌ خبر و محلاً مرفوع.



على: حرف جر متعلق به تأتي.

قدر: مجرور به كسره، مضاف.

أهل: مضاف إليه مجرور به كسره، مضاف.

العزم: مضاف إليه مجرور به كسره.

تأتي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.

العزائم: فاعل مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* مضاف اليه اسمی است که به واسطه ی اسمی دیگر که پیش از آن آمده و مضاف نامیده می شود مجرور گشته است و هر دو با هم یک اسم محسوب می شوند.
- \* مضاف: اسم، صفت یا ظرف بوده و مضاف اليه: اسم، ضمیر یا جمله می باشد.
- \* اگر مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم باشد نون اعراب از آخر آن حذف می شود همچنين [اگر کلمه ی مفرد پیش از قرار گرفتن در ترکیب اضافی تنوین داشته باشد] تنوین آن حذف می گردد.

#### مَوْزَعًا الْبَرِيدِ قَادِمَانِ

مَوْزَعًا: مبتدا مرفوع به الف چون مثنی است، مضاف.

البريد: مضاف اليه مجرور به كسره.

قادمان: خبر مرفوع به الف چون مثنی می باشد.

#### إِتَّصَلَتْ بِمُعَلِّمِي الرِّيَاضِيَّاتِ

إِتَّصَلَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

بِمُعَلِّمِي: باء حرف جر، متعلق به إِتَّصَلَتْ، مُعَلِّمِي: مجرور به ياء چون جمع مذکر سالم است، مضاف.

الرِّيَاضِيَّاتِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

#### وَقَفْتُ حِينَ أَقْبَلَ الْوَالِدُ

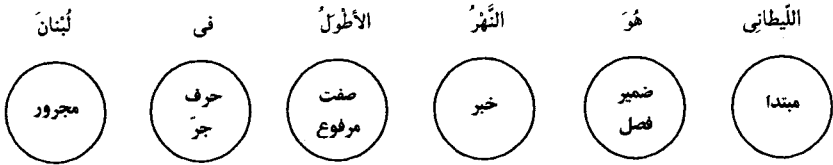
وقفت: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

حين: ظرف زمان، مبنی بر فتحه مفعول فيه و محلاً منصوب متعلق به وقت، مضاف

أقبل: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الوالد: فاعل مرفوع به ضمه، جمله أَقْبَلَ الْوَالِدُ مضاف اليه و محلاً مجرور.





اللِّيطَانِي: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل.

هُوَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

النَّهْرُ: خبر مرفوع به ضمه.

الْأَطْوَلُ: صفت النَّهْرُ، مرفوع به تبعیت.

فِي: حرف جر متعلق به الْأَطْوَلُ.

لُبْنَانٌ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف می باشد.

### قواعد

- \* افعال التفضیل از فعل ماضی مجرد بر وزن أَفْعَلُ ساخته می شود و شرط است که اینگونه باشد ۱- ثلاثی ۲- منصرف ۳- تام ۴- معلوم ۵- دارای قابلیت برتری دادن و ۶- عدم دلالت بر رنگ، عیب و زیور و تزین.

الأَرْضُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَمَرِ

الأَرْضُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أكْبَرُ: خبر مرفوع به ضمه.

من: حرف جرّ متعلق به أَكْبَرُ.

القَمَرُ: مجرور به کسره، با توجه به محل فاعل می باشد.

كَانَ هَتِيئَةً أُبْرَعٌ مِنْ خَصْمِهِ

كانَ: فعل ماضی ناقص عامل رفع و نصب مبنی بر فتحه.

هَتِيئَةً: اسم كان مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

أُبْرَعٌ: خبر كان، منصوب به فتحه.

من: حرف جرّ متعلق به أُبْرَعٌ.

خَصْمِهِ: مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد، هاء: ضمیر، مضاف إليه.

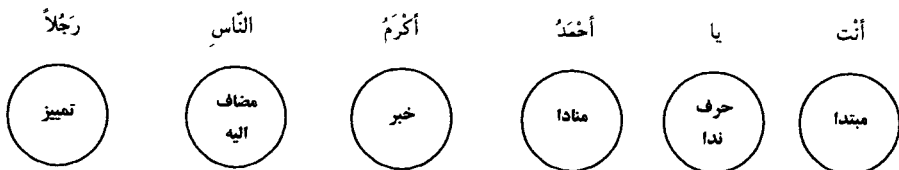
إِنَّ أصدقاءَكَ أَصْدِقَاءَ أَفْضَلُونَ

إِنَّ: حرف شبهه بالفعل عامل نصب و رفع.

أصدقاءَكَ: اسم إِنَّ منصوب به فتحه، كاف: ضمیر، مضاف إليه.

أفْضَلُونَ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

أفْضَلُونَ: صفت أصدقاءَكَ، مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم می باشد.



أَنْتَ: ضمیر منفصل مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

یا: حرف نداء.

أَخَذُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

أَكْرَمُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

النَّاسِ: مضاف الیه مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.

رَجُلًا: تمییز منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* افعال التفضیل مانند فعل خود عمل می کند لذا فاعل را به وسیله ی حرف جر و یا اضافه مجرور می کند و تمییزی که منقول از فاعل است را منصوب می کند. افعال التفضیل چهار حالت دارد. (۱) - غیر مضاف و مقرون به أل: عامل نیست (۲) - غیر مضاف و بدون أل: مفضل علیه را به واسطه ی مِنْ مجرور می کند و با توجه به موقعیتش در جمله فاعل و محلاً مرفوع است. (۳) - مضاف به نکره و بدون أل: مضاف الیه را مجرور می کند که با در نظر گرفتن موقعیتش در جمله فاعل و محلاً مرفوع است (۴) - مضاف به معرفه و بدون أل: مانند قبلی است و تمییز منقولی را نیز منصوب می کند

### النِّسَاءُ الْفَضْلِيَّاتُ آيَاتُ

النِّسَاءُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الْفَضْلِيَّاتُ: صفت النِّسَاءُ، مرفوع به تبعیت.

آيَاتُ: خبر مرفوع به ضمه.

### كُنْتُ أَقْدَرُ مِنْ أَحْيِكَ

كُنْتُ: فعل ماضی ناقص عامل رفع و نصب، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: اسم کان و محلاً مرفوع.

أَقْدَرُ: خبر کان، منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلق به أَقْدَرُ.

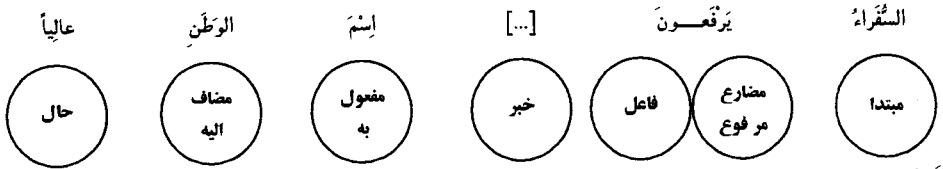
أَحْيِكَ: آخی مجرور به یاء چون از اسماء خمسہ می باشد، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد، کاف: مضاف الیه

### زَيْدٌ أَلْمَعُ يَلْمِيزُ

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أَلْمَعُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

يَلْمِيزُ: مضاف الیه مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.



السُّقْرَاءُ: مبتدا مرفوع به ضمّه.

يَرْقَعُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است. واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع، جمله ی يَرْقَعُونَ خبر و محلاً مرفوع.

إِسْمٍ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الْوَطْنِ: مضاف اليه مجرور به كسره، با توجه به موقعيتش در جمله به فاعل می باشد.

عَالِيَا: حال منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* افعال خمسه عبارتند از: يَفْعَلَانِ، يَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلِينَ، تَفْعَلِينَ. فاعل این فعلها كه همیشه به آنها چسبیده اند عبارتند از: واو جمع، الف متنى، ياء مخاطب مونث. نون زائده نیز علامت اعرابی آنهاست.
- \* این افعال (۱) - با ابقای نون مرفوع می شوند (۲) - با حذف نون منصوب و مجرور می گردند.

لَمْ يَقُولَا كَلِمَةً

لَمْ: حرف جزم.

يقولَا: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، الف: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع. كَلِمَةً: مفعول به و منصوب به فتحه

لَنْ تُوَخَّذِيَ بِالْعَاطِفَةِ

لَنْ: حرف نصب.

تُوَخَّذِي: فعل مضارع مجهول، منصوب به لَنْ، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، ياء: ضمير، نائب فاعل و محلاً مرفوع. بِالْعَاطِفَةِ: بَاء حرف جر متعلق به توخذی، العاطفة: مجرور به كسره

تُصْبِحُونَ عَلَى خَيْرٍ

تُصْبِحُونَ: فعل مضارع ناقص از اخوات كان عامل رفع و نصب، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمير، اسم تُصْبِح محلاً مرفوع.

عَلَى: حرف جر متعلق به خير محذوف تُصْبِحُونَ.

خَيْرٍ: مجرور به كسره.



نَمَ: حرف جزم.

يَكُنْ: فعل مضارع ناقص عامل رفع و نصب، مجزوم به نَمَ، علامتِ جزمش سکون است که برای رفع التقاء ساکنین کسره به جای سکون آورده شده است.

التَّلْمِيذُ: اسم يَكُنْ مرفوع به ضمه.

قَدَّ: حرف تحقیق.

نَجَحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتح، جمله نَجَحَ خبر يَكُنْ محلاً منصوب.

### قواعد

- \* التقاء ساکنین جایز نیست مگر. (۱) - در وقف، بر هر کلمه ای که ما قبل آخر آن ساکن است. (۲) - هرگاه اولین ساکن حرف لین و دومین آنها حرف ادغام شده باشد.
- \* چنانچه دو ساکن با یکدیگر جمع شوند (۱) - اگر در دو کلمه جدا از هم باشند، فقط حذف لفظی صورت می گیرد (۲) - اگر حرف اول صحیح باشد حرکت کسره می گیرد (۳) - و چنانچه حرف اول عله ای باشد که پیش از آن حرکتی از جنس آن نیامده باشد، حرکت مشابه حرف عله را می پذیرد.

### مُدُّ الْأُمْسِيِّ وَصَلْنَا

مُدُّ: حرف جر متعلق به وَصَلْنَا.

الأُمْسِيُّ: مجرور به کسره.

وَصَلْنَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ساکن به سبب وصل شده به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع.

### لَا تَخْشَى اللَّوْمَ

لا: حرف نهی جازم.

تَخْشَى: فعل مضارع، مجزوم به حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، یاء: فاعل است و به سبب رفع التقاء ساکنین حرکت کسره را پذیرفته است.

اللَّوْمَ: مفعول به منصوب به فتحه.

### عَلَيْكُمْ السَّلَامُ

عَلَيْكُمْ: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف، كُمْ: ضمیر، محلاً مجرور می باشد که برای رفع التقاء ساکنین حرکت ضمه را پذیرفته است.

السَّلَامُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.

التَّمْيِذُ



المُجْتَهِدُ



يُكْرَمُهُ



الأَسْتَاذُ



[...]



التَّمْيِذُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

المُجْتَهِدُ: صفت التَّمْيِذُ، مرفوع به تبعيت.

يُكْرَمُهُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، هاء: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.

الأَسْتَاذُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی يُكْرَمُهُ ... خبر و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* لقب های اعراب به معنای مورد نظر از نقش های نحوی مانند فاعل و مفعول و مصدر بودن و امثال آنها اشاره دارد که عبارتند از:
- ۱- رفع: بر اسم و فعل مضارع وارد می شود ۲- نصب: مانند رفع بر اسم و فعل مضارع داخل می گردد ۳- جزم: فقط بر فعل مضارع داخل می شود ۴- جر: فقط بر اسم وارد می شود.

إِنَّ سَعِيداً لَنْ يَفْلَحَ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

سَعِيداً: اسم إِنَّ منصوب به فتحه.

لَنْ: حرف نصب.

يَفْلَحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به لن، علامت نصب آن فتحه و فاعل آن ضمير مستتر هو.

جمله يَفْلَحَ خبر إِنَّ و محلاً مرفوع.

إِنْ تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ

إِنْ: حرف شرطی که دو فعل جزم می کند.

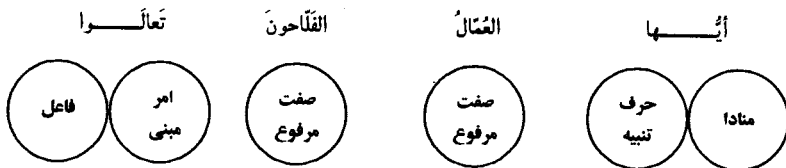
تَتَعَلَّمْ: فعل مضارع معلوم، مجزم به إِنْ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

تتقدم: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إِنْ چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

بِاسْمِ اللَّهِ

بِاسْمِ اللَّهِ: باء حرف جر متعلق به فعل محذوف به تقدير أقول، اسم: مجرور به كسره، مضاف.

اللَّهُ: مضاف اليه مجرور به كسره.



أَيُّهَا: أي منادا مبني بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبيه.

السَّمَالُ: صفت أي و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب.

الْقَلَّاحُونَ: صفت دوم أي لفظاً مرفوع به تبعیت و محلاً منصوب.

تَعَالَوْا: فعل امر مبني بر حذف نون چون ملحق به افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل محلاً مرفوع.

### قواعد:

- \* لقب های بناء علاماتی اصلی هستند که در قالب حرکات نمایان می گردند و همچنین علاماتی فرعی می باشند که به صورت حروف رخ می نمایند و عبارتند از: (۱) - ضمه که الف و واو در منادا از آن نیابت می کنند (۲) - فتحه، چنانچه اسم لای نفی جنس مثنی یا جمع مذکر سالم باشد یا از آن نیابت می کند. (۳) - کسره که چیزی جایگزین آن نمی گردد. (۴) - سکون ضد حرکت است و مخصوص فعل و حرف می باشد.

### قيلَ لا طيَّارينَ في الأجوَّاءِ

قيلَ: فعل ماضی مجهول، مبني بر فتحه، نائب فاعل آن ضمير مستتر هو.

لا: نفی جنس.

طيَّارينَ: اسم لا نفی جنس مبني بر ياء محلاً منصوب.

في: حرف جر متعلق به خبر محذوف لا.

الأجوَّاءِ: مجرور به كسره.

### تَنَزَّهَ هُوَلاءِ الأولادِ في العاَبَةِ

تَنَزَّهَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

هُوَلاءِ: اسم اشاره مبني بر كسره، فاعل و محلاً مرفوع.

الأولادِ: بدل از هُوَلاءِ مرفوع به ضمه.

في: حرف جر متعلق به تَنَزَّهَ.

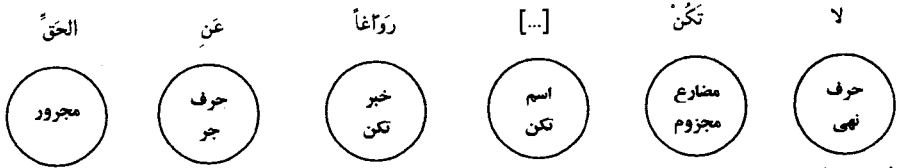
العاَبَةِ: مجرور به كسره.

### اسْمَعْنِ يَا قَتِيَّاتُ

اسْمَعْنِ: فعل امر مبني بر سکون، نون: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.

يا: حرف ندا.

قَتِيَّاتُ: منادا مبني بر ضمه محلاً منصوب.



لا: حرف نهی جازم.

تَكُنُّ: فعل مضارع ناقص عامل رفع و نصب، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون ضمیر مستتر آنت اسم آن و محلاً مرفوع.

رَوَّاعاً: خبر تَكُنُّ، منصوب به فتحه.

عَنْ: حرف جر متعلق به رَوَّاعاً.

الحَقُّ: مجزوم به کسره.

### قواعد:

- \* صیغه مبالغه معنای مبالغه در اسم فاعل را دربر دارد. لذا جایز است ساختار فاعل را که همان ساختار اسم فاعل است از مصدر فعل ثلاثی به صیغه ی فَعَّال که بیانگر کثرت و مبالغه می باشد تغییر داد.
- \* صیغه ی مبالغه از ثلاثی و گاهی اوقات از غیر ثلاثی نیز ساخته می شود. مشهور ترین وزنهای این صیغه عبارتند از: فَعَّال، فَعُول، مِفْعَال، فَعَّالَةٌ، که همه ی این اوزان سماعی می باشد

### وَجَدْتَ الْعَلَمَةَ الْمِفْضَالَ

وَجَدْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.

الْعَلَمَةُ: مفعول به، منصوب به فتحه.

المِفْضَال: صفت الْعَلَمَةُ، منصوب به تبعیت.

### الْحِمَارُ صَبُورٌ عَلَى الْمَتَاعِبِ

الْحِمَارُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

صَبُورٌ: خبر مرفوع به ضمه.

عَلَى: حرف جر متعلق به صَبُورٌ.

الْمَتَاعِبِ: مجزوم به کسره.

### إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ مِغْطَاءٌ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

هَذِهِ: اسم اشاره مبنی بر کسره، اسم إِنَّ و محلاً منصوب.

الْأَرْضُ: بدل از هَذِهِ منصوب به فتحه.

مِغْطَاءٌ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.



هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

بَلَدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

خَوَاضُ: صفت بَلَدٌ مرفوع به تبعیت.

جَيْشُهُ: فاعل برای صیغه مبالغه مرفوع به ضمه، هاء ضمیر، مضاف الیه.

المَعَارِكُ: مفعول به برای صیغه مبالغه منصوب به فتحه.

### قواعد

\* صیغه مبالغه مانند فعل خود عمل می کند لذا فاعل را مرفوع و مفعول به را منصوب می کند و چهار حالت دارد ۱- غیر مضافی که برگرفته از فعل لازم است: فاعل را مرفوع می کند ۲- غیر مضافی که برگرفته از فعل متعدی است: مفعول به را منصوب می کند و تقدیم مفعول به بر صیغه ی مبالغه جایز است ۳- مضافی که برگرفته از فعل لازم است: مضاف الیه ای را مجرور می کند که با توجه به موقعیتش در جمله فاعل است ۴- مضاف و برگرفته از فعل متعدی: مضاف الیه ای را مجرور می کند که با توجه به موقعیتش در جمله مفعول است.

#### هَذَا بَلَدٌ مَقْدَامُ الْجَيْشِ

هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون مبتدا محلاً مرفوع.

بَلَدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مَقْدَامُ: صفت بَلَدٌ مرفوع به تبعیت.

الْجَيْشِ: مضاف الیه، مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.

#### هَذَا بَلَدٌ خَوَاضُ الْحُرُوبِ

هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

بَلَدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

خَوَاضُ: صفت بَلَدٌ، مرفوع به تبعیت.

الْحُرُوبِ: مضاف الیه مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله مفعول به می باشد.

#### سَوَّقَ الْعُدَاةَ ضَرْوبٌ بِالسَّيْفِ

سَوَّقَ: مفعول به مقدم برای صیغه مبالغه، منصوب به فتحه، مضاف.

الْعُدَاةَ: مضاف الیه مجرور به کسره.

ضَرْوبٌ: خبر برای مبتدای محذوف، مرفوع به ضمه.

بِالسَّيْفِ: باء حرف جر متعلق به ضَرْوبٌ، پ مجرور به کسره.





جاءتسى: فعل ماضى معلوم، مبنى بر فتحه، نون: حرف وقایه، ياء: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.  
 سببویه: اسم علم مبنى بر كسره، فاعل و محلاً مرفوع و چون معرفه است تنوين پذیرفته است.  
 و سببویه: واو حرف عطف، سببویه معتوف بر سببویه مرفوع به تبعیت و چون نکره است تنوين گرفته است.  
 آخرُ: صفت سببویه مرفوع به ضمه، به علت غیر منصرف بودن تنوين نگرفته است.

### قواعد

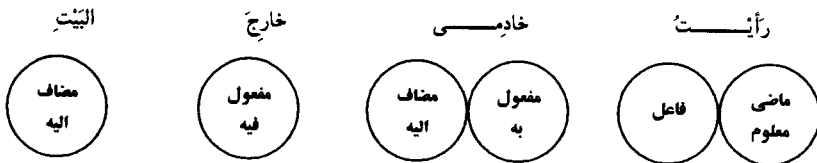
- \* اعراب و تنوين معنای مورد نظر را در ترکیب جمله ها آشکار می کنند و سبب بوجود آوردن چهار حالت اعرابی می باشد
- (۱) - متمکن امکان یعنی معرب منصرف: حرکت آخرش تغییر می کند و تنوين بر آن وارد می شود. (۲) - متمکن غیر امکان یعنی معرب غیر منصرف: حرکت آخرش تغییر می کند اما تنوين نمی گیرد (۳) - غیر متمکن با تنوين استثنایی یعنی مبنى بر تنوين تنکیر: حرکت آخرش تغییر نمی کند ولی تنوين نکره بر آن وارد می شود (۴) - غیر متمکن یعنی کلمه ای که حرف آخرش مبنى است: حرکت آخرش تغییر نمی کند و تنوين نمی گیرد.

وَأَمْسٍ سَهْرَتُ فِي عَمَانَ

وَأَمْسٍ: واو حرف استیناف، أَمْسٍ ظرف زمان مبنى بر كسره مفعول فيه و محلاً منصوب، متعلق به سَهْرَتُ.  
 سَهْرَتُ: فعل ماضى معلوم، مبنى بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 فى: حرف جر متعلق به سَهْرَتُ.  
 عَمَانَ: مجرور به فتحه به جای كسره چون غیر منصرف است.

فِي التَّبَعِ مَوَادُّ سَامَةٌ

فى: حرف جر متعلق به خیر مقدم محذوف.  
 التَّبَعِ: مجرور به كسره.  
 مَوَادُّ: مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوين پذیرفته.  
 سَامَةٌ: صفت مَوَادُّ، مرفوع به ضمه.



رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع  
 خادِمِي: مفعول به منصوب به فتحه ی تقدیری بر روی میم به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء ضمیر مضاف الیه  
 خَارِجٌ: مفعول فیه، ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به رَأَيْتُ، مضاف  
 الْبَيْتِ: مضاف الیه مجرور به کسره

### قواعد

- \* مشغول بودن محل دلیلی است نحوی برای عدم آشکار شدن اعراب در آخر کلمه. از جمله مواردی که تقدیری می باشند: (۱) - در آخر اسم مضاف به یاء متکلم حرکات ضمه و فتحه مقدر هستند. (۲) - علامت سکون هرگاه پس ساکن دیگری قرار گیرد مقدر است.

إِنْتَقَلَ صَدِيقِي إِلَى مَرْكَزِ عَمَلِهِ

إِنْتَقَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 صَدِيقِي: فاعل، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی قاف به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.  
 إِلَى: حرف جر متعلق به إِنْتَقَلَ.  
 مَرْكَزٍ: مجرور به کسره، مضاف.  
 عَمَلِهِ: مضاف الیه مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

لَا تَضْرِبِ الرَّجُلَ إِلَّا دِفَاعاً عَنِ النَّفْسِ

لا: حرف نهی جازم.  
 تَضْرِبِ: فعل مضارع معلوم، مجرور به لا، علامت جزم آن سکون می باشد که به سبب مشغول بودن محل به حرکت کسره که برای رفع التقاء ساکنین آمده علامت سکون ظاهر نشده است.  
 الرَّجُلَ: مفعول به، منصوب به فتحه.  
 إِلَّا: حرف استثناء و حصر.  
 دِفَاعاً: مفعول لأجله، منصوب به فتحه.  
 عَنِ: حرف جر متعلق به دِفَاعاً.  
 النَّفْسِ: مجرور به کسره.



هَلْ: حرف استفهام.

زُرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

طَرَائِئُسَ: مفعول به منصوب به فتحة و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

عاصِمَةٌ: بدل (کل از کل) از طَرَائِئُسَ، منصوب به تبعیت، مضاف.

الشَّمَالِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

- \* بدل بر سه قسم است و هر یک از آنها مد نظر حکم هستند (۱) - بدل کل از کل: در اعراب نوع و عدد از مبدل منه تبعیت می کند
- (۲) - بدل بعض از کل: در اعراب از مبدل منه تبعیت می کند اما در نوع و عدد یا آن متفاوت می باشد (۳) - بدل شامل: شبیه کلمه ی قبل از خود می باشد.

أَكَلْتُ الرَّغِيفَ ثُلُثَهُ وَالْجُبْنَ نِصْفَهَا

أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّغِيفَ: مفعول به منصوب به فتحة.

ثُلُثَهُ: بدل (بعض از کل) از الرَّغِيفَ، منصوب به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

وَالْجُبْنَ: واو حرف عطف، الْجُبْنَ: معطوف به الرَّغِيفَ، منصوب به تبعیت.

نِصْفَهَا: بدل (بعض از کل) از الْجُبْنَ، منصوب به تبعیت، هاء: مضاف الیه.

أَقْدَرُ امْرَأَ الْقَيْسِ تَصْمِيمَهُ عَلَى النَّصْرِ

أَقْدَرُ: فعل ماضی معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستر أنا.

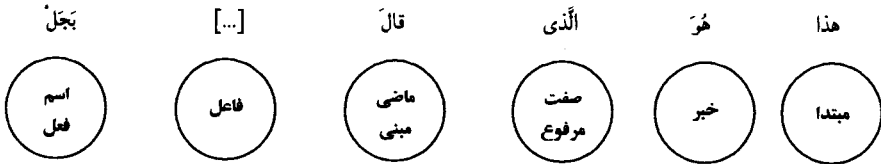
امْرَأَ: مفعول به منصوب به فتحة، مضاف.

الْقَيْسِ: مضاف الیه مجرور به کسره

تَصْمِيمَهُ: بدل (شامل) از امْرَأَ الْقَيْسِ، منصوب به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

عَلَى: حرف جر متعلق به تَصْمِيمَهُ.

النَّصْرِ: مجرور به کسره.



هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع .  
هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، خبر و محلاً مرفوع .  
الَّذِي: اسم موصول، مبنی بر سکون، صفت هُوَ محلاً مرفوع.  
قَالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو.  
بَجَلٌ: اسم فعل مضارع به معنای یکفی مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

### قواعد

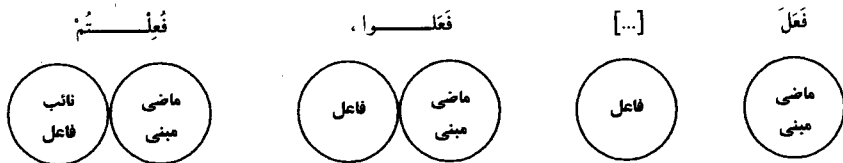
- \* بناء عبارتست از عدم تغییر حرکت یا حرف آخر اسم بدون هیچ عاملی، از میان اسم ها آنهایی مبنی اند که شبیه حرف باشند در (۱) - ساختار: هرگاه تعداد حروف آن کمتر از سه حرف باشد (۲) - معنا: چنانچه معنای حرف را در بر داشته باشد (۳) - کاربرد: چنانچه عامل باشد ولی معمول نباشد.
- \* بناء اسم بر دو نوع است (۱) - لازم: ضمیر، اسم اشاره، اسم استفهام، اسم شرط، اسم موصول، اسم فعل، بعضی از کنایات و بعضی از ظروف. (۲) - عارض: منادا، عدد مرکب، ترکیب مزجی، ظرف، مضاف به جمله و جهات شش گانه.

یا سَمِيرُ حَدَارٍ

یا: حرف نداء.  
سَمِيرُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.  
حَدَارٍ: اسم فعل امر به معنای اِحذَر، مبنی بر کسره، فاعل آن ضمیر مستتر آنت.

زُرْتُمِي صَبَاحَ مَسَاءَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً

زُرْتُمِي: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر آنت، تون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
صَبَاحَ مَسَاءَ: ظرف زمان (به منزله یک کلمه است)، مبنی بر فتحه، مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلق به زُرْتُمِي.  
خَمْسَ عَشْرَةَ: اسم عدد (به منزله یک کلمه است) مبنی بر فتحه، جانشین مفعول فیه محلاً منصوب  
مَرَّةً: تمیز، منصوب به فتحه



فعل: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

فعلوا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به ضمیر و، واو: فاعل و محلاً مرفوع

فعلتم: فعل ماضی مجهول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: نائب فاعل و محلاً مرفوع

### قواعد

- \* بناء عبارتست از عدم تغییر علامت آخر فعل چه حرکت باشد، چه سکون یا آنچه از آنها نیابت می کند. فعل های مبنی عبارتند از: (۱) - فعل ماضی مبنی بر فتحه، ضمه یا سکون است (۲) - فعل مضارع هر گاه به نون تاکید خفیفه یا ثقیله وصل شود مبنی بر فتحه است، و چنانچه به نون جمع مونث متصل گردد مبنی بر سکون است (۳) - فعل امر در حالت کلی مبنی بر سکون است، در افعال خمسه حذف نون و در فعل های معتل حذف حرف عله جایگزین سکون می گردد و چنانچه به نون تاکید خفیفه یا ثقیله متصل شود، علامت فتحه جایگزین سکون می باشد.

يَفْعَلْنَ، تَفْعَلْنَ، يَفْعَلُنَّ، تَفْعَلُنَّ

يَفْعَلْنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تاکید خفیفه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

تَفْعَلْنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تاکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر آنت.

يَفْعَلُنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مونث، نون: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

تَفْعَلُنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مونث، نون: ضمیر، نائب فاعل و محلاً مرفوع.

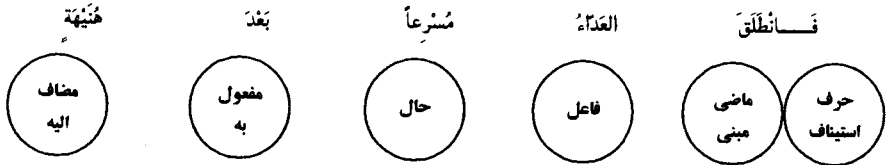
اِفْعَلْ؛ اِفْعَلُوا، اَعْطِ، اِفْعَلْنَ

اِفْعَلْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر آنت.

اِفْعَلُوا: فعل امر، مبنی به حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

اَعْطِ: فعل امر، مبنی به حذف عله، فاعل آن ضمیر مستتر آنت.

اِفْعَلْنَ: فعل امر، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تاکید خفیفه، فاعل آن ضمیر مستتر آنت.



فَإَنْطَلَقَ: فاء حرف استیناف، أَنْطَلَقَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الْعَدَاءُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 مُسْرِعاً: حال منصوب به فتحه.  
 بَعْدَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به أَنْطَلَقَ، مضاف.  
 هُنِيهَةٌ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد:

- \* حکم اسم مصغر این است که حرف اول آن مضموم و حرف دوم آن مفتوح گردد تا اینکه مطابق با این اوزان شود. (۱) - از ثلاثی:  
 فَعِيلٌ (۲) - از رباعی: فَعِيلٌ ۳ - از خماسی: فَعِيلٌ
- \* علم مرکب اسنادی مصغر نمی شود اما در ترکیب اضافی و مزجی قسمت اول (صدر) مصغر می شود و قسمت دوم (عجز) آن به حالت اولیه باقی می ماند.

### فِي الْغَايَةِ تُعْيِلُ مُخْتَالٌ

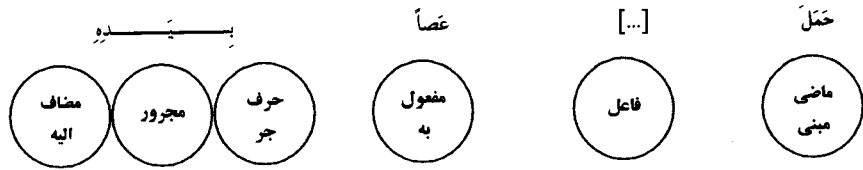
فی: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.  
 الْغَايَةِ: مجرور به كسره.  
 تُعْيِلُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.  
 مُخْتَالٌ: صفت تُعْيِلُ، مرفوع به تبعیت.

### يَسْتَعْمِلُ الصَّائِغُ مُنْشِئاً قَاطِعاً

يَسْتَعْمِلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه  
 الصَّائِغُ: فاعل مرفوع به ضمه  
 مُنْشِئاً: مفعول به منصوب به فتحه  
 قَاطِعاً: صفت مُنْشِئاً، منصوب به تبعیت

### لَيْسَ عَيْبُ اللَّهِ مِنْ رِفَاقِنَا

لَيْسَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.  
 عَيْبُ: اسم لَيْسَ مرفوع به ضمه، مضاف.  
 اللَّهُ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 مِنْ: حرف جر متعلق به خبر محذوف لَيْسَ.  
 رِفَاقِنَا: مجرور به كسره، نا: ضمير، مضاف اليه.



حَمَلٌ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو.  
عَصاً: مفعول به منصوب به فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
بِئِدِهِ: باء حرف جر متعلق به حَمَلٌ، یَدٌ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

- \* علامتهای اعراب مقدرند در: (۱) - اسم مقصور بر الف در حالت های: رفع، نصب و جر به سبب تعذر (۲) - اسم منقوص بر یاء بارز یا محذوف در حالت های رفع و جر به سبب نقل ۳ - اسم مضاف به یاء متکلم در حالت های رفع و نصب به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسب.

يَمُوجُ الْمَرْعَى بِالْخُضْرَةِ

يَمُوجُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.  
الْمَرْعَى: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
بِالْخُضْرَةِ: باء حرف جر متعلق به يَمُوجُ، الْخُضْرَةِ: مجرور به کسره.

مَرَرْتُ بِقَاضٍ عَادِلٍ

مَرَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
بِقَاضٍ: باء حرف جر متعلق به مَرَرْتُ، قَاضٍ: مجرور به کسره تقدیری بر روی یاء محذوف به سبب نقل.  
عَادِلٍ: صفت قَاضٍ، مجرور به تبعیت.

إِنَّهُ خَادِمِي حَامِلًا الْمَأْكُولَاتِ الشَّهِيَّةِ

إِنَّهُ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمیر، اسم إنَّ محلاً منصوب.  
خَادِمِي: خبر إنَّ مرفوع به ضمه تقدیری بر روی میم به سبب مشغول بودن محله حرکت مناسب، یاء: ضمیر، مضاف الیه.  
حَامِلًا: حال، منصوب به فتحه.  
الْمَأْكُولَاتِ: مفعول به برای اسم فاعل منصوب به کسره به جای فتحه چون جمع مونث سالم است.  
الشَّهِيَّةِ: صفت الْمَأْكُولَاتِ، منصوب به فتحه.

الْوَطْئِةُ	فِي	الْمَسْئُولِيَّةُ	[...]	يَخْشَى	لَنْ
مجرور	حرف جر	مفعول به	فاعل	مضارع منصوب	حرف نصب

لَنْ: حرف نصب.

يَخْشَى: فعل مضارع معلوم، منصوب به فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

الْمَسْئُولِيَّةُ: مفعول به، منصوب به فتحه.

فِي: حرف جر متعلق به يَخْشَى.

الْوَطْئِةُ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* علامتهای اعراب تقدیری است در فعل مضارع: (۱) - مختوم به الف، در صورت مضموم یا مفتوح بودن بر روی الف به سبب تعذر.
- (۲) - مختوم به واو یا یاء، در صورت مضموم بودن بر روی واو یا یاء به سبب ثقل. (۳) - هرگاه پس از ساکن واقع شود، برای رهایی از التقاء ساکنین. (۴) - هرگاه پس از فعل مضارع نون تأکید باشد، بر روی حرف نون نونی که پیش از نون تأکید است به سبب ثقل.

تَطْوِي الصَّحْفَةَ وَ تَمْشِي قُدْمًا

تَطْوِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

الصَّحْفَةَ: مفعول به و منصوب به فتحه.

وَ تَمْشِي: واو حرف عطف، تَمْشِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

قُدْمًا: حال یا جاننشین مفعول مطلق، منصوب به فتحه.

يَدْعُوكَ الْأُسْتَاذُ إِلَى الصَّفِّ

يَدْعُوكَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی واو به سبب ثقل، كاف: ضمیر، مفعول به مقدم محلاً منصوب.

الْأُسْتَاذُ: فاعل مؤخر مرفوع به ضمه.

إِلَى: حرف جر متعلق به يَدْعُوكَ.

الصَّفِّ: مجرور به كسره.

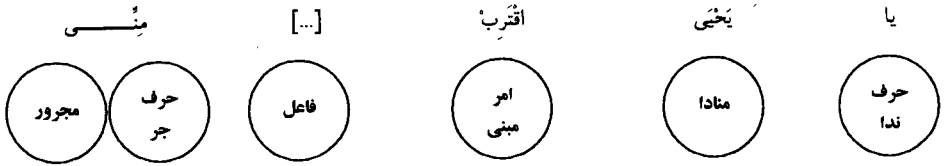
هَلْ تَضْرِبَانِ (تَضْرِبَانِ)

هَلْ: حرف استفهام.

تَضْرِبَانِ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به نون محذوف چون از افعال خمسه است و برای رهایی از تکرار، نون حذف شده است، الف: ضمیر،

فاعل و محلاً مرفوع، نون مشدّد برای تأکید.





یا: حرف ندا.

يَخْتِي: منادا مبنی بر ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، محلاً منصوب.  
 اَقْتَرَبُ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر آت.  
 مَنِّي: مین حرف جر متعلق به اَقْتَرَبُ، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

### قواعد

\* علامتهای بناء مقدرند در (۱) - اسم لای نفی جنس (۲) - ندا، فرقی نمی کند که آیا منادا پیش از ندا واقع شدن مبنی بوده است یا معرب؟ (۳) - فعل ماضی مختوم به الف.

### لا مَعْنَى فِي كَلَامِكَ

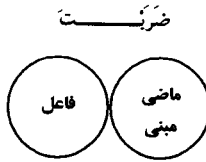
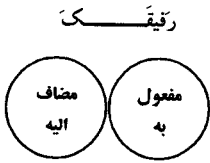
لا: لای نفی جنس، عامل نصب و رفع.  
 مَعْنَى: اسم لا مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، محلاً منصوب.  
 فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف لا.  
 کَلَامِكَ: کلام: مجرور به کسره، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

### أَتَى الْجُنْدِيُّ وَ طَوَى الْعَلَمَ

أَتَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
 الْجُنْدِيُّ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 وَ طَوَى: واو حرف عطف، طَوَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو.  
 الْعَلَمَ: مفعول به و منصوب به فتحه.

### يَا هَذَا مِنْ أَيْنَ جِئْتَ

یا: حرف نداء.  
 هَذَا: اسم اشاره، منادا مبنی بر سکون و محلاً منصوب.  
 مِنْ: حرف جر متعلق به جِئْتَ.  
 أَيْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه محلاً مجرور.  
 جِئْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر: ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



کَمٌ: کنایه مبنی بر سکون، جانشین مفعول مطلق و محلاً منصوب.

ضَرَبَةٌ: تمیز منصوب به فتحه.

ضَرَبَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

رَقِيقَةٌ: مفعول به منصوب به فتحه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

\* تمیز ذات یا مفرد ابهام اسم مفرد که پیش از آن ذکر شده را آشکار می کند و ممیز آن بر مقادیر یا عدد دلالت می کند.

\* مقادیر بر سه نوع اند: (۱) - مساحت (۲) - وزن (۳) - کیل و پیمانہ.

\* عدد بر دو نوع است (۱) - عدد صریح (۲) - کنایه: کَمٌ، کَأَیْنٌ، کَذَا.

### اِشْتَرَيْتُ مَدَّيْنِ قَمْحًا

اِشْتَرَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مَدَّيْنِ: مفعول به، منصوب به یاء چون مثنی می باشد.

قَمْحًا: تمیز، منصوب به فتحه.

### لِي فَرَسٌ اَرْضًا

لِي: لام حرف جر متعلق به خیر مقدم محذوف، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

فَرَسٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.

اَرْضًا: تمیز، منصوب به فتحه.

### جَاءَ عِشْرُونَ رَجُلًا وَ تِسْعَ عَشْرَةَ اِمْرَاةً

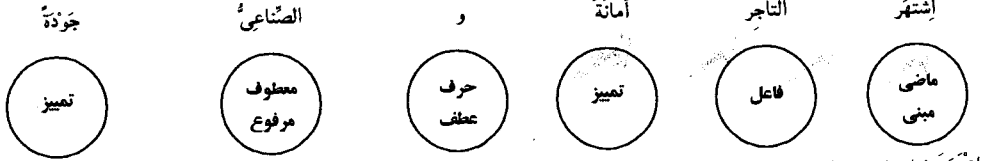
جَاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

عِشْرُونَ: فاعل و مرفوع به واو چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.

رَجُلًا: تمیز، منصوب به فتحه.

و تِسْعَ عَشْرَةَ: واو حرف عطف، تِسْعَ عَشْرَةَ: معطوف به عِشْرُونَ، مبنی بر فتحه و محلاً مرفوع.

اِمْرَاةً: تمیز، منصوب به فتحه.



إِشْتَهَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

التَّاجِرُ: فاعل مرفوع به ضمّه.

أَمَانَةٌ: تمییز منصوب به فتحه.

و الصَّنَاعِيُّ: واو حرف عطف، الصَّنَاعِيُّ: معطوف به التَّاجِرُ، مرفوع به تبعیت.

جَوْدَةٌ: تمییز منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* تمییز نسبت یا جمله، ابهام بوجود آمده از نسبت فعل را بر طرف می کند و بر (دو نوع): منقول یا غیر منقول می باشد.
- \* منقول: (۱) - از فاعل (۲) - از مفعول (۳) - از مبتدا.
- \* غیر منقول از چیزی: نصب یا جر تمییز جایز است.

### فاضِ الإِنَاءِ مَاءٌ

فاضِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الإِنَاءُ: فاعل مرفوع به ضمّه.

ماءٌ: تمییز منصوب به فتحه.

### أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا

أَنَا: ضمیر متصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

أَكْثَرُ: خبر مرفوع به ضمّه.

مِنْكَ: مِن حرف جر متعلق به أَكْثَرُ، کاف: ضمیر، محلاً مجرور.

مَالًا: تمییز منصوب به فتحه.

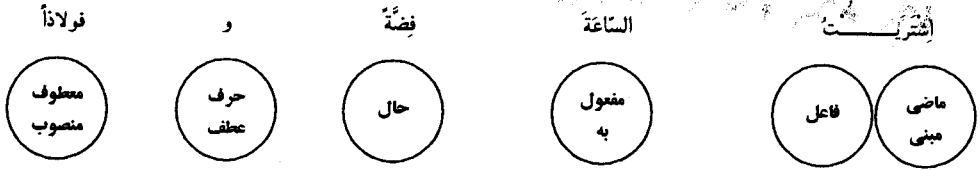
### لِلَّهِ ذَرَّةٌ فَارِسًا (مِنْ فَارِسٍ)

لِلَّهِ: لام حرف جر متعلق به ذَرَّةٌ محذوف، الله: مجرور به کسره.

ذَرَّةٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمّه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

فَارِسًا: تمییز منصوب به فتحه.

(مِنْ فَارِسٍ: مِن حرف جر متعلق به ذَرَّةٌ محذوف، فَارِسٍ: مجرور به کسره)



اِشْتَرَيْتَ: فعل ماضی مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل محلاً مرفوع.  
 السَّاعَةُ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 فِضَةٌ: حال منصوب به فتحه.  
 و فولاذاً: واو حرف عطف، فولاذاً: معلوف به فِضَةٌ، منصوب به تبعیت.

**قواعد**

- \* نقاط اشتراک بین تمیز و حال: هر دو اسم، نکره، زائد، منصوب و برطرف کننده ی ابهامند.
- \* نقاط اختلاف بین تمیز و حال: (۱) - حال در قالب جمله و ظرف می آید اما تمیز فقط اسم است. (۲) - حال شکل و هیئت را بیان می کند و تمیز ذات را. (۳) - حال با عطف و بدون عطف می تواند متعدد گردد اما تمیز جمله فقط با عطف متعدد می شود. (۴) - حال می تواند بر عامل خود مقدم شود اما تمیز بر عاملش. مقدم نمی شود (۵) - اصل در حال این است مشتق باشد البته گاهی اوقات به صورت جامد نیز می آید و اصل در تمیز این است که جامد باشد که گاهی به ندرت به شکل مشتق به کار می رود.

**عِنْدِي رُظْلٌ زَيْتًا**

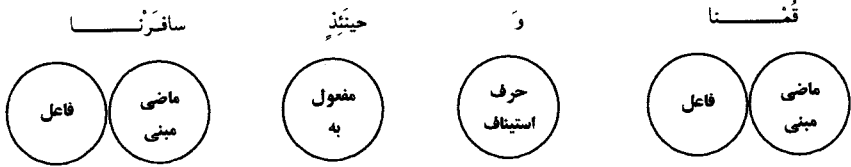
عِنْدِي: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسب، متعلق به خیر مقدم محذوف، یاء: ضمیر، مضاف الیه.  
 رُظْلٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.  
 زَيْتًا: تمیز منصوب به فتحه.

**جَاءَ زَيْدٌ رَاكِبًا مُبْتَسِمًا**

جَاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 زَيْدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 رَاكِبًا: حال منصوب به فتحه.  
 مُبْتَسِمًا: حال دوم منصوب به فتحه.

**كَيْفَ رَجَعْتَ**

كَيْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، حال و محلاً منصوب.  
 رَجَعْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.



قُمْنَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل محلاً مرفوع.

وَ حَیْثِیْنِدِ: واو حرف استیناف، حین: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به قُمْنَا، مضاف، إذ: مضاف الیه، مبنی بر سکون تقدیری به سبب مشغول بودن محل به تئوین عوض.

سافرْنَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل محلاً مرفوع.

### قواعد

\* تئوین یکی از علامت های اسم است، کلماتی که آخر آنها، دو ضمه یا فتحه و یا کسره ( تئوین رفع، نصب و جر ) را می پذیرند اسمند. انواع تئوین عبارتند از: تئوین تمکین، تئوین تنکیر، تئوین مقابله، تئوین عوض و چند نوع دیگر که کاربردشان کم است.

طَارَ عَصْفُورٌ صَغِيرٌ

طَارَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

عَصْفُورٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

صَغِيرٌ: صفت عَصْفُورٌ، مرفوع به تبعیت.

رَأَيْتُ أَحْمَدًا

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

أَحْمَدًا: مفعول به منصوب به فتحه، به سبب نکره بودن تئوین گرفته است.

الْعُيُونُ يُوَاكٍ

الْعُيُونُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يُوَاكٍ: خبر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء محذوف به سبب مشغول بودن محل به تئوین عوض، و غیر منصرف است.

... هَذَا أَيْنُ فَاطِمَةَ

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

أَيْنُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

فَاطِمَةَ: مضاف الیه مجرور به کسره، به سبب ضرورت شعری تئوین گرفته است.

فَقَطُّ	واحداً	واحداً	رَجُلًا	الأميرُ	إِصْطَحَبَ
اسم فعل	تأكيد منصوب	صفت منصوب	مفعول به	فاعل	ماضي مبني

إِصْطَحَبَ: فعل ماضى معلوم، مبني برفتحه.  
الأميرُ: فاعل مرفوع به ضمّه.  
رَجُلًا: مفعول به منصوب به فتحه.  
واحداً: صفت رَجُلًا، منصوب به تبعيت.  
واحداً: تأكيد برای واحدًا، منصوب به تبعيت.  
فَقَطُّ: فاء حرف تزئين، فَقَطُّ: اسم فعل مضارع به معنای يکفني، مبني بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر هو.

### قواعد

- \* تأكيد لفظی، تابعی است که لفظ قبل از خود یا مترادف آن لفظ را تکرار می کند.
- \* لفظ تاکید شده یا همان متبوع می تواند: اسم ظاهر، ضمير، حرف، فعل، جمله و یا مترادف مؤکد باشد.

### سَأَبَقِي أَنَا جَالِسًا فِي الصَّفِّ

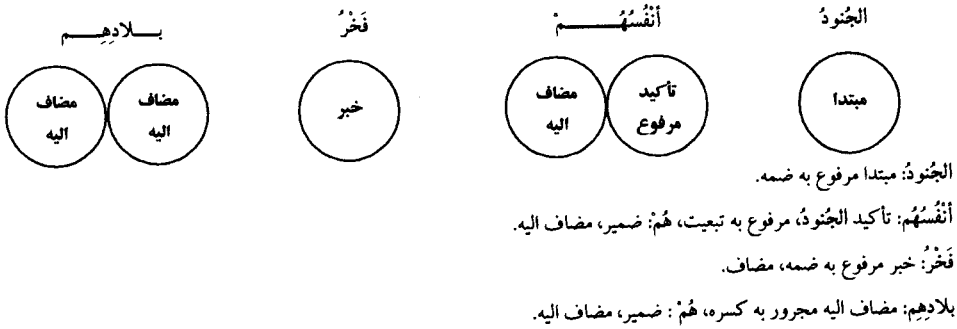
سَأَبَقِي: سين حرف استقبال، أَبَقِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمّه تقديري بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمير مستتر أنا.  
أنا: تأكيد فاعل، مرفوع به تبعيت.  
جالسًا: حال منصوب به فتحه.  
في: حرف جرّ متعلق به جالسًا،  
الصَّفِّ: مجرور به كسره.

### سَقَطْتُ سَقَطْتُ بَابِلُ

سَقَطْتُ: فعل ماضى معلوم، مبني برفتحه، تاء: حرف تانيت.  
سَقَطْتُ: تأكيد سَقَطْتُ، مبني به تبعيت.  
بَابِلُ: فاعل مرفوع به ضمّه و چون غير منصرف است تنوين نپذيرفته.

### فَارَ ائْتَصَرَ الْقَائِدُ

فَارَ: فعل ماضى معلوم، مبني برفتحه.  
ائْتَصَرَ: تأكيد فَارَ، مبني به تبعيت.  
القَائِدُ: فاعل مرفوع به ضمّه.



### قواعد

- \* تأكيد معنوی، تابعی است که با استفاده از الفاظی مشخص که مضاف به ضمیر مؤکِّد می باشند، انجام می پذیرد. در تأکید معنوی شرط است که لفظ به ضمیری متناسب با مؤکِّد اضافه شود.
- \* الفاظ تأکید معنوی بر دو نوعند ۱- تأکید نسبت: عَین، نَفْس ۲- تأکید شمول: کِلَا، کِلِتا، کُلُّ، أَجْمَع، جَمِیع، عَامَّة.

سَارَ الْمَدْعُوْنَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ

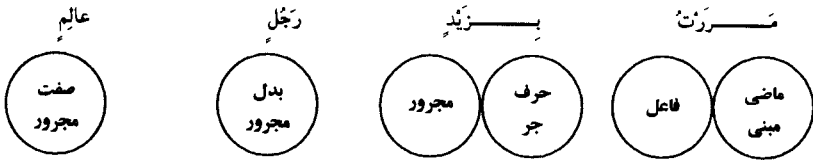
سَارَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الْمَدْعُوْنَ: فاعل مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم است.  
 كُلَّهُمْ: تأکید الْمَدْعُوْنَ، مرفوع به ضمه، هُمْ: ضمیر، مضاف إليه.  
 أَجْمَعُونَ: تأکید دوم الْمَدْعُوْنَ، مرفوع به تبعیت، علامت رفع آن واو می باشد چون ملحق به جمع مذکر سالم است.

رَفَّرَ الطَّائِرُ بِجَنَاحَيْهِ كِلَيْهِمَا

رَفَّرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الطَّائِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 بِجَنَاحَيْهِ: ياء حرف جرّ متعلق به رَفَّرَ، جَنَاحَيْهِ: مجرور به ياء چون مثنی است، هاء: ضمیر، مضاف إليه.  
 كِلَيْهِمَا: تأکید جَنَاحَيْهِ، مجرور به ياء چون ملحق به مثنی می باشد، هِما: ضمیر، مضاف إليه.

حَضَرَتِ الْجَوْقَةُ عَامَّتُهَا إِلَى الْقَاعَةِ

حَضَرَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تانیث.  
 الْجَوْقَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 عَامَّتُهَا: تأکید الْجَوْقَةُ، مرفوع به تبعیت، ها: ضمیر، مضاف إليه.  
 إِلَى: حرف جرّ متعلق به حَضَرَتِ.  
 الْقَاعَةُ: مجرور به كسره.



مَرَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل محلاً مرفوع.

بِزَيْدٍ: باء حرف جر متعلق به مَرَرْتُ، زَيْدٌ: مجرور به کسره.

رَجُلٌ: بدل از زَيْدٍ، مجرور به تبعیت.

عَالِمٌ: صفت رَجُلٌ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

- \* توابع، الفاعلی هستند که از الفاعلی دیگر در کلام تبعیت می کنند، معنای آنها را توضیح داده و در حالات خاصی مانند: اعراب، تعریف، تنکیر، عدد، جنس و فروع آنها مقید و وابسته به لفظ پیش از خود می باشند: اسم مقدّم متبوع و اسم مؤخر تابع نامیده می شود.
  - \* تابع پیوسته در اعراب از متبوع خود تبعیت می کند. همانطور که واجب است نوع اعراب آنها مانند یکدیگر باشد واجب است در سبب اعراب با یکدیگر متفاوت باشد. لذا علت اعراب در اولی فاعل بودن، مبتدا بودن، خبر بودن، مفعول بودن و... است اما علت در دومی فقط تبعیت است.
- توابع عبارتند از: صفت، تأکید، بدل، عطف و حکایت

### هَذَا تَوْبٌ مُمَرَّقٌ

هذا: اسم اشاره، مبنی برسکون، مبتدا محلاً مرفوع.

تَوْبٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مُمَرَّقٌ: صفت تَوْبٌ، مرفوع به تبعیت.

### الشَّمْسُ الشَّمْسُ أُمُّ الْأَرْضِ

الشَّمْسُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الشَّمْسُ: تأکید الشَّمْسُ، مرفوع به تبعیت.

أُمُّ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الأرض: مضاف الیه مجرور به کسره.

### وَصَلَ الْمُعَلَّمُ وَالتَّلْمِذُ

وَصَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

المُعَلَّمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

والتَّلْمِذُ: واو حرف عطف، التَّلْمِذُ: معطوف به المُعَلَّمُ، مرفوع به تبعیت.



تَقَدَّمَ	الشَّارِي	مِنْ	صَاحِبٍ	الْمَنْزِلِ	الْكَبِيرِ
ماضی مبنی	فاعل	حرف جر	مجرور	مضاف إليه	صفت مجرور

تَقَدَّمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتنحه.

الشَّارِي: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.

مِنْ: حرف جر متعلق به تَقَدَّمَ.

صَاحِبٍ: مجرور به كسره، مضاف.

الْمَنْزِلِ: مضاف إلیه مجرور به كسره.

الْكَبِيرِ: صفت الْمَنْزِلِ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

- \* آخر اسمهای مجرور علامت جر را در انتهای خود جای می دهند و به وسیله ی حرکات یا حروف اعراب می گیرند.
- \* جرّ به صورت ظاهری، تقدیری یا محلی می باشد. اسم در سه موضع مجرور می شود: (۱) - هرگاه پس از حرف جر قرار گیرد (۲) - چنانچه مضاف إلیه باشد (۳) - هرگاه تابع اسم مجروری باشد.

### نَحْتَاجُ إِلَى مَصَانِعٍ مُنْطَوَّرَةٍ

نَحْتَاجُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

إِلَى: حرف جر متعلق به نَحْتَاجُ.

مَصَانِعٍ: مجرور به فتنحه به جای كسره، چون غیر منصرف است.

مُنْطَوَّرَةٍ: صفت مَصَانِعٍ، مجرور به كسره.

### دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا

دَخَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتنحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

الْمَدِينَةَ: مفعول به منصوب به فتنحه.

عَلَى: حرف جر متعلق به دَخَلَ.

حِينِ: مجرور به كسره، مضاف.

غَفْلَةٍ: مضاف إلیه، مجرور به كسره.

مِنْ: حرف جر متعلق به غَفْلَةٍ.

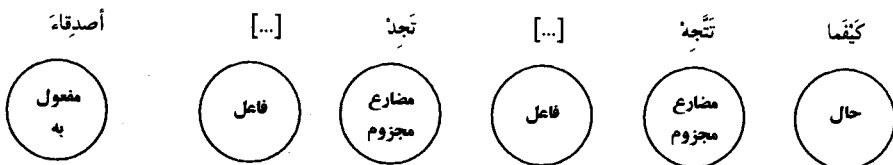
أَهْلِهَا: مجرور به كسره، ها: ضمیر، مضاف إلیه.

### إِتَّبَعْدُ عَنِ الدَّجَالِينَ

إِتَّبَعْدُ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر آت.

عَنِ: حرف جر متعلق به إِتَّبَعْدُ.

الدَّجَالِينَ: مجرور به یاء چون جمع مذکر سالم است.



کَيْفَمَا: اسم شرطی که دو فعل را مجزوم می کند، مبنی بر سکون، حال و محلاً منصوب.  
 تَجِبُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به کَيْفَمَا چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعلش ضمیر مستتر آنست.  
 تَجِدُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به کَيْفَمَا چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، فاعلش ضمیر مستتر آنست.  
 أَصْدِقَاءَ: مفعول به منصوب به فتحه، به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

### قواعد

- \* هرگاه ادوات جزم پیش از فعل مضارع واقع شوند، فعل مجزوم می گردد. این ادوات عبارتند از: ۱- عامل جزم یک فعل: لَمْ، لَمَّا، لام امر، لای نهی. ۲- عامل جزم دو فعل: إِنْ، إِذْمَا، مَنْ، مَا، مَهْمَا، أَيْ، كَيْفَمَا، مَتَى، أَيْنَمَا، أَنَّى، حَيْثُمَا.
- \* علامات جزم عبارتند از: ۱- سکون در آخر فعل به جز افعال خمسه ۲- حذف نون در افعال خمسه ۳- حذف حرف عله در فعلهای ناقص.

أَلَمْ تَسْمَعَا يَدَائِي بَعْدُ

أَلَمْ: همزه حرف استفهام، لَمْ: حرف نفی جازم.  
 تَسْمَعَا: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.  
 يَدَائِي: مفعول به منصوب به فتحه تقدیری بر روی همزه به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.  
 بَعْدُ: ظرف زمان، مبنی بر ضمه، مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلق به تَسْمَعَا.

لَا تَرْمِ الثُّفَايَاتِ فِي الشَّارِعِ

لَا: حرف نفی جازم.  
 تَرْمِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَا، علامت جزم آن حذف حرف، فاعل آن ضمیر مستتر آنست.  
 الثُّفَايَاتِ: مفعول به منصوب به کسره به جای فتحه چون جمع مونث سالم است.  
 فِي: حرف جر متعلق به تَرْمِ.  
 الشَّارِعِ: مجرور به کسره.

اَنْتَشَرَتْ

حرف  
تأنيث

ماضی  
مبني

الْقَطْعَانُ

فاعل

حَوَّلَ

مفعول  
فيه

ضِيْفَانِ

مضاف  
اليه

الْعُدْرَانِ

مضاف  
اليه

اَنْتَشَرَتْ: فعل ماضى معلوم، مبني برفتحه، تاء: حرف تأنيث.

الْقَطْعَانُ: فاعل مرفوع به ضمه.

حَوَّلَ: مفعول فيه ظرف مكان منصوب به فتحه، متعلق به اَنْتَشَرَتْ، مضاف.

ضِيْفَانِ: مضاف اليه مجرور به كسره، مضاف.

الْعُدْرَانِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* جمع تكسیر با ایجاد تغییر در شکل مفرد آن بر وزنهای مختلفی ساخته می شود که بیشتر آنها سماعی هستند. (۱) - با افزودن بر حروف اصلی کلمه (۲) - با کاستن از حروف اصلی آن (۳) - با تغییر در حرکاتش (۴) - و با یکسان بودن مفرد و جمعش. و زنهاى قَلَّتْ بر سه تاده دلالت دارند که عبارتند از: أَفْعَلٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَلَةٌ و فِعْلَةٌ می باشند. و زنهاى كَثُرَتْ بر سه تایی نهایت دلالت دارند که تعدادشان زیاد است مانند: فُعِّلَ ... أَفْعَلَاءٌ

الرُّسُلُ هُدَاةُ الْإِنْسَانِيَّةِ

الرُّسُلُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هُدَاةٌ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الْإِنْسَانِيَّةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

نِيَاقٌ هِيْجَانٌ مَرَّتْ تَحْتَ الْأَعْمِدَةِ

نِيَاقٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هِيْجَانٌ: صفت نِيَاقٌ، مرفوع به تبعیت.

مَرَّتْ: فعل ماضى معلوم، مبني برفتحه، تاء: حرف تأنيث، جمله ی فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

تَحْتَ: مفعول فيه ظرف مكان منصوب به فتحه، متعلق به مَرَّتْ.

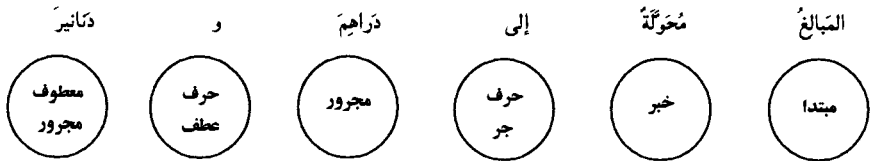
الأعمدة: مضاف اليه مجرور به كسره.

إِحْذَرِ الْأَسَدَ الْجَائِعَةَ

إِحْذَرِ: فعل امر، مبني بر سکون که برای رهایی از التقاء ساکنین كسره به جای آن آمده است، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

الأسد: مفعول به منصوب به فتحه.

الجائعة: صفت الأسد، منصوب به تبعیت.



الصَّبَالُ: مبتدا مرفوع به ضمه و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

مُخَوَّلَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

إِلَى: حرف جر متعلق به مُخَوَّلَةٌ.

دَراهِمَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

و دَکائِیرَ: واو حروف عطف، دَکائِیرَ: معطوف به دَراهِمَ، مجرور به تبعیت و چون غیر منصرف است تنوین نگرفته.

### قواعد

- \* جمع تکسیر شامل: جمع قلت، جمع کثرت، منتهی الجموع، جمع الجمع، اسم جمع و اسم جنس جمعی می شود.
- \* هر یک از این جمع ها دارای صیغه های مخصوص به خود می باشند و منتهی الجموع چهار وزن غیر منصرف دارد که عبارتند از:  
أفاعِلُ، مفاعِلُ، أفاعِلُ، مفاعِلُ

الْجَيْشُ يُتَأَلَّفُ مِنْ فِیَالِقَ وَ فِرَقَ

الْجَيْشُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يُتَأَلَّفُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

مِنْ: حرف جر متعلق به يُتَأَلَّفُ.

فِیَالِقَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

و فِرَقَ: واو حرف عطف، فِرَقَ: معطوف به فِیَالِقَ، مجرور به کسره.

أبناءُ عَبَّاسٍ هُمُ مِنَ الرَّجالاتِ العَرَبِيَّةِ العَرِيقَةِ

أبناءُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

عَبَّاسٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

هُمُ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

مِنْ: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

الرَّجالاتِ: مجرور به کسره.

العَرَبِيَّةِ: صفت الرَّجالاتِ، مجرور به تبعیت.

العَرِيقَةِ: صفت دوم الرَّجالاتِ، مجرور به تبعیت،

جمله ی اسمیه خبر أبناءُ محلاً مرفوع.

المَرْضَى	صِحَّة	عَلَى	سَاهِرَاتُ	الْمُتْرَضَاتِ	إِنَّ
مضاف اليه	مجرور	حرف جر	خبر إِنَّ	اسم إِنَّ	حرف مشبهه

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع است .

الْمُتْرَضَاتِ: اسم إِنَّ منصوب به كسره به جای فتحه چون جمع مؤنث سالم است .

سَاهِرَاتُ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه .

عَلَى: حرف جر متعلق به سَاهِرَاتُ .

صِحَّة: مجرور به كسره، مضاف .

الْمَرْضَى: مضاف اليه مجرور به كسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر .

### قواعد

- \* جمع مؤنث سالم با عدم تغییر در شکل مفرد آن و افزودن الف و تاء مضموم در حالت رفع و الف و تاء مكسور در دو حالت نصب و جر به آخر آن ساخته می شود .
- \* (در جمع مؤنث سالم) علامت رفع ضمه، علامت نصب به جای فتحه كسره و علامت جر كسره است .
- \* اسمهای ملحق به جمع مذکر سالم در اعراب عبارتند از: أَخَوَاتُ، أَوْلَاتُ، بَنَاتُ و اسم هایی مانند بَرَكَاتُ، عَرَفَاتُ .

### لا زائرات (زائرات) فی البیتِ

لا: نفي جنس، عامل نصب و رفع .

زائرات: اسم لا مبنی بر فتحه و محلاً منصوب .

(زائرات: اسم لا مبنی بر كسره به جای فتحه چون جمع مؤنث سالم است، محلاً منصوب)

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف لا .

البیتِ: مجرور به كسره .

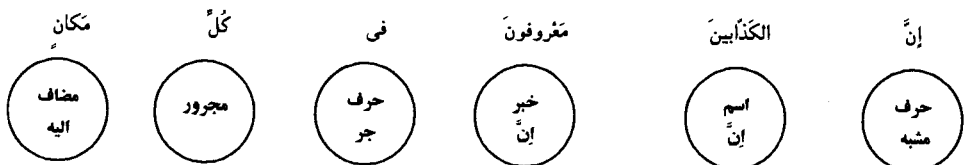
### كَانَ لِلْمُهَنْدِسِ نَشَاطَاتٌ وَاسِعَةٌ

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه .

لِلْمُهَنْدِسِ: لام حرف جر متعلق به خبر مقدم و محذوف كَانَ، الْمُهَنْدِسِ: مجرور به كسره .

نَشَاطَاتٌ: اسم مؤخر كَانَ مرفوع به ضمه .

وَاسِعَةٌ: صفت نَشَاطَاتٌ، مرفوع به تبعیت .



إِنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

الْكَذَّابِينَ: اسم إِنَّ منصوب به ياء چون جمع مذکر سالم است .

مَعْرُوفُونَ: خبر إِنَّ مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم است .

فِي: حرف جر، متعلق به مَعْرُوفُونَ.

كُلٌّ: مجرور به كسره، مضاف.

مَكَانٌ: مضاف إليه مجرور به كسره .

### قواعد

- \* جمع مذکر سالم با عدم تغییر در شکل مفرد آن و افزودن: (۱)- واو و نون مفتوح در حالت رفع (۲)- ياء و نون مفتوح در دو حالت نصب و جر ساخته می شود.
- \* (در جمع مذکر سالم) علامت رفع واو و علامت نصب و جر ياء می باشد هرگاه این جمع به اسم یا ضمیری اضافه گردد حرف نون از آخر آن حذف می شود .
- \* اسمهای ملحق به جمع مذکر سالم در اعراب عبارتند از: أُولُو، بَنُونَ، أَهْلُونَ، عَلِيُّونَ، أَرْضُونَ، عَالَمُونَ، سِنُونَ، عِشْرُونَ تا تِسْعُونَ

### اِنتَخَبَ الْمُحَامُونَ مَجْلِسَ نَقَابَتِهِمْ

اِنتَخَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المُحَامُونَ: فاعل مرفوع به واو، چون جمع مذکر سالم است.

مَجْلِسَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

نَقَابَتِهِمْ: مضاف إليه مجرور به كسره، هِم: ضمير، مضاف إليه.

### قَتَلُوا عِشْرِينَ مِنْ مُحَارِبِيهِمْ فِي الْمَعْرَكَةِ .

قَتَلُوا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.

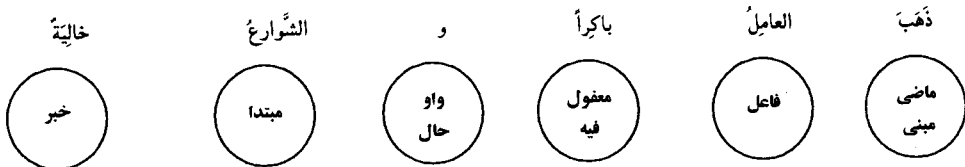
عِشْرِينَ: مفعول به منصوب به ياء چون ملحق به جمع مذکر سالم است.

مِنْ: حرف جر متعلق به قَتَلُوا.

مُحَارِبِيهِمْ: مجرور به ياء چون جمع مذکر سالم می باشد، هِم: ضمير، مضاف إليه.

فِي: حرف جر متعلق به عِشْرِينَ.

الْمَعْرَكَةِ: مجرور به كسره .



ذَهَبٌ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

العَامِلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بِأَكْبَرٍ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به ذَهَبٌ.

و الشَّوَارِعُ: واو حال، الشَّوَارِعُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

خَالِيَةٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله الشَّوَارِعُ خَالِيَةٌ، حال و محلاً منصوب.

### قواعد

- \* جمله یک واحدی اسنادی است که مسند و مسندالیه ی را در برمی گیرد که ارکان اصلی آن می باشند و معنای مورد نظر را در اذهان تداعی می کنند. افزودن ارکان غیر اصلی به ارکان اصلی جمله به منظور توضیح معنا و زیبا ساختن کلام جایز است.
- \* جمله، کلام مرکب مفید نیز نامیده می شود و بر دو نوع است. (۱) - جمله ی فعلیه (۲) - جمله ی اسمیه، شبه جمله نیز به این دو نوع ملحق می گردد.

كَتَبَ التَّلْمِيزُ رِسَالَةً فِي الْمَدْرَسَةِ

كَتَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

التَّلْمِيزُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رِسَالَةً: مفعول به منصوب به فتحه.

فِي: حرف جرّ متعلق به كَتَبَ.

الْمَدْرَسَةِ: مجرور به كسره.

الْجُنْدِيُّ شُجَاعٌ عَلَى سَاحَةِ الْقِتَالِ

الْجُنْدِيُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

شُجَاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

عَلَى: حرف جرّ متعلق به شُجَاعٌ.

سَاحَةِ: مجرور به كسره، مضاف.

الْقِتَالِ: مضاف اليه، مجرور به كسره.

إِلَى قَلْعَةٍ بَعْلَبَكٍ...

إِلَى: حرف جرّ متعلق به جمله ی فعلیه محذوف به تقدیر ذَهَبٌ.

قَلْعَةٍ: مجرور به كسره، مضاف.

بَعْلَبَكٍ: مضاف اليه مجرور به فتحه به جای كسره چون غیر منصرف است.

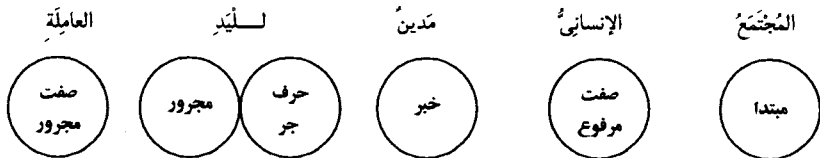


سَاعَدَتِي: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 سَمِيرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

جَزَاءُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 اللهُ: فاعل مرفوع به ضمه، هر دو جمله ابتدایی بوده و محلی از اعراب ندارند.

### قواعد

- \* جمله ی ابتدایی که جمله ی استینافی نیز نامیده می شود، محلی از اعراب ندارد چون تأویل به مفرد نمی شود و در (۱) - ابتدای کلام یا (۲) - در میان کلام واقع می شود و از ماقبل خود جدا است.



الْمُتَجَمِّعُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الْإِنْسَانِيُّ: صفت الْمُتَجَمِّعُ، مرفوع به تبعیت.

مَدِينٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لَيْدٍ: لام حرف جر متعلق به مَدِينٌ، الْبَيْدِ: مجرور به كسره.

العَامِلَةُ: صفت الْبَيْدِ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

- \* جمله اسمیه در اصل با اسمی آغاز می شود که نقش مسندالیه را دارد و مبتدا نامیده می شود و همچنین مشتمل بر اسم دیگری است که نقش مسند را دارد و خبر نامیده می شود. هرگاه یکی از نواسخ بر این جمله وارد شود، مسندالیه اسم ناسخ و مسند، خبر ناسخ نامیده می شود و جمله همچنان اسمیه باقی می ماند.



نَحْنُ	[...]	[...]	الْجُنُودُ	نَحْمِي	[...]	الْعَلَمُ
مبتدا	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول به	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول به

نَحْنُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمه، مبتدا و محلاً مرفوع.

الْجُنُودُ: مفعول به و منصوب به فتحه برای فعل محذوف به تقدیر اُخْصُ، منصوب به فتحه، جمله ی اُخْصُ الْجُنُودُ حال و محلاً منصوب.  
نَحْمِي: فعل مضارع، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر نحن، جمله ی نَحْمِي خیر و محلاً مرفوع.  
الْعَلَمُ: مفعول به منصوب به فتحه.

### قواعد

\* جمله ی اختصاص از فعل محذوف و اسم مخصوص تشکیل می شود، این جمله حال و محلاً منصوب است.

يَوْمًا	[...]	[...]	يَعُودُ	الشَّيَابُ	لَيْتَ	أَلَا
مفعول فيه	خبر لیت	فاعل	مضارع مرفوع	اسم لیت	حرف مشبه	حرف استفتاح

أَلَا: حرف استفتاح.

لَيْتَ: حرف مشبه بالفعل، عامل رفع و نصب.

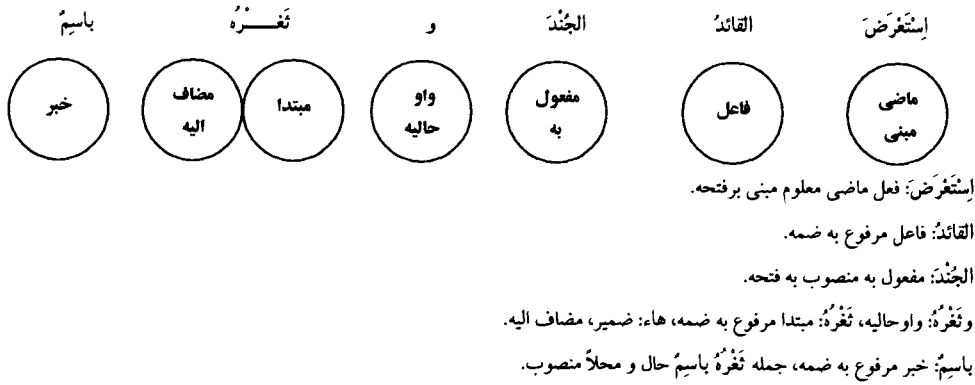
الشَّيَابُ: اسم لَيْتَ منصوب به فتحه.

يَعُودُ: فعل مضارع، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله يَعُودُ خبر لَيْتَ محلاً مرفوع.

يَوْمًا: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به يَعُودُ.

### قواعد

\* جمله انشائیة کلامی است که در بردارنده ی امر، نهی، استفهام و یا تمنی می باشد و احتمال صدق یا کذب در آن وجود ندارد.



### قواعد

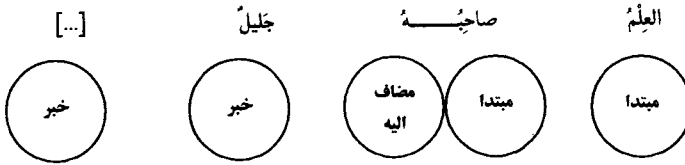
- \* جمله ی حالیه، جمله ای است فعلیه یا اسمیه که شکل و هیئت مستدالیه در جمله ای که پیش از آن آماده را بیان می کند و یا به تقویت معنای آن می پردازد.
- \* این جمله حال و محلاً منصوب می باشد و شرط است که (۱) - جمله ی خبری باشد نه انشایی (۲) - مقرون به چیزی نباشد که معنای آنرا به زمان مستقبل تغییر می دهد (۳) - به واسطه ی ضمیر یا واو یا مستدالیه در جمله ی قبل مرتبط باشد.

### جاءَ الأستادُ أفكارَهُ علميَّةً

جاءَ: فعل ماضى معلوم مبني برفتحه.  
الأستاذ: فاعل مرفوع به ضمه.  
أفكاره: مبتدا مرفوع به ضمه، هاء: ضمير، مضاف اليه.  
علمية: خبر مرفوع به ضمه، جمله ی أفكاره علمية حال و محلاً منصوب.

### النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَشْيَاءِ وَهِيَ مَصْبُوعَةٌ بِأَوْهَامِهِمْ

النَّاسُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
يَنْظُرُونَ: فعل مضارع معلوم مرفوع به نون چون از افعال خمسه است، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع، جمله ی يَنْظُرُونَ خبر و محلاً مرفوع.  
إلى: حرف جر متعلق به يَنْظُرُونَ.  
الأشياء: مجرور به كسره.  
وهي: واو حالیه، هي: ضمير منفصل مبني، مبتدا و محلاً مرفوع.  
مصبوعه: خبر مرفوع به ضمه.  
بأوهامهم: باء حرف جر متعلق به مَصْبُوعَةٌ، أوهامهم: مجرور به كسره، هم: ضمير، مضاف اليه، جمله ی هي مصبوعه حال و محلاً منصوب.



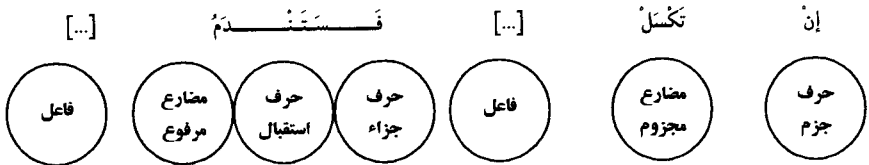
الْعِلْمُ: مبتدای اول مرفوع به ضمه.

صَاحِبُهُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه، هاء، ضمیر، مضاف اليه.

جَلِيلٌ: خبر برای مبتدای دوم مرفوع به ضمه، جمله ی صَاحِبُهُ جَلِيلٌ خبر برای مبتدای اول محلاً مرفوع.

### قواعد

\* جمله ی خبریه، جمله ای فعلیه یا اسمیه است که وظیفه ی مسند در جمله ی اسمیه ای که پیش از آن آمده را به عهده دارد. و شرط است که به واسطه ی ضمیر یا عوامل لفظی و معنوی با مبتدا مرتبط باشد. این جمله (۱) - محلاً مرفوع به عنوان خبر برای مبتدا یا بعضی از نواسخ قرار می گیرد (۲) - محلاً منصوب خبر برای نواسخ دیگر واقع می شود.



إِنْ: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

تَكْسَلُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إِنْ چون فعل شرط است و علامت جزم آن سکون. و فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

فَسَتَأْتِيَنَّكُمْ: فاء حرف جزاء، سین حرف استقبال، تَنْدَمُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت و جمله ی تَنْدَمُ خبر برای مبتدای محذوف، به تقدیر أنت (یعنی: أنت تَنْدَمُ) و محلاً مرفوع، جمله ی متشکل از مبتدای محذوف و خبر آن جواب شرط و محلاً مجزوم.

### قواعد

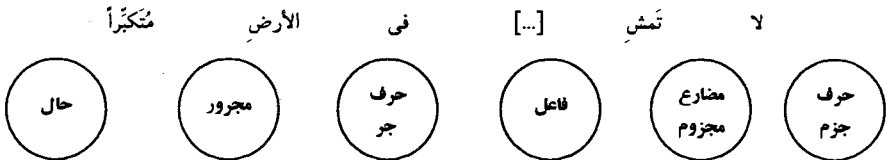
\* جمله ی شرطیه کلام مفیدی است که از دو جمله ی شرط و جواب آن تشکیل شده است.



عِنْدَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به جمله فعلیه محذوف به تقدیر لفظاً، مضاف.  
 غُرُوبٍ: مضاف اليه مجرور به كسره، مضاف.  
 الشَّمْسِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

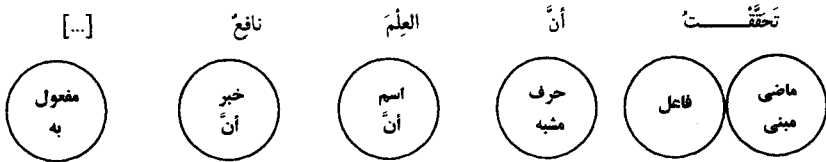
\* جمله ی ظرفیه، به جملات اسمیه و فعلیه ملحق می گردد و با ظرف و مضاف اليه یا حرف جرّ و مجرور آن آغاز می شود و به این سبب شبه جمله نامیده می شود که متعلق آنها محذوف است و این حذف زمانی صحیح است که شبه جمله معنای مورد نظر را در ذهن تداعی کند.



لا: حرف نهی جازم.  
 تَمَشِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا و علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.  
 في: حرف جرّ متعلق به تَمَشِ.  
 الأرضِ: مجرور به كسره.  
 مُتَكَبِّرًا: حال منصوب به فتحه.

### قواعد

\* جمله ی فعلیه در اصل با فعل تام آغاز می شود و ارکان اصلی آن فعل یا همان مسند و فاعل یا نائب فاعل است که همان مستدالیه می باشد. اگر مسند، فعلی معلوم باشد مستدالیه فاعل است و چنانچه مسند فعلی مجهول باشد مستدالیه نائب فاعل است.



تَحَقَّقْتُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع .  
 أَنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 العِلْمُ: اسم أَنَّ منصوب به فتحه.  
 نافعٌ : خبر أَنَّ مرفوع به ضمه.  
 جمله ی أَنَّ العِلْمُ نافعٌ به تاویل مصدر مفعول به و محلاً منصوب است .

### قواعد

- \* جملاتی که محلی از اعراب دارند هفت جمله اند: (۱) - جمله ی خبر (۲) - جمله ی حال (۳) - جمله ی مفعول به (۴) - جمله ی مضاف الیه برای ظرف (۵) - جمله ی تابع برای مفرد (۶) - جمله ی تابع جمله ای که محلی از اعراب دارد (۷) - جمله ی جواب شرط جازم مقرون به فاء یا اذا فجائیه.

أَسَافِرُ يَوْمَ هُوَ يُسَافِرُ

أَسَافِرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.  
 يَوْمَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به أَسَافِرُ، مضاف .  
 هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.  
 يُسَافِرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی يُسَافِرُ خبر برای مبتدا و محلاً مرفوع، جمله ی هو يُسَافِرُ مضاف الیه محلاً مجرور.

زَيْدٌ يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 يَقْرَأُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی يَقْرَأُ خبر و محلاً مرفوع.  
 وَ يَكْتُبُ: واو حرف عطف، يَكْتُبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.  
 جمله ی يَكْتُبُ معطوف بر جمله يَقْرَأُ محلاً مرفوع.



تَبَدَّدَتِ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، تاء حرف تانیث.

الغَيُومُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی تَبَدَّدَتِ الغَيُومُ محلی از اعراب ندارند چون ابتدایی هستند.

وَ انْقَطَعَ: واو حرف عطف، انْقَطَعَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

المَطْرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

جمله ی انْقَطَعَ المَطْرُ محلی از اعراب ندارند چون معطوف به جمله ی تَبَدَّدَتِ الغَيُومُ شده است.

### قواعد

- \* جملاتی که محلی از اعراب ندارند هفت جمله اند(۱) - جمله ی ابتدایی که کلام با آن آغاز می شود (۲) - جمله ی معترضه که حد فاصل بین دو شی متلازم می باشد (۳) - جمله ی مفسره که ما قبل خود را تفسیر می کند(۴) - جمله ی صله موصول (۵) - جمله ای که به عنوان جواب قسم واقع شده باشد (۶) - جمله ی جواب شرط جازم که مقرون به فاء یا اذا فجائیه نیست و یا شرطی که غیر جازم است (۷) - جمله ی تابع جمله ای است که محلی از اعراب ندارد.

القاضی، رَحِمَهُ اللهُ، كَانَ عَادِلًا

القاضی: مبتدا مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.

رَحِمَهُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

الله: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی رَحِمَهُ اللهُ جمله ی معترضه است و محلی از اعراب ندارد.

كان: فعل ماضی ناقص، مبني بر فتحه، ضمیر مستتر هو اسم آن و محلاً مرفوع.

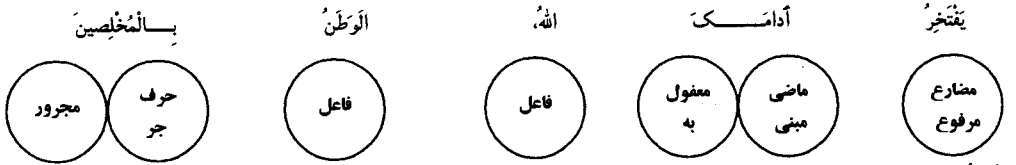
عادلاً: خبر كان منصوب به فتحه، جمله ی كَانَ عَادِلًا خبر و محلاً مرفوع.

وَأَيُّكَ لَأَحْفَظَنَّ عَهْدَكَ

وَأَيُّكَ: واو حرف قسم و جرّ متعلق به فعل قسم محذوف، أَيُّكَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسّه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

لَأَحْفَظَنَّ: لام حرف جواب، أَحْفَظَنَّ: فعل مضارع معلوم، مبني بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید، فاعل آن ضمیر مستترأنا.

عَهْدَكَ: مفعول به منصوب به فتحه، کاف: ضمیر، مضاف الیه، جمله ی لَأَحْفَظَنَّ جواب قسم است و محلی از اعراب ندارد.



يَفْتَخِرُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه.

آدَامَكَ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

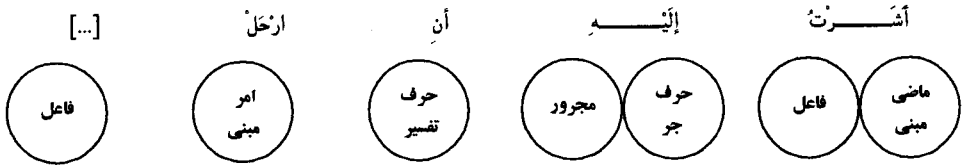
الله: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی آدَامَكَ اللهُ محلی از اعراب ندارد چون معترضه است.

الْوَطْنُ: فاعل يَفْتَخِرُ مرفوع به ضمه.

بِالْمُخْلِصِينَ: باء حرف جر متعلق به يَفْتَخِرُ، الْمُخْلِصِينَ: مجرور به یاء چون جمع مذکر سالم است.

### قواعد

- \* جمله ی معترضه جمله ای است که محلی از اعراب ندارد و بین دو شیء متلازم. مانند: فعل و فاعل آن، مبتدا و خبر آن و شرط و جواب آن فاصله ایجاد می کند.



أَشْرَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

إِلَيْهِ: إلى حرف جر متعلق به أَشْرَتْ، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

أَنْ: حرف تفسیر.

ارْحَلْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت، جمله ی أَنْ ارْحَلْ چون جمله ی مفسره است محلی از اعراب ندارد.

### قواعد

- \* جمله ی مفسره، جمله ایست که محلی از اعراب ندارد و از حقائق کلام پیش از خود پرده برمی دارد و معمولاً مقرون به آن و آی می باشد.



سَمِعْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عَالِماً: مفعول به منصوب به فتحه.

يُحَاضِرُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی يُحَاضِرُ صفت برای عالِماً و محلاً منصوب.

### قواعد

- \* جمله ی نعت (وصفی) جمله ی فعلیه ای است که به عنوان وصفی پس از نکره ی محض می آید و (۱) - هرگاه جمله ی فعلیه بعد از معرفه ی محض واقع شود حال است (۲) - چنانچه جمله فعلیه پس از معرفه غیر محض یا پس از نکره ی غیر محض واقع شود جایز است آن را نعت یا حال در نظر گرفت.

جاءَ شاعرٌ مُبدِعٌ يُنشدُ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

شاعرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

مُبدِعٌ: صفت شاعرٌ مرفوع به تبعیت.

يُنشدُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله يُنشدُ صفت شاعرٌ محلاً مرفوع (یا حال و محلاً منصوب)

جاءَ الشاعرُ يُنشدُ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الشاعرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

يُنشدُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی يُنشدُ: حال و محلاً منصوب.

يُفجِبُنِي الإنسانُ يَتَصَدَّقُ

يُفجِبُنِي: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

الإنسانُ: فاعل مرفوع به ضمه.

يَتَصَدَّقُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی يَتَصَدَّقُ صفت الإنسانُ و محلاً مرفوع، (یا حال و محلاً

منصوب)



كَانَ



الکِتَابُ



تَحْتَ



إِنْبِطِیهِ



[...]



كَانَ: فعل ماضی ناقص عامل رفع ونصب، مبنی برفتحه.

الکِتَابُ: اسم کان مرفوع به ضمه.

تَحْتَ: مفعول فيه، ظرف، از جهات ششگانه، منصوب به فتحه، متعلق به خبر محذوف کان، مضاف.

إِنْبِطِیهِ: مضاف الیه مجرور به كسره، هاء، ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

\* اسمهای جهات شش گانه، ظرفی مهم هستند که دائم الاضافه می باشند و عبارتند از: **أمام، تَحْتَ، شِمال، قَوْق، وَراء، یَمین.** و این الفاظ ملحق به جهات شش گانه اند: **أول، بَعْد، بَین، تُجاه، تَلقاء، حَلَف، عَل، عِنْد، قَبْل، قَدَام** (۱) - این اسما در صورتی که مضاف واقع شوند یا لفظاً و معنأ قطع از اضافه شوند معرب بوده و منصوب می شوند. (۲) - و چنانچه فقط لفظاً قطع از اضافه شوند نه معنأ، مبنی بر ضمه و محلاً منصوب می باشند.

### جَلَسْتُ أَمَاماً

جَلَسْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

أَمَاماً: مفعول فيه، ظرف، از جهات ششگانه، منصوب به فتحه می باشد چون از نظر لفظ و معنا قطع از اضافه شده است، متعلق به جَلَسْتُ.

### أَتَى مِنْ بَعْدُ

أَتَى: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

مِنْ: حرف جر متعلق به أَتَى.

بَعْدُ: ظرف زمان مبنی بر ضمه، محلاً مجرور چون از لحاظ لفظ و معنا قطع از اضافه شده است.

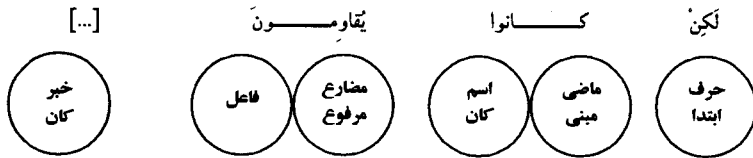
### حَطَّه السَّيْلُ مِنَ عِلِّ

حَطَّه: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، هاء، ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

السَّيْلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

مِنْ: حرف جر متعلق به حَطَّه.

عِلِّ: مجرور به كسره است و به سبب ضرورت شعری تنوین پذیرفته است.



لکین: حرف ابتدا.

کانوا: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، اسم کان و محلاً مرفوع.  
 یقاومون: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع،  
 جمله ی یقاومون خبر کان و محلاً منصوب.

### قواعد

\* حرف ابتدا، از حروف معانی است که برای از سر گرفتن کلام به کار می رود. گاهی اوقات بین دو جمله ای واقع می شود که عطف بین آنها صحیح نیست حروف ابتدا عبارتند از: یل، حتی، فاء، واو، لام و لکین.

قَوَا عَجَبًا حَتَّى كَلَيْبٌ تُسَيِّئِي

قَوَا عَجَبًا: فاء حرف استیناف، وا: حرف نداء، عَجَبًا: منادا، منصوب به فتحه.

حَتَّى: حرف ابتدا.

كَلَيْبًا: مبتدا، مرفوع به ضمه.

تُسَيِّئِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب،

جمله ی تُسَيِّئِي خبر و محلاً مرفوع.

مَا جِئْتُ بِلُ دَهْبِئْتُ

ما: حرف نفی.

جِئْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

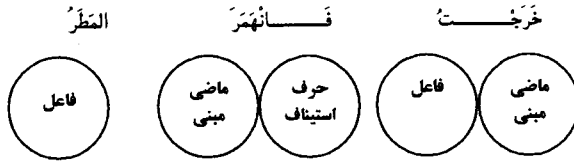
بِلُ: حرف ابتدا.

دَهْبِئْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

لَسْمِيرٌ شُجَاعٌ

لَسْمِيرٌ: لام حرف ابتداء، سمیر: مبتدا و مرفوع به ضمه.

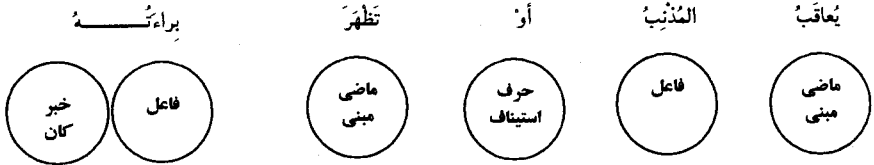
شُجَاعٌ: خبر و مرفوع به ضمه.



خَرَجْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني برسكون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.  
 فَأَنْهَمَرَ: فاء؛ حرف استيناف أَنْهَمَرَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
 المَطْرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

### قواعد

\* حرف استيناف، از حروف معانی است که بيانگر آغاز جمله پس از جدا شدن از ما قبل می باشد. استيناف دو حرف دارد: فاء و واو.



يُعَاقِبُ: فعل مضارع مجهول مرفوع به ضمه.

المُدْنِيبُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

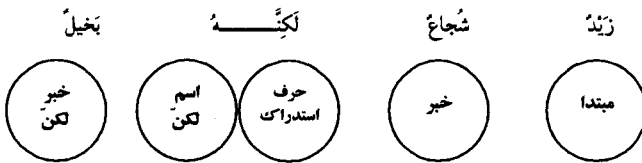
أَوْ: حرف استثناء که با أَنْ مضمراً ما بعد خود را منصوب می کند (به معنای إِنْ أَنْ)

تَطَهَّرَ: فعل مضارع معلوم منصوب به أَوْ علامت نصب آن فتحه.

بِرَاءَتِهِ: فاعل مرفوع به ضمه، هاء؛ ضمير، مضاف اليه.

### قواعد

\* حرف استثناء، از حروف معانی می باشد و اسمی که پس از آن واقع می شود را از حکم ما قبلش خارج می گرداند. حروف استثناء شش حرفند: إِنْ، أَوْ، حَتَّى، حَاشَا، خَلَا، عَدَا.



زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمّه.

شُجَاعٌ: خبر مرفوع به ضمّه.

لَكِنَّهُ: لَكِنَّ حرف استدراک مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمیر، اسم لَكِنَّ و محلاً منصوب.

بَخِيلٌ: خبر لَكِنَّ مرفوع به ضمّه.

### قواعد

\* حرف استدراک، از حروف معانی است و برای ما بعد خود حکمی نسبت می دهد که مخالف با حکم ما قبل آن است و یا از آنچه شک و توهم ثبوت آن می رود رفع ابهام می کند. حروف استدراک عبارتند از: عَلِيٌّ، كَأَنَّ، لَكِنَّ و لَكِنَّ.



أَلَا: حرف استفتاح.

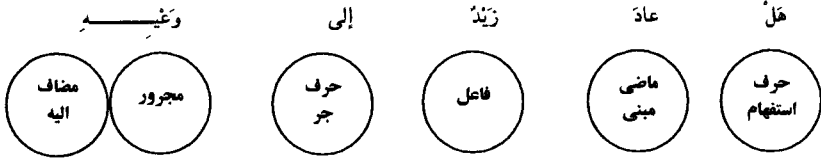
إِنَّهُمْ: إن حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هم: ضمیر، اسم إن و محلاً منصوب.

هُمْ: تاکید برای هم، مبنی و محلاً منصوب.

الظَّافِرُونَ: خبر إن، مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم می باشد.

### قواعد

\* حرف استفتاح، از حروف معانی است و برای وارد شدن به آنچه گفته خواهد شد مورد استفاده قرار می گیرد. و بیانگر محقق شدن ما بعدش می باشد. استفتاح دو حرف دارد: أَلَا، و أَمَا.



هَلْ: حرف استفهام.

عَادَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

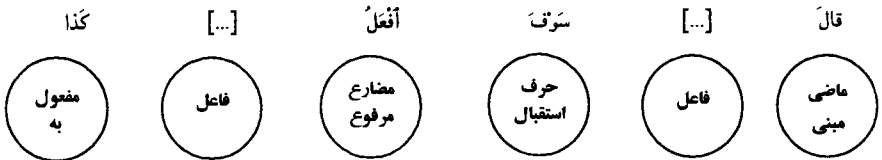
زَيْدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

إِلَى: حرف جر متعلق به عاد.

وَعْيَاهُ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

### قواعد

\* حرف استفهام، از حروف معانی است که برای طلب فهم، تصور و تصدیق به کار می رود، حروف استفهام سه حرفند: همزه، ما و هَلْ.



قَالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

سَوْفَ: حرف استقبال.

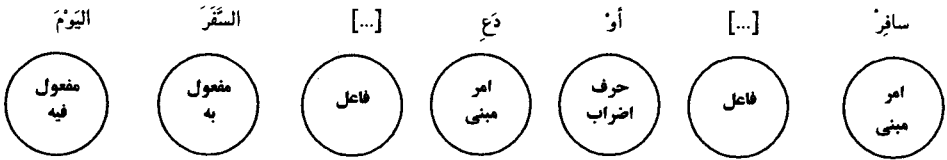
أَفْعَلُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

كَذَا: اسم کنایه، مبنی بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب.

### قواعد

\* حرف استقبال، از حروف معانی است که مدت کوتاه و فشرده ی حال را تبدیل به زمان طولانی و گسترده ی آینده می نماید و دارای

دو حرف می باشد: سین، سوف.



سَافِرٌ: فعل امر، مبني بر سکون، فاعلش ضمير مستتر أنت.

أَوْ: حرف اضراب.

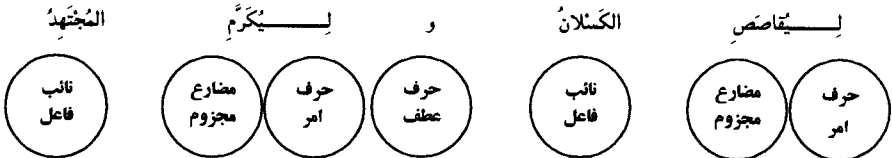
دَعِ: فعل امر، مبني بر سکون که برای رهایی از التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده است، و فاعلش ضمير مستتر أنت.

السَّقَرُ: مفعول به منصوب به فتحه.

الْيَوْمَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به السَّقَرِ.

### قواعد

\* حرف اضراب، از حروف معانی است که برای باطل کردن یا انتقال از غرضی به غرض دیگر به کار می رود. حروف اضراب سه حرفند: أَوْ، بَلْ، لَكِنْ.



لِيُقَاصِّصَ: لام حرف امر، يُقَاصِّصَ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به لام امر، علامت جزم آن سکون است که برای رهایی از التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده است.

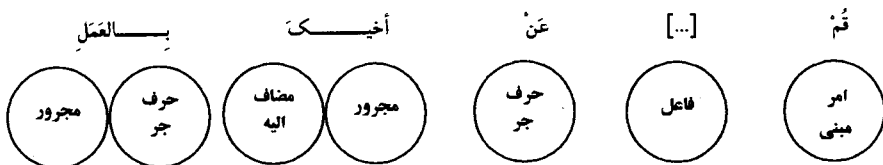
الْكَسْلَانُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

و لِيُكْرِمَ: واو حرف عطف، لام حرف امر، يُكْرِمَ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به لام امر، علامت جزم آن سکون است که برای رهایی از التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده است.

المُجْتَهَدُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

### قواعد

\* حرف امر، از حروف معانی است که برای درخواست انجام چیزی است از طرف فردی که دارای درجه بالاتر است از کسی که در درجه پایین تر قرار دارد. امر یک حرف دارد که لام امر نامیده می شود.



قُمْ: فعل امر، مبني بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

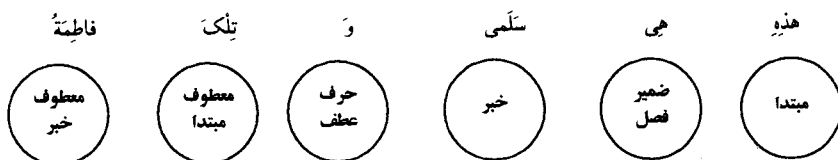
عَنْ: حرف جر و بدل، متعلق به قُمْ.

أَخِيكَ: مجرور به ياء چون از اسماء حمسه می باشد، کاف: ضمير، مضاف اليه.

بِالْعَمَلِ: ياء حرف جر متعلق به قُمْ، الْعَمَلِ: مجرور به كسره.

### قواعد

\* حرف بدل، از حروف معانی است و برای دلالت بر جایگزینی و جانشینی از چیزی به کار می رود. بدل یک حرف دارد و آن، عَنْ می باشد.



هَذِهِ: اسم اشاره، مبني بر كسره، مبتدا و محلاً مرفوع.

هِيَ: ضمير فصل، محلي از اعراب ندارد.

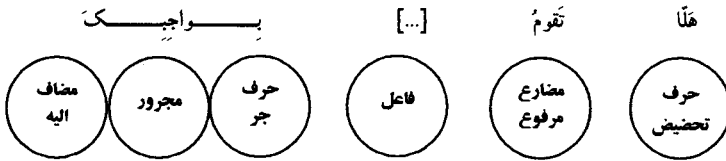
سَلَمَى: خير مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، چون غير منصرف است تنوين نپذیرفته.

وَ تِلْكَ: واو حرف عطف، تِلْكَ: معتوف به هَذِهِ که مبتداست، مبني بر فتحة و محلاً مرفوع.

فَاطِمَةُ: معتوف به سَلَمَى که خير است، مرفوع به ضمه، چون غير منصرف است تنوين نپذیرفته.

### قواعد

\* حرف تأنیث، از حروف معانی است، در پایان اسم می آید تا بیانگر مؤنث بودن باشد و آنرا از مذکر تفکیک کند. حروف تأنیث سه حرفند که علامت های تأنیث نامیده می شوند: تاء مدور، الف مقصورة و الف ممدوده.



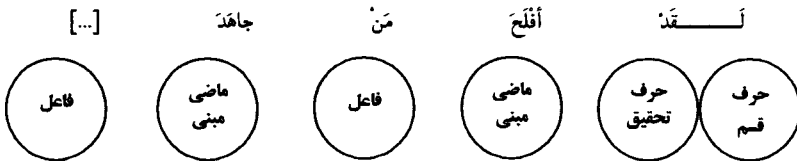
هَلَا: حرف تحضیض.

تَقَوْمٌ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

يَـوَاجِبِيكَ: باء حرف جر متعلق به تَقَوْمٌ، وَاجِبِيكَ: مجرور به كسره، كاف: ضمیر، مضاف اليه.

### قواعد

- \* حرف تحضیض، از حروف معانی است و برای طلب شیء با تندی و درشتی، تشویق و ناراحتی به کار می رود. حروف تحضیض پنج حرفند: أَلَا، أَلَا، لَوْلَا، لَوْلَمَا و هَلَا.



لَقَدْ: لام: حرف قسم، قد: حرف تحقیق.

أَفْلَحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

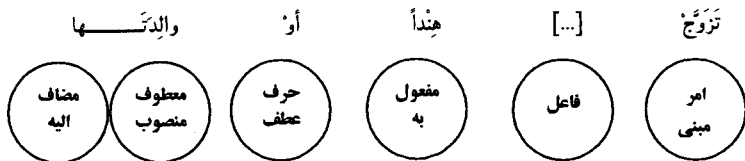
مَنْ: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

جَاهَدَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

### قواعد

- \* حرف تحقیق از حروف معانی است و برای اثبات مسأله به کار می رود. حروف تحقیق دو حرفند: أَمَا و قَدْ.





تَزَوَّجَ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

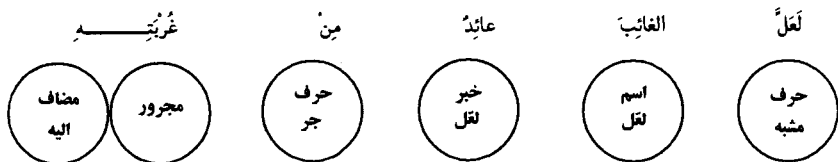
هِنْدًا: مفعول به و منصوب به فتحه.

أَوْ: حرف عطف و تخییر.

والِدَتَّهَا: معتوف بر هِنْدًا منصوب به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

\* حرف تخییر، از حروف معانی است و برای ترجیح شیء و تخصیص و مقدم داشتن آن بر غیرش به کار می رود. تخییر دو حرف دارد: **إمّا و أَوْ**



لَعَلَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع و حرف ترجی.

الْغَائِبِ: اسم لَعَلَّ منصوب به فتحه.

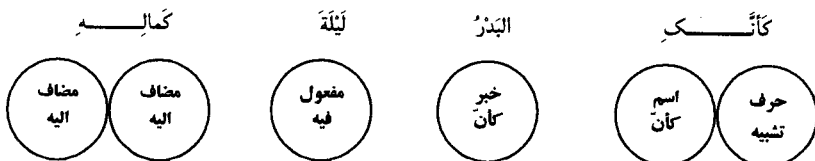
عَائِدٌ: خبر لَعَلَّ مرفوع به ضمه.

مِنْ: حرف جر، متعلق به عَائِدٌ.

غُرْبَيْتِهِ: مجرور به كسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

\* حرف ترجی، از حروف معانی است و بیانگر انتظار تحقق امری آسان است که این انتظار در حالتی میان بیم و امید است. ترجی دو حرف دارد: **عَلَّ، لَعَلَّ**



كَأَنَّكَ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كاف: ضمير، اسم كَأَنَّ و محلاً منصوب.

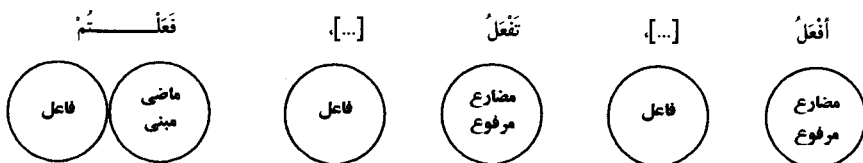
الْبَدْرُ: خبر كَأَنَّ مرفوع به ضمه.

لَيْلَةً: مفعول فيه ظرف زمان، متعلق به الْبَدْرُ، مضاف.

كَمَالِهِ: مضاف اليه مجرور به كسره، هاء: ضمير، مضاف اليه.

### قواعد

- \* حرف تشبيه، از حروف معانی است که برای مشارکت امری با امر دیگری، در معنا استفاده می شود اما نه به صورت استعاره. تشبیه دو حرف دارد: کاف و كَأَنَّ.



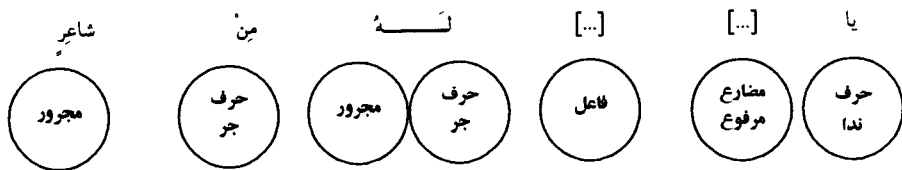
أَفْعَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مسترأنا.

تَفَعَّلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مسترأنت.

فَعَلْتُمُ: فعل ماضی معلوم، مبنى بر سکون به خاطر وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، میم: حرف جمع.

### قواعد

- \* حرف تصریف، از حروف معانی است و برای ایجاد تغییر یک اصل به صیغه های مختلف به کار می رود. حروف تصریف یازده حرفند: همزه، تاء، سین، لام، میم، نون، نون ثقیله، هاء، واو، الف، یاء.



یا: حرف ندا.

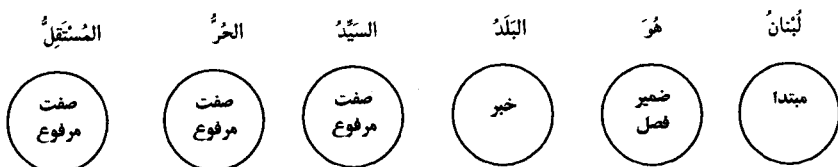
لَهُ: لام حرف جر و تعجب، متعلق به فعل نداء محذوف به تقدیر آنادی، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

مِنْ: حرف جر زائد.

شاعر: مجرور به کسره، تمیز و محلاً منصوب.

### قواعد

\* حرف تعجب، از حروف معانی است و برای تأثیر پذیری نفس نسبت به آنچه برای او پنهان است به کار می رود. تعجب یک حرف دارد: لام.



كُنْتُ: مبتدا مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

هُوَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

الْبَلَدُ: خبیر مرفوع به ضمه.

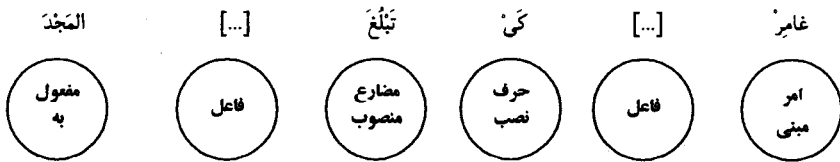
السَّيِّدُ: صفت الْبَلَدُ، مرفوع به تبعیت.

الْحَرُّ: صفت دوم الْبَلَدُ، مرفوع به تبعیت.

المُسْتَقْبَلُ: صفت سوم الْبَلَدُ، مرفوع به تبعیت.

### قواعد

\* حرف تعریف، از حروف معانی است و برای معرفی کردن نکره به کار می رود تعریف یک حرف دارد که ال تعریف نامیده می شود.



غامِرٌ: فعل امر مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

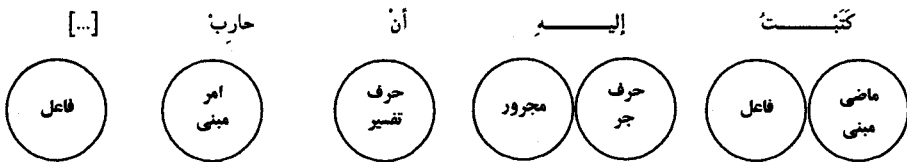
كَيَّ: حرف مصدری و نصب و تعلیل.

تَبْلَغُ: فعل مضارع معلوم منصوب به كَيَّ علامت نصبش فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

المَجْدُ: مفعول به منصوب به فتحه، جمله تَبْلَغُ المَجْدُ به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام تقدیری ( یعنی لِتَبْلَغِ المَجْدِ )

### قواعد

- \* حرف تعلیل از حروف معانی می باشد و برای دلیل آوردن و اثبات آن به کار می رود. و حروف تعلیل هشت حرفند: إِذْ، حَتَّى، عَلَيَّ، عَنْ، فَيَّ، كَيَّ، لَمْ، و مِثْلُ.



كُنْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

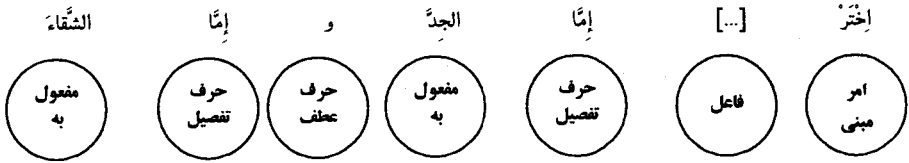
إِلَيْهِ: إلى حرف جر متعلق به كُنْتُ، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

أَنْ: حرف تفسیر.

حَارِبٌ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر: أنت.

### قواعد

- \* حرف تفسیر از حروف معانی می باشد و برای توضیح معنا و بر ملا ساختن منظور از یک کلام مشکل یا تفسیر آن به کار می رود. حروف تفسیر دو حرفند: أَنْ، أَيْ



إخترَ: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر: أنت.  
 إمَّا: حرف تفصیل.

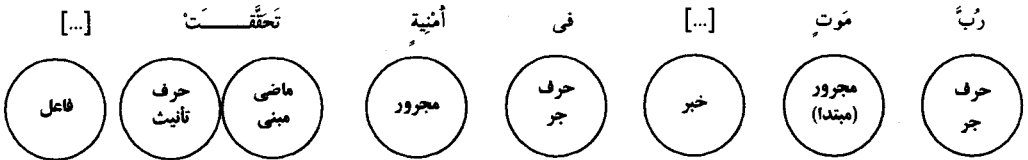
الجدُّ: مفعول به منصوب به فتحه.

و إمَّا: واو حرف عطف، إمَّا: حرف تفصیل.

الشَّقَاءُ: معطوف به الجَدُّ و منصوب به تبيعت.

### قواعد

\* حرف تفصیل از حروف معانی می باشد که برای تفکیک کردن یک جزء یا عنصر از یک مجموعه به کار می رود. حروف تفصیل چهار حرفند: إمَّا، إمَّا، أو، و مِنْ



رُبَّ: حرف جر شبیه به زائد و حرف تقلیل.

مَوْتٍ: مجرور به کسره، مبتدا محلاً مرفوع.

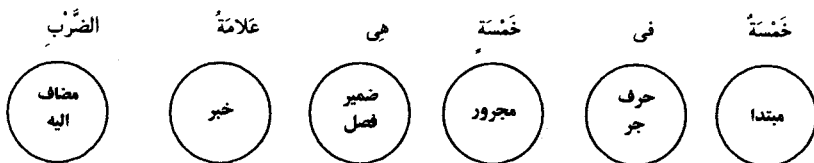
فِي: حرف جر متعلق به خبر محذوف مبتدا.

أُمِّيَّةٌ: مجرور به کسره

تَحَقَّقَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث، فاعل آن ضمیر مستتر هی.

### قواعد

\* حرف تقلیل از حروف معانی می باشد و برای کم قرار دادن شیء یا عدد به کار می رود. از حروف تقلیل سه حرفند: رُبَّ، قَدْ، واو



خَمْسَةٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فِي: حرف جر متعلق به صفت محذوف خَمْسَةٌ.

خَمْسَةٌ: مجرور به كسره.

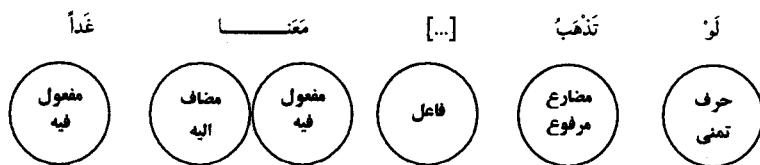
هِيَ: ضمير فصل، محلى از اعراب ندارد.

عَلَامَةٌ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الضَّرْبِ: مضاف إليه، مجرور به كسره.

### قواعد

\* حرف تكثير از حروف معانی می باشد و برای زیاد گرداندن شیء یا عدد استفاده می شود. حروف تكثير دو حرفند: رَبُّ و فِی.



لَوْ: حرف تمنی.

تَذَهَبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

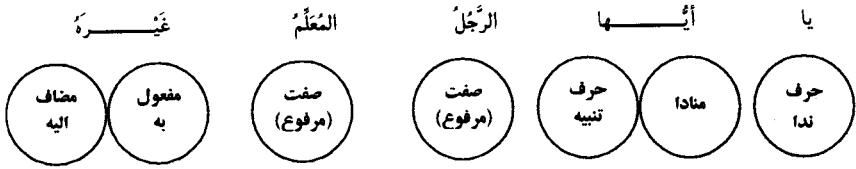
مَعْنَا: مَع مفعول فیه، ظرف زمان، منصوب به فتحة، متعلق به تَذَهَبُ، نا: ضمیر، مضاف إليه.

عَدَا: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحة، متعلق به تَذَهَبُ.

### قواعد

\* حرف تمنی از حروف معانی می باشد و برای طلب حاصل شدن چیزی که محقق شدن آن آسان نیست به کار می رود، حروف تمنی

سه حرفند: لَوْ، لَيْتَ و لَيْتَ



يا: حرف ندا

أَيُّهَا: أَيّ منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبيه

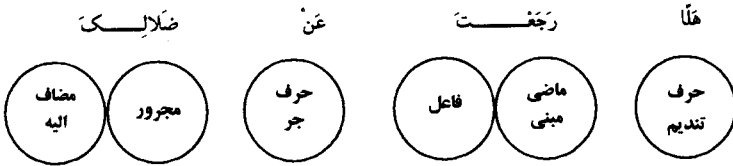
الرَّجُلُ: بدل از أَيّ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب

المُعَلِّمُ: صفت برای الرَّجُلُ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب

غَيْرَهُ: مفعول به برای اسم فاعل، منصوب به فتحه: هاء: ضمير، مضاف اليه

### قواعد

\* حرف تنبيه از حروف معانی می باشد که برای بیان چیزی به قصد توجیه شنونده ی زیرک به کار می رود . حروف تنبيه دارای دو حرفند: اَلا، هاء.



هَلَّا: حرف تنديم.

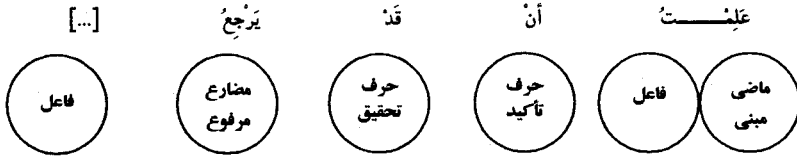
رَجَعْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

عَنْ: حرف جر متعلق به رَجَعْتَ.

ضَلَّالِكِ: مجرور به كسره، كاف: ضمير، مضاف اليه.

### قواعد

\* حرف تنديم از حروف معانی می باشد و برای ابراز تأسف، اندوه و حسرت نسبت به آنچه اتفاق افتاده به کار می رود. حروف تنديم دو حرفند: اَلا، هَلَّا.



عَلِمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

أَنْ: حرف تأکید.

قَدْ: حرف تحقیق.

يَرْجِعُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

### قواعد

\* حرف تأکید از حروف معانی می باشد که برای تقویت مقصود و اطمینان بر عهد و پیمان به کار می رود. حروف تأکید هشت حرفند: **أَمَّا، أَنْ، إِنَّ، بَاء، عَلِي، كَاف، نون و نون مشدّد.**

مَا كَانَ رَيْكَ يَظَالِمُ

ما: حرف نفی.

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

رَيْكَ: اسم کان مرفوع به ضمه، کاف ضمیر مضاف الیه.

يَظَالِمُ: بَاء حرف جر زائد، ظالم: مجرور به کسره خبر کان محلاً منصوب.

إِنَّ الطَّائِرَ طَلِيقٌ

إِنَّ: حرف تأکید مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الطَّائِرُ: اسم إِنَّ منصوب به فتحه.

طَلِيقٌ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه

أَمَّا زَيْدٌ فَشُجَاعٌ

أَمَّا: حرف تأکید.

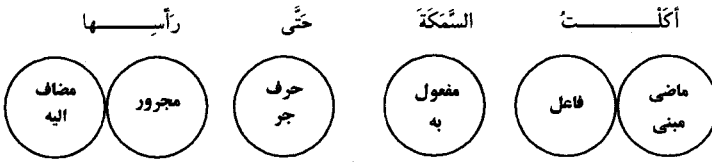
زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فَشُجَاعٌ: فاء حرف زائد، شُجَاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

إِذْهَبْنَ

إِذْهَبْنَ: فعل امر، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.





أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

السَّمَكَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

حَتَّى: حرف جر متعلق به أَكَلْتُ.

رَأْسِهَا: مجرور به كسره، ها ضمیر مضاف الیه (رأسها: خورده نشده).

### قواعد

\* حرف جر از حروف معانی می باشد و در اسمی که مستقیماً پس از آن می آید عمل می کند، آنرا به متعلق خود مرتبط کرده و به واسطه ی کسره یا آنچه جایگزین کسره قرار می گیرد در انتهای اسم اعرابی ایجاد می کند. نوزده حرف از حروف جر هستند که در سه قسم قرار می گیرند (۱)- حروفی که اسم ظاهر یا ضمیر را مجرور می گردانند: إلی، یا، حاشا، خلا، عدا، علی، عن، فی، لام، و مین (۲)- حروفی که اسم ظاهر را مجرور می کند: تاء، حتّی، رُبّ، کاف، کئی، مُدّ، مُنذّ، و واو (۳)- و یک حرف که ضمیر را مجرور می کند: لولا

كَذَّبَ الْقَوْمُ حَاشَا زَيْدٍ

كَذَّبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْقَوْمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

حاشا: حرف جر متعلق به كَذَّبَ.

زَيْدٍ: مجرور به كسره.

لَوْلَا لَحَسِرْنَا الْمُبَارِيَاتِ

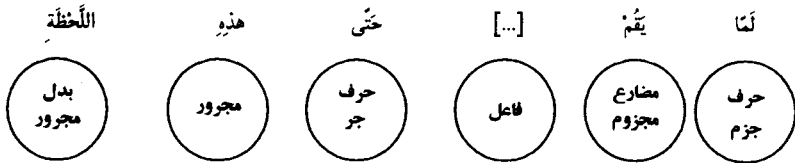
لَوْلَا: حرف جر شبیه به زائد، هاء: ضمیر، لفظاً مجرور محلاً مرفوع می باشد چون مبتدا بوده و خبرش محذوف است. لَحَسِرْنَا: لام حرف جواب، حَسِرْنَا، فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع. الْمُبَارِيَاتِ: مفعول به، منصوب به كسره به جای فتحه چون جمع مؤنث سالم است.

الكِتَابُ عَلَى الطَّائِلَةِ

الكِتَابُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عَلَى: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

الطَّائِلَةِ: مجرور به كسره.



لَمَّا: حرف نفی جازم.

يَقُمْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمَّا علامت جزم آن سکون است، و فاعلش ضمیر مستتر هو.

حَتَّى: حرف جر متعلق به يَقُمْ.

هَذِهِ: اسم اشاره مبنی بر کسره محلاً مجزوم.

اللَّحْظَةَ: بدل از هَذِهِ مجزوم به کسره.

### قواعد

\* حرف جزم از حروف معانی می باشد و در فعلی که مستقیماً پس از آن قرار گیرد عمل می کند و آن را مجزوم می کند و بواسطه ی سکون یا آنچه جانشین آن قرار می گیرد اعرابی را در آخر فعل ایجاد می کند شش حرف از حروف جزم می باشند که بر دو قسم تقسیم می شوند. (۱) - چهار حرف یک فعل را مجزوم می کنند: لَمْ، لَمَّا، لَامِ، لَای نهی (۲) - دو حرف نیز دو فعل را مجزوم می کنند: اِنْ و اِذْمَا

أَلَمْ تَسْتَيْقِظِي بَعْدُ

أَلَمْ: همزه حرف استفهام، لَمْ: حرف نفی جازم

تَسْتَيْقِظِي: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، یاء: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.  
بَعْدُ: ظرف زمان مبنی بر ضمه مفعول فيه و محلاً منصوب می باشد چون تنها به لحاظ لفظ و نه معنا قطع از اضافه شده و متعلق به تَسْتَيْقِظِي می باشد

لَا تَنْسَ

لا: حرف نفی جازم.

تَنْسَ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن حذف حرف عله می باشد و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

إِنْ تَدْرُسْ تَنْجَحْ

إِنْ: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

تَدْرُسْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به اِنْ چون فعل شرط است و علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

تَنْجَحْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به اِنْ چون جواب شرط است و علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنت.



إِذْنَ: حرف نصب و جواب.

تَنَجَّحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به إِذْنَ، علامت نصبش فتحه و فاعلش ضمير مستتر أنت.

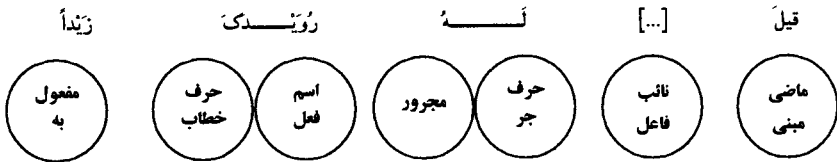
عَدَا: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به تَنَجَّحَ.

وَ يَعْدُ: واو حرف عطف، بعد: معطوف به عَدَا منصوب و متعلق به تبعیت.

عَدِّ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* حرف جواب از حروف معانی می باشد و برای پاسخ به یک خواسته یا سؤال یا خطاب، نامه یا اعتراض به کار می رود و یازده حرف از حروف جواب می باشند: أَجَلٌ، إِذْنَ، إِذَا، إِي، يَلِي، جَلَلٌ، جَبْرٌ، فَاء، لَام، لَ، وَ نَعَمْ.



قِيلَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو

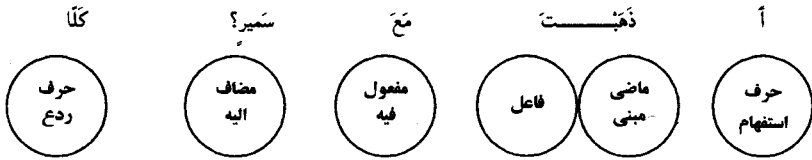
لَهُ: لام حرف جر متعلق به قِيلَ، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

رُوِيَكَ: روید: فعل امر به معنای [مهمل]، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت، کاف: حرف خطاب.

زَيْدًا: مفعول به اسم فعل، منصوب به فتحه.

### قواعد

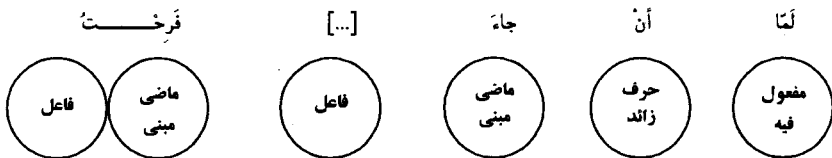
- \* حرف خطاب از حروف معانی می باشد و کاربردش برای متوجه ساختن خطاب به سمت فرد مقابل برای فهماندن مطلب می باشد. خطاب دارای یک حرف است که همان کاف می باشد که همراه اسم اشاره و بعضی اسم فعلها واقع می شود و همراه بعضی از حروف نیز استفاده شده است مانند: كَلَّاكَ: که همان كَلَّا لَكَ می باشد.



أَذَهَبْتُمْ: همزه حرف استفهام، ذهبت: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به ذَهَبْتُمْ، مضاف.  
 سَمِعْتُمْ: مضاف الیه مجرور به کسره.  
 كَلَّمَا: حرف ردع.

### قواعد

\* حرف ردع از حروف معانی می باشد که برای بر حذر داشتن و منع به کاری رود یک حرف دارد: كَلَّمَا



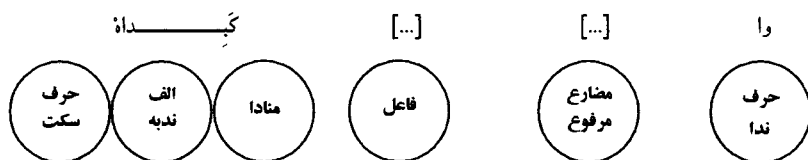
لَمَّا: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلق به جاء.  
 أَنْ: حرف زائد.

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

فَرِحْتُمْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* حرف زائد از حروف معانی می باشد و برای تأکید، حصر و یا مبالغه به کاری رود. هفت حرف از حروف معانی می باشند: أَلْ، أَنْ، إِنْ، تاء، لام، ما، واو
- \* حروف جر زائدی که نیاز به متعلق ندارند عبارتند از: باء، کاف، لام، و مِنْ همچنین دو حرف شبیه به زائد نیز نیاز به متعلق ندارند که عبارتند از: رَبُّ و لَوْلَا

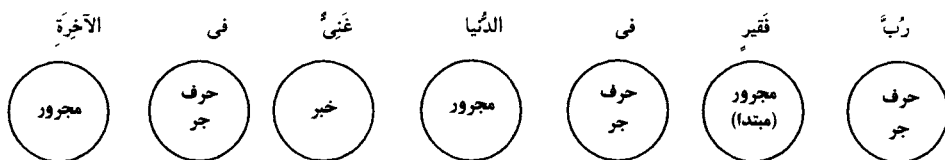


وا: حرف نداء.

کِبْرَاءَةٌ: منادای مندوب، مبنی بر ضمه تقدیری بر روی دال که به دلیل مشغول بودن محل به حرکت مناسبت ظاهر نشده است، محلاً منصوب به فعل ندبه به تقدیر اُنْدَبُ می باشد، الف: حرف ندبه و هاء: حرف سکت می باشد.

### قواعد

\* حرف سکت از حروف معانی می باشد که برای آگاه ساختن بر قطع صدا در میان کلام و زمان وقف استفاده می شود و یک حرف دارد و آن هاء می باشد.



رُبًّا: حرف جر شبیه به زائد.

فَقِيرٌ: مجرور به کسره، مبتدا و محلاً مرفوع.

فِي: حرف جر متعلق به صفت تقدیری برای فَقِيرٌ.

الدُّنْيَا: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

غَنِيٌّ: خبر مرفوع به ضمه.

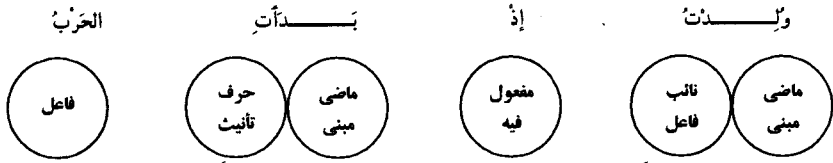
فِي: حرف جر متعلق به غَنِيٌّ.

الْآخِرَةُ: مجرور به کسره.

### قواعد

\* حرف شبیه به زائد حرف جری است که به جمله معنایی جدید و مستقلی می بخشد و مانند حرف جر زائد نیاز به متعلق ندارد. حروف شبیه به زائد دو حرف: رُبًّا و لَوْلَا می باشند.





وُلِدَتْ: فعل ماضی مجهول مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: نائب فاعل و محلاً مرفوع  
 إِذْ: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فيه و محلاً منصوب متعلق به وُلِدَتْ  
 بِدَأَتْ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنيث  
 الحرب: فاعل مرفوع به ضمه

### قواعد

\* حرف ظرفی از حروف معانی می باشد که به سان اسم دلالت بر زمان یا مکان وقوع امر دارد. حروف ظرفی شانزده حرفند. إِذْ، إِذْمَا، إِذَا، إِلَى، أَوْ، بَاءَ، عَلَيَّ، عَنْ، فِي، لَمَّا، مَدَّ، مِنْ، مُنْذُ، مَا وِاَو.

كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

كُلُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يَجْرِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی یَجْرِي خبر و محلاً مرفوع.  
 لِأَجَلٍ: لام حرف جر ظرفی متعلق به یَجْرِي، أَجَلٍ: مجرور به كسره.  
 مُسَمًّى: صفت أَجَلٍ مجرور به كسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

مَا رَأَيْتَهُ مُنْذُ سَافِرٍ

ما: حرف نفی.

رَأَيْتَهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 مُنْذُ: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول به و محلاً منصوب، متعلق به رَأَيْتَهُ، مضاف.  
 سَافِرٍ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی سَافِرٍ مضاف الیه و محلاً مجرور.

... إلى الأمام

إلى: حرف جر ظرفی، متعلق به جمله فعلیه محذوف تقدّموا.  
 الأمام: مجرور به كسره.

المَلْهُي	إلى	سَلِيم	مَعَ	[...]	تَذْهَبُ	ألا
مجرور	حرف جر	مضاف إليه	مفعول فيه	فاعل	مضارع مرفوع	حرف عرض

ألا: حرف عرض.

تَذْهَبُ: فعل ماضى معلوم مرفوع به ضمّه، فاعل آن ضمير مستتر أنت.

مَعَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به تَذْهَبُ، مضاف.

سَلِيم: مضاف إليه مجرور به كسره.

إلى: حرف جر متعلق به تَذْهَبُ.

المَلْهُي: مجرور به كسره ي تقديرى بر روى الف به سبب تعذر.

### قواعد

\* حرف عرض از حروف معانی می باشد که برای درخواست شیء با نرمی به کار می رود. پنج حرف از حروف عرض اند: ألا، أما، لَوْ، لَوْلا و لَوْما.

رَأْسُهَا	حَتَّى	السَّمَكَةُ	أَكَلْتُ
مضاف إليه	حرف عطف	مفعول به	ماضى مبنى
معتوف منصوب			فاعل

أَكَلْتُ: فعل ماضى معلوم، مبنى بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

السَّمَكَةُ: مفعول به، منصوب به فتحه.

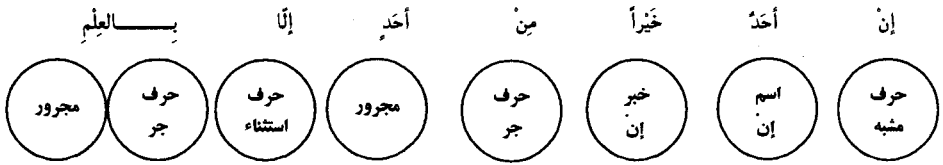
حَتَّى: حرف عطف.

رَأْسُهَا: معتوف به السَّمَكَةُ، منصوب به تبعیت، ها: ضمیر، مضاف إليه (رأسها: خورده شده).

### قواعد

\* حرف عطف از حروف معانی می باشد که برای مشارکت تابع با متبوع در لفظ یا معنا به کار می رود. حروف عطف ۱۰ حرفند: إِنْ، أَمْ، أَوْ، بَلْ، ثُمَّ، حَتَّى، فَاء، لَكِنْ، لا و واو.





إِنْ: حرف شبهه به ليس، عامل رفع و نصب.

أَحَدٌ: اسم إِنْ مرفوع به ضمّه.

خَيْرًا: خبر إِنْ منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلق به خَيْرًا.

أَحَدٌ: مجرور به كسره.

إِنَّا: حرف استثناء.

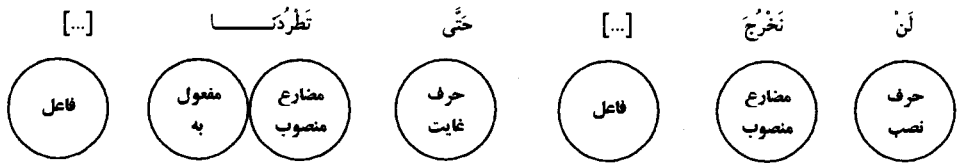
بِ: باء حرف جر متعلق به خَيْرًا، الْعِلْمِ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* حروف عاطل از حروف معانی می باشند که هیچ عمل اعرابی ندارند به عبارتی دیگر هیچ تغییری در آخر اسم یا فعل بوجود نمی آورند. حروف عاطل بیست و هشت حرفند که به آنها غیر عامل نیز گفته می شود و عبارتند از: أَجَلٌ، إِذْ، إِذَا، أَلْ، أَمَّا، إِمَّا، إِي، يَلِي، جَلَلٌ، جَبَرٌ، سِين، سَوَفَ، قَدْ، كَلَّا، لَوْ، لَوْمًا، مِيم، نون، نَ، نَعَمْ، هَاء، هَلْ، هَلَّا، الْف، ياء.
- \* حرف عامل از حروف معانی می باشد که دارای عمل اعرابی است یا به عبارتی دیگر در آخر اسم یا فعل تغییر ایجاد می نمایند. این حروف عامل هستند:
  - ۱- در اسم (۱)- حروف جر: إلی، بَاء، تاء، حتّی، حاشا، خلا، رُبِّیَّ، عَدَا، عَلَی، عَنَ، فِی، کَاف، کَی، لَام، لَوْلَا، مُذْ، مِیْن، مُنْذُ، وَاو (۲)- حروف نسخ: إِنْ، إِنْ، أَنْ، كَأَنَّ، لَعَلَّ، لَکِنَّ، لَا، لَاتَ، کَیْتَ، مَا (۳)- حروف نداء: همزه، آ، آی، آیَا، هِیَا، وَا، یَا (۴)- حرف استثناء: إِنْأَا.
  - ۲- در فعل (۱)- حروف جزم: إِذْمَا، إِنْ، لَام، لَمْ، لَمَّا، لَا (۲) - حروف نصب: إِذْنُ، أَنْ، کَی، کَیْ، وَ نَصْبِ فرعی: أَوْ، ثَمَّ، حَتَّى، فَاء، لَام، وَاو.
  - ۳- در اسم و فعل: حروف عطف (به عقیده بعضی از نحویون) أَمْ، أَوْ، یَلُ، ثَمَّ، حَتَّى، فَاء، لَکِنَّ، لَا، وَاو.

### سَنَدُھِبُ

سَنَدُھِبُ: سین حرف استقبال، تَدْھِبُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمّه، فاعل آن ضمیر مستتر نحن.



لَنْ: حرف نصب.

نَخْرُجُ: فعل مضارع معلوم منصوب به لَنْ علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمیر مستتر نَحْنُ.

حَتَّى: حرف نصب فرعی، غایت و جرّ.

تَطْرُدُنَا: فعل مضارع معلوم منصوب به أَنْ مضمر، علامت نصب آن فتحه، نا؛ ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، فاعلش ضمیر مستتر أَنْتَ، جمله ی تَطْرُدُنَا به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام تقدیری.

### قواعد

\* حرف غایت از حروف معانی می باشد که بیانگر قصد، انتهای آنچه که شیء به آن منجر می شود و آنچه بر آن مترتب می شود است، حروف غایت چهار حرفند: إلی، بَاء، حَتَّى و كَيْ.

#### دَرَسْتُ إِلَى الْمَسَاءِ

دَرَسْتُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

إلی: حرف غایت و جر متعلق به دَرَسْتُ.

المساء: مجرور به کسره.

#### أَحْسَنَ زَيْدٌ بِي

أَحْسَنَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

زَيْدٌ: فاعل، مرفوع به ضمه.

بِي: بَاء حرف غایت و جر متعلق به أَحْسَنَ، بَاء: ضمیر، محلاً مجرور.

#### أَدْرَسُ الْيَوْمَ كَيْ أَنْجِعَ عَدَا

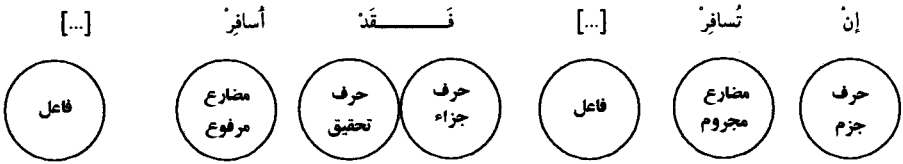
أَدْرَسُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أَنَا.

الْيَوْمَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به أَدْرَسُ.

كَيْ: حرف نصب، مصدری و غایت.

أَنْجِعَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به كَيْ، علامت نصب آن فتحه و فاعلش ضمیر مستتر أَنَا.

عَدَا: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به أَنْجِعَ، جمله ی أَنْجِعَ به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام تقدیری.



إِنْ: حرف شرط که دو فعل را جزم می دهد.

تُسَافِرُ: فعل مضارع مجزوم به إِنْ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

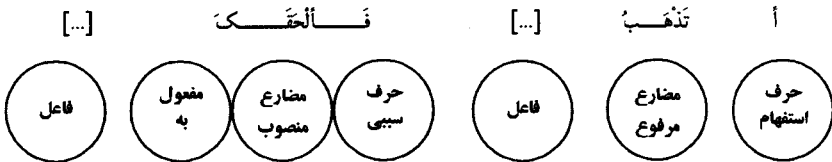
فَنَقَدْتُ: فاء حرف جزاء، قد حرف تحقیق.

أَسَافِرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمّه، فاعلش ضمیر مستتر أنا.

جمله ی أَسَافِرُ خبر برای ابتدای محذوف به تقدیر أنا و محلاً مرفوع . جمله ای که از ابتدای محذوف و خبر تشکیل شده جواب شرط و محلاً مجزوم.

### قواعد

\* فاء جزاء از حروف معانی می باشد که بر جواب شرط داخل می شود. فاء جواب یا فاء رابطه جواب شرط نامیده می شود اگر فعل مضارع مقرون به فاء جزا گردد مرفوع می شود و جزم آن منتع است در این صورت فعل مضارع خبر برای ابتدای محذوف می باشد.

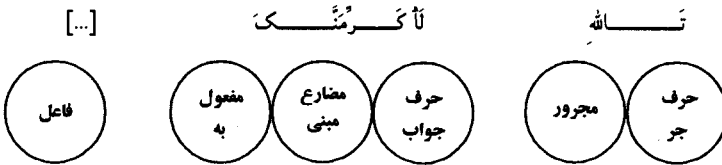


أُ تَذْهَبُ: همزه حرف استفهام، تَذْهَبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمّه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

فَأَلْحَقَكَ: فاء سببیه حرف نصب فرعی، أَلْحَقَكَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به آن مضمر، علامت نصب آن فتحه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

### قواعد

\* فاء سببیه از حروف معانی می باشد که در دو حالت فعل مضارع را به صورت وجوبی منصوب به آن مضمر می نماید: ۱- بعد از نفی به حرف، فعل و یا اسم ۲- بعد از طلب به واسطه ی امر، استفهام، تمنی، ترجی، تحفیض و یا عرض.

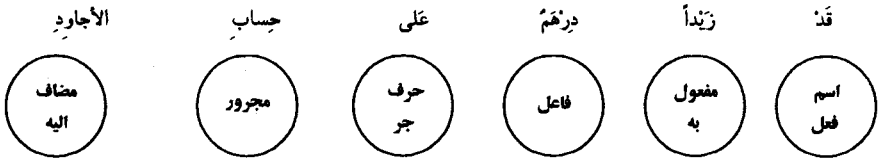


تَا اللهُ: تاء حرف جر برای قسم متعلق به فعل محذوف أَقْسَمُ، اللهُ: مجرور به کسره.

تَا كَرُمْتُكَ: لام حرف جواب، أَكْرَمْتُكَ: فعل مضارع معلوم مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، كاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، فاعلش ضمیر مستتر: أنا.

### قواعد

\* حرف قسم از حروف معانی می باشد که برای ادای سوگند به خداوند متعال یا چیزهای دیگر به کار می رود. حروف قسم چهار حرفند: باء، تاء، لام، واو.



قَدْ: اسم فعل مضارع به معنای یکنفی، مبنی بر سکون.

زَيْدًا: مفعول به منصوب به فتحه.

دِرْهَمِ: فاعل اسم فعل، مرفوع به ضمه.

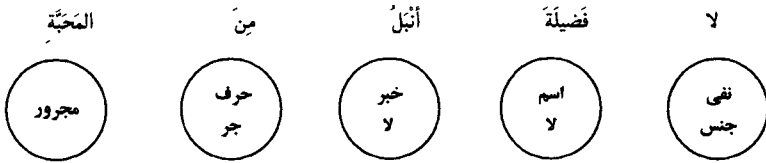
عَلَى: حرف جر متعلق به قَدْ.

حِسَابِ: مجرور به کسره، مضاف.

الأجودِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

\* حرف کفایت از حروف معانی می باشد که همچون اسمی برای دلالت بر حصول شیء و بی نیازی از غیر آن به کار می رود. کفایت یک حرف دارد و آن هم قَدْ می باشد.



لا: حرف نفي جنس، عامل نصب و رفع.  
 فضيلة: اسم لا مبنی بر فتنه محلاً منصوب.  
 أنبل: خبر لا، مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته است.  
 من: حرف جر متعلق به أنبل.  
 المحبة: مجرور به کسره.

### قواعد

\* لای نفي جنس از حروف معانی می باشد و ناسخ است، بر جمله ی اسمیه داخل می شود تا به طور کامل خبر را از جنس نفي کند، ابتدا را به عنوان اسم خود منصوب و خبر را مرفوع می کند که خبر لا نامیده می شود. برای عمل کردن لای نفي جنس این شروط لازم است: ۱- باید نص در نفي جنس باشد. ۲- اسم و خبر نکره باشند. ۳- اسم باید مستقیماً پس از لا بیاید. ۴- خبر نباید بر آن مقدم گردد. ۵- نباید هیچ حرف جری بر آن داخل شود.

### لا غالباً و لا مقلوباً

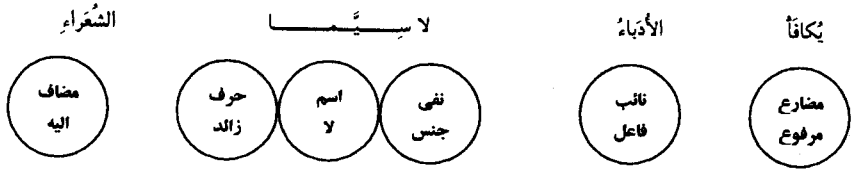
لا: حرف نفي جنس، عامل نصب و رفع.  
 غالباً: اسم لا مبنی بر فتنه محلاً منصوب و خبر لا محذوف می باشد.  
 ولا: واو حرف عطف، لا حرف نفي جنس.  
 مقلوباً: معطوف به غالباً، منصوب به تبعیت. (می توان لا را شبیه به لیس تلقی کرد و اسم آن را مرفوع نمود).

### لا قائلاً حقاً جباناً

لا: حرف نفي جنس، عامل نصب و رفع.  
 قائلاً: اسم لا منصوب به فتنه است چون شبیه به مضاف می باشد.  
 حقاً: مفعول به اسم فاعل منصوب به فتنه.  
 جباناً: خبر لا مرفوع به ضمه.

### لا جاهلاتاً محترماًتاً

لا: حرف نفي جنس عامل نصب و رفع.  
 جاهلاتاً: اسم لا مبنی بر فتنه و محلاً منصوب (در جمع مؤنث سالم جاهلات نیز جواز دارد).  
 محترماًتاً: خبر لا مرفوع به ضمه.



يُكَافَأُ: فعل مضارع مجهول مرفوع به ضمه.

الأدْبَاءُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

لا: نفي جنس عامل نصب و رفع.

سِيِّمًا: سِيٌّ اسم لا منصوب به فتحه، چون مضاف است ما: حرف زائد و خبر لا محذوف است.

الشُعْرَاءُ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

\* لا سِيِّمًا تشکیل یافته است از (لا- سِيٌّ- ما) لا: حرف نفي جنس، سِيٌّ: اسم آن و خبرش محذوف است، ما: اسم موصول و يا حرف زائد.

- (۱)- ملحق به اخوات اَکَا می باشد (۲)- چنانچه پس از آن اسمی نکره بیاید جایز است آنرا مرفوع کرد و خبر برای مبتدای محذوف در نظر گرفت یا به عنوان تمیز آنرا منصوب کرد یا مجرور شود و مضاف اليه تلقی گردد. (۳)- اگر پس از آن اسم معرفه ای آمد مرفوع و مجرور گرداندن آن جایز است. (۴)- ما: اسم موصول مضاف به سِيٌّ، در حالت رفع مستثنی می باشد و در حالت نصب و جر حرفی زائد می باشد. (۵) - لا سِيِّمًا گاهی اوقات به معنای خصوصاً و بویژه به کار می رود لذا مفعول مطلق تلقی شده و منصوب می گردد که در این صورت پس از آن حال، شرط و یا ظرف آورده می شود.

كُلُّ صَادِقٍ يَنْجَحُ لَا سِيِّمًا مُجْتَهِدٌ (مُجْتَهِدًا، مُجْتَهِدٍ)

كُلُّ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

صَادِقٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

يَنْجَحُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هو، جمله يَنْجَحُ خبر و محلاً مرفوع.

لا: حرف نفي جنس، عامل نصب و رفع.

سِيِّمًا: سِيٌّ اسم لا منصوب به فتحه چون مضاف است، ما: اسم موصول مبني بر سکون مضاف اليه و محلاً مجرور (در صورتی که مُجْتَهِدٌ

مجرور و یا منصوب باشد، ما: حرف زائد محسوب می شود.) و خبر لای نفي جنس محذوف است.

مُجْتَهِدٌ: خبر برای مبتدای محذوف مرفوع به ضمه.

(مجتهداً: تمیز، منصوب به فتحه)

(مجتهد: مضاف اليه مجرور به كسره)



لَمْ: حرف نفی جازم.

أَكُنْ: فعل مضارع ناقص، عامل رفع و نصب، مجزوم به لم و علامت جزم آن سکون، اسمش ضمیر مستتر أنا و محلاً مرفوع.  
لَاظْلِمَ: لام جحد و حرف جر متعلق به خبر محذوف أَكُنْ. أَظْلَمَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ مضمر بعد از لام، علامت نصبش فتحه و فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

الناس: مفعول به و منصوب به فتحه، جمله ی لَاظْلِمَ النَّاسَ به تأویل مصدر محلاً مجزوم به لام.

### قواعد

- \* لام جحد پس از كان منفی و برای تأکید آن استفاده می شود. این لام حرف جَرِّ است که بر فعل مضارع وارد می شود و آن را به وسیله ی أَنْ مضمر منصوب می گرداند. مصدر مool از أَنْ محذوف و فعل، محلاً مجزوم به لام قرار می گیرند و جار و مجزوم متعلق به خبر محذوف می باشند.
- \* لام فارقة حرفی است که بین اِن نافیهِ و اِن مخففهِ از اِن تفاوت ایجاد می کند. در اصل لام ابتداء بوده و بر خبر اِن که عامل نیست انتقال یافته است.
- \* لام مزحلقة حرفی است که از اسم اِن به سوی خبرش انتقال یافته. در اصل لام ابتداء بوده است. چنانچه خبر جار و مجزوم باشد این لام بر اسم اِن داخل می شود.

### اِن زَيْدٌ لَشَجَاعٍ

اِن: حرف تأکید.

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

لَشَجَاعٍ: لام حرف فارقة، شَجَاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

### اِن فِي الْعِلْمِ لَعِبْرَةٌ

اِن: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

فِي: حرف جر متعلق به خبر محذوف اِن.

الْعِلْمِ: مجزوم به کسره.

لَعِبْرَةٌ: لام حرف مزحلقة، عِبْرَةٌ: اسم اِن منصوب به فتحه.

المَسِيرِ	طُولِ	سَوِي	مُنْهَكًا	شَيْءٌ	مَا
مضاف اليه	مضاف اليه	مستثنى	خبر ما	اسم ما	حرف مشبه

ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

شَيْءٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

مُنْهَكًا: خبر ما منصوب به فتحه.

سَوِي: مستثنی منصوب به فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، مضاف.

طُولِ: مضاف الیه مجرور به کسره، مضاف.

المَسِيرِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

\* حرف شبیه به لیس از حروف معانی می باشد و ناسخ است، در نفی، شبیه لیس می باشد بر جمله ی اسمیه داخل می شود مبتدا را مرفوع می کند که اسم آن نامیده می شود و خبر را منصوب می کند که خبر آن نامیده می شود. حروف شبیه به لیس چهار حرفند: اِنْ، لا، لات، ما.

لا رَجُلٌ مُّثِمًّا وَلَكِنْ رَاحِلٌ

لا: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

رَجُلٌ: اسم لا، مرفوع به ضمه.

مُثِمًّا: خبر لا، منصوب به فتحه.

و لَكِنْ: واو حرف زائد، لَكِنْ: حرف عطف.

راحِلٌ: خبر برای مبتدای محذوف به تقدیر هو، مرفوع به ضمه.

لا تِ سَاعَةٌ نَدَامَةٌ

لا تِ: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب، اسم آن واجب الحذف که به تقدیر السَاعَةِ می باشد.

سَاعَةٌ: خبر لا تِ، منصوب به فتحه، مضاف.

نَدَامَةٌ: مضاف الیه مجرور به کسره.

ما إِبرَاهِيمُ إِلَّا مُجَاهِدٌ

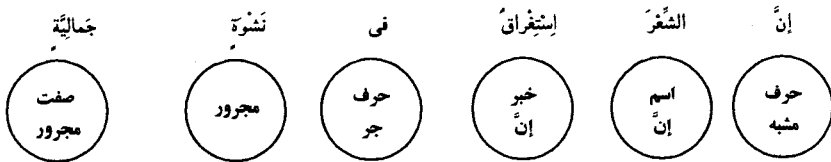
ما: حرف نفی.

إِبرَاهِيمُ: مبتدا مرفوع به ضمه و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

إِلَّا: حرف استثناء و حصر.

مُجَاهِدٌ: خبر مرفوع به ضمه (چنانچه خبر این حروف با اَلَا نقض شود عمل نمی کنند).





إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 الشُّعْرُ: اسم إِنَّ منصوب به فتحة.  
 إِسْتِغْرَاقٌ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.  
 فِي: حرف جر متعلق به إِسْتِغْرَاقٌ.  
 نَشْوَةٌ: مجرور به كسره.  
 جَمَالِيَّةٌ: صفت برای نَشْوَةٌ و مجرور به تبعیت.

### قواعد

\* حرف مشبه بالفعل از حروف معانی می باشد و ناسخ است. بر جمله ی اسمیه وارد می شود مبتدا را منصوب می کند اسم آن نامیده می شود، خبر را مرفوع کرده که خبر آن نامیده می شود. شش حرف از حروف مشبه بالفعل می باشند: إِنَّ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ. این دسته از حروف را به این دلیل مشبه بالفعل نامیده اند که در بر دارنده ی معنای فعل بوده از سه حرف و بیشتر تشکیل شده، مانند فعل ماضی مبنی بر فتحه هستند و نون و قایه را نیز می پذیرند.

### لَعَلَّ الْمَرِيضُ يُشْفَى

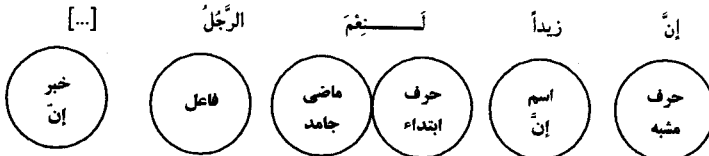
لَعَلَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 الْمَرِيضُ: اسم لَعَلَّ، منصوب به فتحه.  
 يُشْفَى: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعدد، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله یُشْفَى خبر لَعَلَّ محلاً مرفوع.

### إِنَّ فَوْقَ يَدِكَ يَدًا

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 فَوْقَ: مفعول فيه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به خبر مقدم و محذوف إِنَّ، مضاف.  
 يَدِكَ: مضاف الیه مجرور به كسره، كاف ضمیر مضاف الیه.  
 يَدًا: اسم مؤخر إِنَّ، منصوب به فتحه.

### كَأَنَّمَا التَّعْلِيمُ رِسَالَةٌ

كَأَنَّمَا: حرف مشبه بالفعل که از عمل باز داشته شده، ما: حرف کافه.  
 التَّعْلِيمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 رِسَالَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.



إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

زيداً: اسم إن منصوب به فتحه.

لَيَعْمَ: لام حرف ابتداء، يَعْمَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه.

الرَّجُلُ: فاعل مرفوع به ضمّه، جمله ی نَعْمَ الرَّجُلُ خبر إن محلاً مرفوع.

### قواعد

\* چنانچه اسم إن مؤخر و خبرش مقدم باشد لام ابتدا بر اسم إن وارد می شود.

\* در صورتی که خبر إن دارای این شرایط باشد، لام ابتدا بر آن داخل می شود. (۱) - مؤخر و مثبت باشد. (۲) - ماضی و جامد باشد.

(۳) - مضارع بدون سین و سوف یا ماضی همراه قد باشد. (۴) - مسیوق به ضمیر فصل باشد.

### إنَّ فِي السَّمَاءِ لَخَبِيرَاتٌ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

فِي: حرف جر متعلق به خبر مقدم و محذوف إن.

السَّمَاءِ: مجرور به كسره.

لَخَبِيرَاتٌ: لام حرف ابتداء، خَبِيرَاتٌ: اسم مؤخر إن، منصوب به فتحه.

### إِنَّكَ لَقَدْ قُلْتَ الْحَقَّ

إِنَّكَ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كاف: ضمیر، اسم إن محلاً منصوب.

لَقَدْ: لام حرف ابتداء قَدْ: حرف تحقیق.

قُلْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

الْحَقَّ: مفعول به، منصوب به فتحه، جمله ی قُلْتَ الْحَقَّ خبر إن محلاً مرفوع.

### إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْأَصْلُ وَالْفَصْلُ

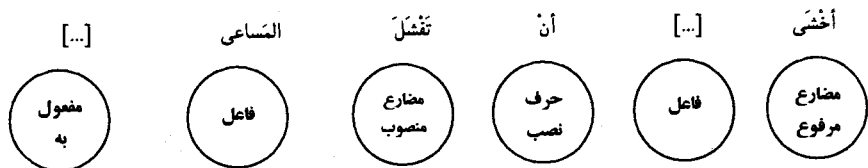
إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، اسم إن محلاً منصوب.

لَهُوَ: لام حرف ابتداء، هو: ضمیر فصل و محلی از اعراب ندارد.

الْأَصْلُ: خبر إن، مرفوع به ضمّه.

وَالْفَصْلُ: واو حرف عطف، الْفَصْلُ: معطوف به الْأَصْلُ، مرفوع به تبعیت.



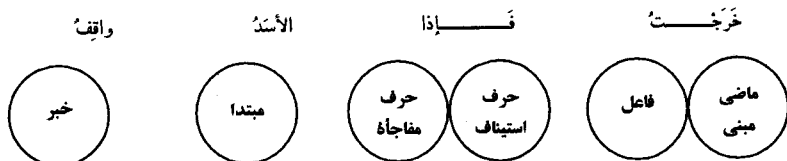
أَخْشَى: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه ي تقديرى بر روی الف به سبب تعذر، فاعلش ضمير مستتر: أنا.  
أَنْ: حرف مصدرى و نصب.

تَنْشَلُ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ، علامت نصبش فتحه.

السَّاعِي: فاعل مرفوع به ضمه ي تقديرى بر روی ياء به سبب ثقل، جمله ي أَنْ تَنْشَلُ السَّاعِي به تأويل مصدر مفعول به محلاً منصوب.

### قواعد

\* حرف مصدرى از حروف معانى مى باشد و بر جمله اى وارد مى شود كه مصدر بتواند، جاىگزين آن شود. حروف مصدرى چهار حرفند: همزه، أَنْ، كَي، لَوْ.



خَرَجْتُ: فعل ماضى معلوم، مبنى بر سكون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل، محلاً مرفوع.

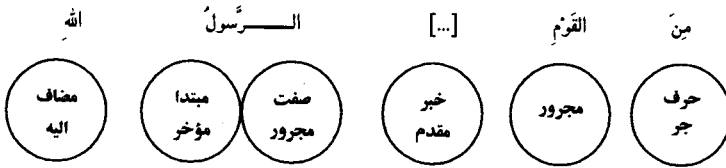
فَإِذَا: فاء حرف استيناف، اذا: حرف مفاجأة.

الْأَسَدُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

وَاقِفٌ: خير مرفوع به ضمه.

### قواعد

\* حرف مفاجأة از حروف معانى مى باشد كه برای دلالت بر ناگهانى و غيره منتظره بودن حادثه اى به كار مى رود. حروف مفاجأة دو حرفند: إِذْ و إِذَا.



مِنْ: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.

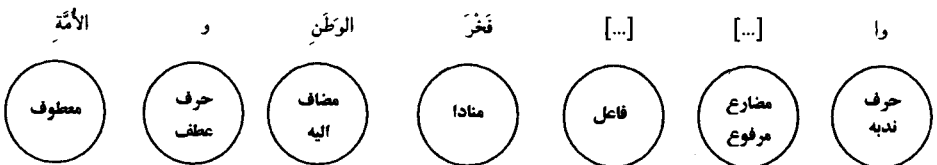
الْقَوْمِ: مجرور به كسره.

الرَّسُولُ: آل اسم موصول صفت برای الْقَوْمِ، مبنی بر سکون محلاً مجرور، الرَّسُولُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، مضاف.

الله: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

\* حرف موصول از حروف معانی می باشد و مانند اسم بیانگر چیز معینی است که پس از آن صله ای برای توضیحش می آید. از حروف موصول می دو حرفند: آل و ما.



وا: حرف ندبه.

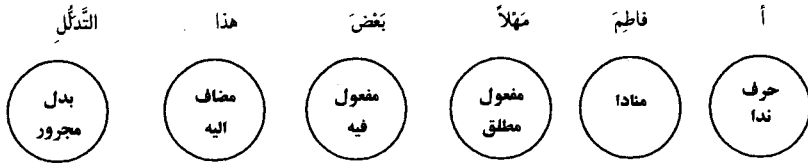
فَخَرَّ: منادای مندوب، منصوب به فعل ندبه ی محذوف به تقدیر: أُنْدَبُ، مضاف.

الْوَطَنِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

وَالْأُمَّةِ: واو حرف عطف، الْأُمَّةِ: معطوف به الْوَطَنِ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

\* حرف ندبه از حروف معانی می باشد و در راستای دعا و اظهار اندوه شدید به کار می رود. ندبه دارای دو حرف می باشد: واو و یا.



أ فاطم؛ همزه حرف نداء، فاطم؛ منادا مبنی بر ضمه ی واقع بر روی تاء که به سبب ترخیم حذف شده است و محلاً منصوب.  
 مهلاً؛ مفعول مطلق منصوب به فتحه.  
 بعض؛ مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.  
 هذا؛ اسم اشاره، مبنی بر سکون، مضاف الیه و محلاً مجرور.  
 التذلل؛ بدل از هذا، مجرور به کسره.

### قواعد

\* حرف ندا از حروف معانی می باشد که برای متوجه ساختن در خواست یا آگاه ساختن مخاطب به کار می رود. همه ی حروف ندا جانشین فعل آنادی می باشند. و هشت حرف از حروف ندا می باشد: همزه، آ، آی، آی، آی، آی، هیا، وا، یا.

#### اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي

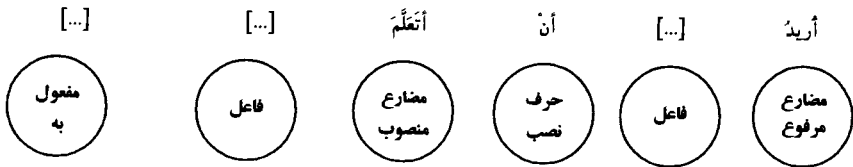
اللَّهُمَّ؛ یا حرف نداء محذوف، الله : منادا، مبنی بر ضمه محلاً منصوب، میم حرفی است که به جای حرف ندای محذوف آمده است.  
 اغْفِرْ؛ فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.  
 لی؛ لام حرف جر متعلق به اغفر، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

#### فَقَالَتْ: هِيَ رَبَّاهُ

فَقَالَتْ؛ فاء حرف استیناف، قالت: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث، فاعل آن ضمیر مستتر هی.  
 هیا: حرف نداء  
 رَبَّاهُ؛ منادا، مبنی بر ضمه ی تقدیری بر روی یاء محذوف که مشغول بودن محل به حرکت متناسب مانع ظهور آن شده است، محلاً منصوب، الف: حرف زائد، هاء: حرف سکت.

#### يَا أَيُّهَا النَّبِيُّونَ

یا: حرف نداء.  
 أَيُّهَا؛ آی: منادا، مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه  
 النَّبِيُّونَ؛ صفت آی و تابع آن، لفظاً مرفوع به پ است چون جمع مذکر سالم می باشد و محلاً منصوب.



أُرِيدُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر أنا.

أَنْ: حرف نصب.

أَتَعَلَّمَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ، علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمير مستتر أنا، جمله ی أَنْ أَتَعَلَّمَ به تاویل مصدر مفعول به محلاً منصوب.

### قواعد

حرف نصب از حروف معانی می باشد که در فعل یا اسم عمل می کند و به واسطه ی فتحه یا آنچه جانشین آن می شود در انتهای فعل یا اسم تغییرات اعرابی بوجود می آورد. حروف نصب متشکل اند از: (۱) -حروفی که مضارع را منصوب می کنند: أَنْ، لَنْ، إِذَنْ، كَيْ، یا لِكَيْ (۲) -حروفی که مضارع را با آن مضمر منصوب می کنند: أَوْ، ثُمَّ، حَتَّى، فاء، لام، واو (۳) -حروفی که مبتدا را منصوب می گردانند؛ إِنَّ و اخواتش، لای نفی جنس (۴) -حروفی که خبر را منصوب می کنند: ما و اخواتش.

ما أنا مُسِيءٌ فَأَخَافُ

ما: حرف نفی.

أنا: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

مُسِيءٌ: خبر مرفوع به ضمه.

فَأَخَافُ: فاء حرف نصب فرعی، أَخَافُ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ مضمر بعد از فاء، علامت نصب آن فتحه و فاعلش ضمیر مستتر أنا می باشد.

لَكِنَّ لُبَّانَ عَزِيزٌ

لَكِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

لُبَّانَ: اسم لَكِنَّ، منصوب به فتحه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته است.

عَزِيزٌ: خبر لَكِنَّ، مرفوع به ضمه.

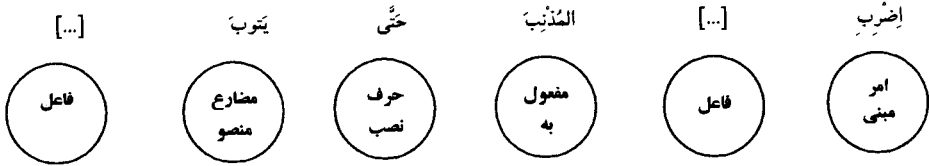
ما رَجُلٌ قَنوعاً وَ زَاهِداً

ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

رَجُلٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

قَنوعاً: خبر ما منصوب به فتحه.

وَ زَاهِداً: واو حرف عطف، زَاهِداً: معطوف به قَنوعاً، منصوب به تبعیت.



إِضْرِبِ: فعل امر مبني بر سکون که سبب التقاء ساکین به جای آن کسره آمده، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

الْمُدْتَبِعِ: مفعول به منصوب به فتحه.

حَتَّى: حرف نصب فرعی و جر.

يَتَوَبُ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ مضمَر بعد از حتی، علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله ی يَتَوَبُ به تاویل مصدر محلاً مجرور.

### قواعد

حرف نصب فرعی، از حروف معانی می باشد که فعل مضارع را به وسیله ی أَنْ مضمَر منصوب می گردانند. حروف نصب فرعی شش حرفند: أَوْ، ثُمَّ، حَتَّى، فاء، لام، واو.

وَأُنْسُ غِيَاءَةً وَتَقَرَّرَ عَيْتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لَيْسِ الشُّفُوفِ

وَأُنْسُ: واو حرف استیناف، لیس: مبتدا، مرفوع به ضمه، مضاف.

غِيَاءَةً: مضاف الیه مجرور به کسره.

وَتَقَرَّرَ: واو حرف نصب فرعی، تَقَرَّرَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ مضمَر پس از واو، علامت نصب آن فتحه می باشد.

عَيْتِي: فاعل، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی نون به سبب مشغول بودن محل به حرکت متناسب، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

أَحَبُّ: خبر مرفوع به ضمه.

إِلَيَّ: الی حرف جر متعلق به أَحَبُّ، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

مِنْ: حرف جر، متعلق به أَحَبُّ.

لَيْسِ: مجرور به کسره، مضاف.

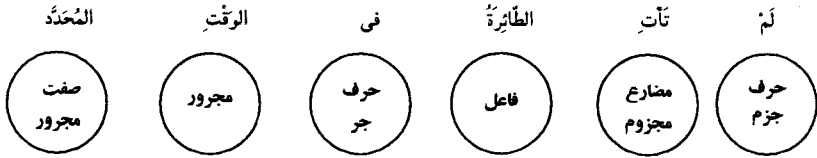
الشُّفُوفِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### اجْتَنِبْ لِنَفْلِحَ

اجْتَنِبْ: فعل امر، مبني بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

لِنَفْلِحَ: لام تعلیل و حرف جر، نَفْلِحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ مضمَره بعد از لام، علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

جمله ی لِنَفْلِحَ به تاویل مصدر محلاً مجرور به لام.



لَمْ: حرف نفی جازم.  
 تَأْتِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزمش حذف حرف عله.  
 الطَّائِرَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 فِي: حرف جر متعلق به تَأْتِ.  
 الوَقْتِ: مجرور به كسره.  
 المُحَدَّد: صفت برای الوَقْتِ مجرور به تبعیت.

### قواعد

\* حرف نفی از حروف معانی می باشد و برای انکار حکم آنچه پس از آن می آید یا عدم اثبات آن به کار می رود. حروف نفی هشت حرفند: اِنْ، كَلَّا، لَمْ، لَمَّا، لَنْ، لَا، لَات، مَا.

### لا مِضْبَاحٍ مَكْسُورٌ

لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.  
 مِضْبَاحٍ: اسم لا، مبنی بر فتحه، محلاً منصوب.  
 مَكْسُورٌ: خبر لا مرفوع به ضمه.

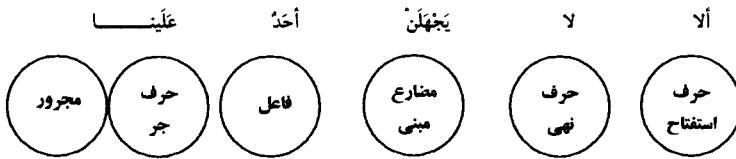
### مَا عَاشَ مِنْ عَاشٍ مَذْمُومًا خَصَائِلُهُ

ما: حرف نفی.  
 عَاشَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 مِنْ: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.  
 عَاشٍ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.  
 مَذْمُومًا: حال منصوب به فتحه.  
 خَصَائِلُهُ: نائب فاعل برای اسم مفعول، مرفوع به ضمه، هاء، ضمیر، مضاف الیه.

### لَنْ يَبْتَئِيَ تَلْمِيزًا فِي الصَّفِّ

لَنْ: حرف نفی، عامل نصب مضارع.  
 يَبْتَئِيَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به لَنْ، علامت نصب آن فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعدل.  
 تَلْمِيزًا: فاعل مرفوع به ضمه.  
 فِي: حرف جر متعلق به يَبْتَئِيَ.  
 الصَّفِّ: مجرور به كسره.





أَلَا: حرف استفتاح.

لا: حرف نهی جازم.

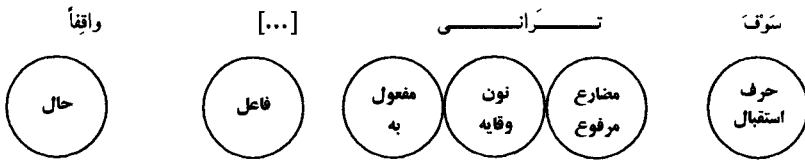
يَجْهَلُنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید، محلاً مجزوم به لا.

أَحَدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَليْنَا: علی حرف جر متعلق به يَجْهَلُنَ، نا: ضمیر، محلاً مجرور.

### قواعد

\* حرف نهی از حروف معانی می باشد و برای درخواست ترک کار یا بازداشتن و منع از آن مورد استفاده قرار می گیرد. نهی دو حرف دارد: أَلَا، لا.



سَوْفَ: حرف استقبال.

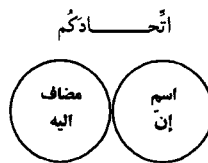
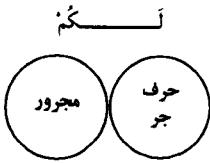
تَرَانِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به محلاً منصوب، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

واقفأ: حال منصوب به فتحه.

### قواعد

\* نون وقایه از حروف معانی می باشد که بین یاء متکلم و فعل یا شبه فعل و یا حرف فاصله می اندازد تا کسره نگیرد.

(۱) وجود نون وقایه با فعل، اسم فعل، لیت، مین، عن واجب است. (۲) کاربردش با کأن، لکن، لعل و إن جایز است. (۳) اثبات نون با لَدُنْ، قَدْ و قَطُّ بهتر است. (۴) در افعال خمسه ترک، ادغام و یا حذف یکی از دو نون جایز است. اما در افعال منصوب و مجزوم اثبات نون واجب است.



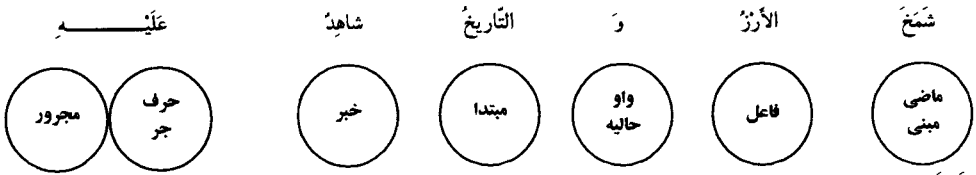
إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 اتَّحَادُكُمْ: اسم إن منصوب به فتحة، كاف: ضمير، مضاف اليه.  
 قُوَّةٌ: خبر إن مرفوع به ضمه.  
 لَكُمْ: لام حرف جر متعلق به قُوَّةٌ، كُمْ: ضمير، محلاً مجرور.

### قواعد

- \* حرف ناسخ از حروف معانی می باشد که بر جمله ی اسمیه وارد می شود و تغییراتی را در حرکت اعراب دو رکن آن بوجود می آورد. حروف ناسخ عبارتند از: (۱) - إِنَّ و اخواتش، حروف مشبه بالفعل اند که مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می گردانند.
- (۲) - لای نفی جنس نیز مبتدا را منصوب کرده و خبر را مرفوع می گردانند. (۳) - ما و اخواتش که حروف نفی شبیه به لیس می باشند، مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می کنند.

لَا عِلْمَ بِغَيْرِ تَوْرَةٍ عَلَى الْجَهْلِ  
 لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.  
 عِلْمٌ: اسم لا مبنی بر فتحة محلاً منصوب.  
 بِغَيْرِ: باء حرف جر متعلق به خبر محذوف لا، غَيْرٌ: مجرور به کسره، مضاف.  
 تَوْرَةٌ: مضاف اليه مجرور به کسره.  
 عَلَى: حرف جر متعلق به تَوْرَةٍ.  
 الْجَهْلُ: مجرور به کسره.

مَا أَحَدٌ مُرْتَبِئاً رَأَيْكَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ  
 ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.  
 أَحَدٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.  
 مُرْتَبِئاً: خبر ما منصوب به فتحة.  
 رَأَيْكَ: مفعول به اسم فاعل منصوب به فتحة، كاف: ضمير، مضاف اليه.  
 فِي: حرف جر متعلق به رَأَيْكَ.  
 هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، محلاً مجرور.  
 الْمَوْضِعِ: بدل از هذا، مجرور به کسره.



شَمَخٌ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الأَرْزُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ التَّارِيخُ: واو حاليه، التَّارِيخُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

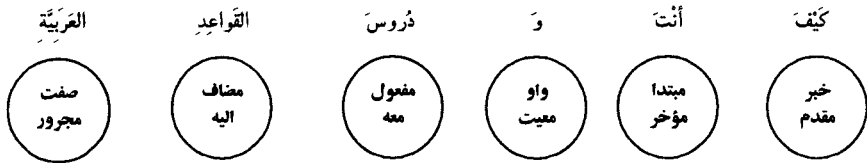
شاهدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

جمله اسمیه حال و محلاً منصوب

عَلَيْهِ: علی حرف جر متعلق به شاهد، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

### قواعد

- \* واو حاليه از حروف معانی می باشد که پس از جمله ای مستقل قرار می گیرد و جمله ی حاليه ی اسمیه یا فعلیه ای را از سر می گیرد. این جمله حال بوده و محلاً منصوب می باشد.



كَيْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، خبر مقدم محلاً مرفوع.

أَنْتَ: ضمیر، مبنی بر فتحه، مبتدا مؤخر محلاً مرفوع.

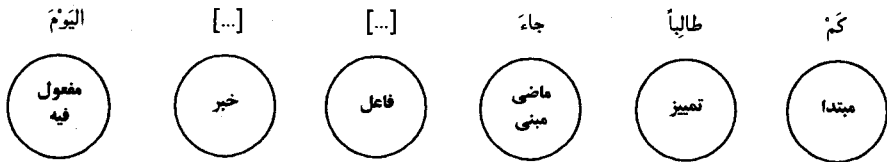
وَ دُرُوسٌ: واو حرف معیت، دُرُوسٌ: مفعول معه منصوب به فتحه، مضاف.

القَوَاعِدُ: مضاف اليه مجرور به كسره.

الغَرَبِيَّةُ: صفت القَوَاعِدُ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

- \* حرف معیت از حروف معانی می باشد که برای ایجاد ارتباط بین فعل و مفعول معه و تأکید بر همراهی با آن به کار می رود، یک حرف معنای معیت را در بردارد که واو معیت نامیده می شود.



كم: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

طالباً: تمييز منصوب به فتحه.

جاء: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله ی جاءَ خير و محلاً مر فوع.

اليوم: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به جاءَ.

### قواعد

\* حق صدارت محل اسمی است که ابتدای کلام برای او در نظر گرفته شده است و صلاحیت قرار گرفتن به عنوان مبتدا را دارد. اسم های صدارت طلب عبارتند از: اسم استفهام، اسم شرط، اسم اشاره، اسم موصول، ضمیر، مای تعجیه، کم خبریه، کم خبریه.

ما أَحْسَنَ مَا يَكُونُ لِقَاؤُنَا

ما: اسم تعجب، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

أَحْسَنَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو که به صورت وجوبی و برخلاف اصل مستتر است.

ما: حرف مصدری.

يَكُونُ: فعل مضارع تام معلوم، مرفوع به ضمه.

لِقَاؤُنَا: فاعل مرفوع به ضمه، نا: ضمیر، مضاف الیه، جمله ی أَحْسَنَ مَا يَكُونُ لِقَاؤُنَا خير و محلاً مر فوع، جمله ی ما يَكُونُ لِقَاؤُنَا به تاویل مصدر مفعول به و محلاً منصوب می باشد.

نَحْنُ لِبَنَاتِنَا أَنْتَ وَأَنَا

نَحْنُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمه، مبتدا و محلاً مر فوع.

لِبَنَاتِنَا: خبر مرفوع به واو است چون جمع مذکر سالم می باشد.

أَنْتَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، بدل از نَحْنُ محلاً مرفوع.

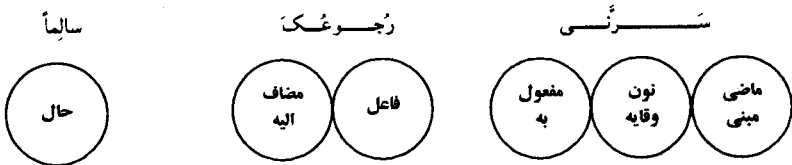
و أنا: واو حرف عطف، أنا: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، عطف به أَنْتَ محلاً مرفوع.

هَذَا الرَّجُلَانِ مَهْتَدِسَانِ

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر الف، مبتدا و محلاً مر فوع.

الرَّجُلَانِ: بدل از هَذَا، مرفوع به الف است چون مثنی می باشد.

مَهْتَدِسَانِ: خبر، مرفوع به الف است چون مثنی می باشد.



سَرَّتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 رُجُوعُكَ: فاعل مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.  
 سَالِماً: حال منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* حال اسمی است منصوب و فضله که کیفیت صاحب حال در هنگام وقوع فعل یا آنچه شبیه آن است را بیان می کند. اصل در حال این است که نکره و مشتق باشد و چنانچه معرفه بود تأویل به نکره می رود.
- \* حال حکمی است بر صاحب حال همانطور که خبر حکمی است بر مبتدا، لذا همانطور که بین خبر و مبتدا رابطی وجود دارد باید بین حال و صاحب حال رابطی وجود داشته باشد. درباره صاحب حال، شرط است که معرفه باشد چون محکوم علیه است البته گاهی اوقات به صورت نکره نیز می آید. صاحب حال فقط فاعل، مفعول و یا مجرور می باشد.

### شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِياً

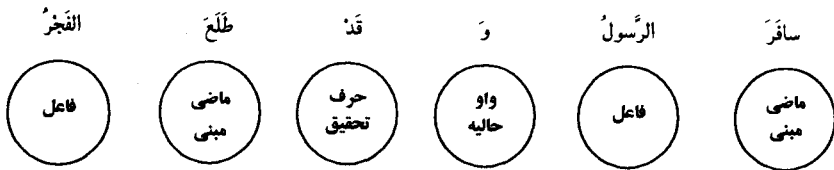
شَرِبْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 الماء: مفعول به منصوب به فتحه.  
 صافياً: حال منصوب به فتحه.

### إِلْتَقَيْتُ بِأَبِيكَ رَاجِعاً

إِلْتَقَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 بِأَبِيكَ: یاء حرف جر متعلق به اِلْتَقَيْتُ، أَبِيكَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسہ می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.  
 رَاجِعاً: حال منصوب به فتحه.

### الشَّتَاءُ بَرْدٌ أَشَدُّ مِنْهُ دَفْئاً

الشَّتَاءُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 بَرْدٌ: حال منصوب به فتحه.  
 أَشَدُّ: خبر مرفوع به ضمه، و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.  
 مِنْهُ: من حرف جر متعلق به أَشَدُّ، هاء: محلاً مجرور.  
 دَفْئاً: تمیز منصوب به فتحه.



سَاقَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الرَّسُولُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ قَدْ: واو حالیه، قَدْ: حرف تحقیق.

طَلَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْفَجْرُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

### قواعد

\* اصل در حال این است که مفرد باشد یا به عبارتی دیگر یک کلمه باشد. اما در بعضی موارد به صورت جمله اسمیه، فعلیه و یا شبه جمله نیز به کار می رود، که در این صورت جمله حال و محلاً منصوب می باشد. در جمله چه اسمیه باشد چه فعلیه شرط است که خبری بوده و مقرون به چیزی که معنای آن را به زمان آینده تغییر می دهد نباشد.

### تَكَلَّمَ الْخَطِيبُ وَ هُوَ واقِفٌ

تَكَلَّمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْخَطِيبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ هُوَ: واو حالیه، هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

واقِفٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه، حال و محلاً منصوب.

### قُتِلَ لَا أَبَالِي

قُتِلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

لا: حرف نفی.

أَبَالِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع بر ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب نقل، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، و جمله ی فعلیه حال و محلاً منصوب.

### جَاءَ الْأَمِيرُ بَيْنَ رِجَالِهِ

جَاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْأَمِيرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بَيْنَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به جاء، مضاف.

رِجَالِهِ: مضاف الیه مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه، و شبه جمله حال و محلاً منصوب.

المَشْهُودُ

اليَوْمُ

وَ

المَضْرُوبُ

المَوْعِدُ

يَقْتَرِبُ

صفت  
مرفوع

معطوف  
مرفوع

حرف  
عطف

صفت  
مرفوع

فاعل

مضارع  
مرفوع

يَقْتَرِبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

المَوْعِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

المَضْرُوبُ: صفت برای المَوْعِدُ، مرفوع به تبعیت.

وَالْيَوْمُ: واو حرف عطف، اليَوْمُ: معطوف بر المَوْعِدُ، مرفوع به تبعیت.

المَشْهُودُ: صفت برای اليَوْمُ، مرفوع به تبعیت.

### قواعد

- \* رفع اسم در واقع پذیرفتن حالت رفع از جانب اسم متصرف و غیر متصرف می باشد. رفع همان حالت طبیعی کلمه است که عاری از عوامل لفظی برای اسناد می باشد.
- \* رفع به صورت ظاهری، تقدیری و یا محلی می باشد و اسم با حرکات و یا با حروف اعراب می پذیرد. (۱)- اسم مفرد، جمع مکسر و جمع مؤنث سالم، به وسیله ی ضمه مرفوع می گردد. (۲)- مثنی، به واسطه ی الف (۳)- اسما خمسسه و جمع مذکر سالم به وسیله ی واو.
- \* اسم در این مواضع مرفوع می باشد: فاعل، نائب فاعل، مبتدا و خبر، اسم کان، اسم کاد، اسم ما، خبر إن، خبر لای نفی جنس، تابع اسم مرفوع.

### أُسْتَلَبُ الْقَاهُونَ؟

أُسْتَلَبُ: همزه حرف استفهام، يُسْتَلَبُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الْقَاهُونَ: نائب فاعل مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم می باشد.

### المَطْرُ وَشَيْكُ

المَطْرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

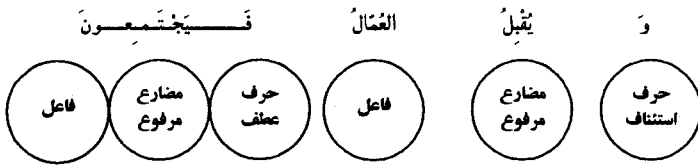
وشَيْكُ: خبر مرفوع به ضمه.

### كَادَتْ عَيْنَاهُ تَدْمَعَانِ

كَادَتْ: فعل ماضی ناسخ، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیت.

عَيْنَاهُ: اسم کاد مرفوع به الف چون مثنی می باشد. هاء: ضمیر، مضاف الیه.

تَدْمَعَانِ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسسه است. الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، جمله ی فعلیه خبر کاد و محلاً منصوب.



وَ يَقْبَلُ: واو حرف استئناف، يُقْبَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الْعَمَلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

فَيَجْتَمِعُونَ: فاء حرف عطف، يَجْتَمِعُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* رفع فعل در واقع همان حالت فعل مضارع است آنگاه که عاری باشد از عوامل نصب، جزم و یا هر چیزی که باعث مبنی شدن آن شود. فعل مضارع مرفوع است به (۱) - ضمه ی ظاهری در آخر آن (۲) - ضمه تقدیری به سبب تعدر آنگاه که آخرش الف باشد (۳) - ضمه ی تقدیری به سبب نقل آنگاه که آخرش واو یا یاء باشد. (۴) - ابقاء نون به جای ضمه در افعال خمسه.

#### يَسْمَعِي الطَّالِبُ إِلَى النَّجَاحِ

يَسْمَعِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعدر.

الطَّالِبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

إِلَى: حرف جر متعلق به يَسْمَعِي.

النَّجَاحِ: مجرور به كسره.

#### يَمْضِي السَّهْمُ بِسُرْعَةٍ

يَمْضِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعدر.

السَّهْمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بِسُرْعَةٍ: باء حرف جر متعلق به يَمْضِي، سرعة: مجرور به كسره.

#### يَدْتُو العَصْنُ مِنَ الأَرْضِ

يَدْتُو: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی واو به سبب نقل.

العَصْنُ: فاعل مرفوع به ضمه.

مِنَ: حرف جر، متعلق به يَدْتُو.

الأَرْضِ: مجرور به كسره.

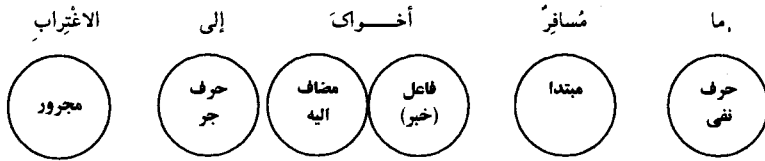
#### هَلْ تَدْهَبِينَ؟

هَلْ: حرف استفهام.

تَدْهَبِينَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است،

ياء: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.





ما: حرف نفی.

مُسافرٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أخراك: فاعل برای اسم فاعل، جانشین خبر مرفوع به الف چون مثنی است، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

إلى: حرف جر متعلق به مُسافرٌ.

الاغتراب: مجرور به کسره.

### قواعد

- \* سَدَّ مَسَدٌ (جانشین) نوعی تعبیر نحوی است برای بیان بی نیاز بودن از ذکر یکی از ارکان اصلی یا زائد در این حالات (۱) - مبتدا زمانی که جواب قسم جانشین آن شود حذف می گردد. (۲) - چنانچه صفت، مفرد و مابعدش مثنی یا جمع بیاید که آن صفت حتماً مبتدا است و مابعد آن مرفوعی سد مسد خبر می باشد. و این در صورتی جایز است که صفت با ما بعد خود در مفرد بودن مطابقت داشته باشد. (۳) - جانشین دو مفعول افعال قلوب که عبارتند از: أَنْ وصله اش برای مفعول اول و أَنْ وصله اش برای مفعول دوم می باشند. (۴) - چنانچه حال جانشین خبر واقع شود به صورت قیاسی باید عامل آن حذف گردد (۵) - مصدر ثلاثی غیر میمی که جانشین مشتق می باشد ملحق به نعت مؤول به مشتق می شود. که در این صورت باید مفرد و مذکر باشد مانند: ماءٌ سَكَبٌ

### فِي ذِمَّتِي لِأَفْعَلَنْ

فی: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.

ذِمَّتِي: مجرور به کسره، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

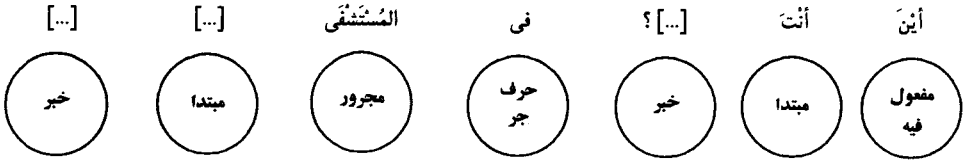
لِأَفْعَلَنْ: لام حرف جواب، أَفْعَلَنْ: فعل مضارع، مبنی بر فتنحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، جواب قسم جانشین ابتدای محذوف (و به عبارتی دیگر: فی ذمّتی یمین)

### ضَرَبِي الْقَيْدَ مُسِيئاً

ضَرَبِي: مبتدا، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی باء به سبب مشغول بودن محل با حرکت متاسب، یاء: ضمیر، لفظاً مضاف الیه، با توجه به محل فاعل می باشد.

الْقَيْدَ: مفعول به برای مصدر ضَرَبِي منصوب به فتنحه.

مُسِيئاً: حال منصوب به فتنحه، جانشین خبر.



أَيْنَ: اسم استفهام، ظرف مكان، مفعول فيه مبني برفتحه و محلاً منصوب، متعلق به خبر محذوف.  
 أَنْتَ: ضمير منفصل، مبني برفتحه، ابتدا و محلاً مرفوع.  
 فِي: حرف متعلق به خبر محذوف برای ابتدای مقدر.  
 الْمُسْتَشْفَى: مجرور به كسره تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

### قواعد

\* شبه جمله به جمله ی اسمیه و فعلیه ملحق می گردد. با جار و مجرور و یا ظرف و مضاف الیه آن آغاز می گردد. و این در صورتی است که با حذف متعلقشان معنای مورد نظر را برسانند. شبه جمله واقع می شود: (۱)- در صله ی موصول: تا اینکه با وصل شدن با آن معنای مورد نظر را بدهد. (۲)- در خبر تقدیری یا محذوف (۳)- در حال، به گونه ای که با نعت، عدد یا غیر اینها دارای معنا باشد (۴)- نعت.

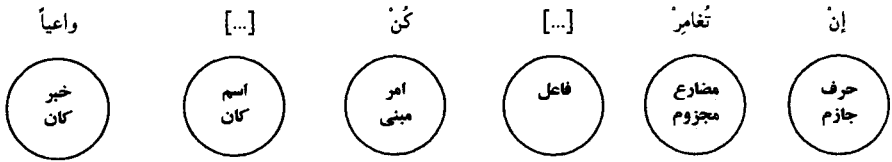
كُنْتُ فِي الْجَوِّ قَرَأَيْتُ الْبُيُوتَ الْكَبِيرَةَ قَوْقَ الْأَرْضِ صَغِيرَةَ

كُنْتُ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: اسم کان، محلاً مرفوع.  
 فِي: حرف جر، متعلق به خبر محذوف كُنْتُ.  
 الْجَوِّ: مجرور به كسره.

قَرَأَيْتُ: فاء حرف استیناف، رأيتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 الْبُيُوتَ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 الْكَبِيرَةَ: صفت البیوت، منصوب به تبییت.  
 قَوْقَ: مفعول فيه طرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به رأيتُ، مضاف.  
 الْأَرْضِ: مضاف الیه مجرور به كسره.  
 صَغِيرَةَ: حال منصوب به فتحه.

بِالرُّوحِ... بِالذَّمِّ ...

بِالرُّوحِ: باء حرف جر متعلق به فعل محذوف تقدیر آن تَفْدِيكَ، الرُّوحِ: مجرور به كسره.  
 بِالذَّمِّ: باء حرف جر متعلق به فعل مذکور، الذَّمِّ: مجرور به كسره.



إِنْ: حرف شرط جازم.

تُعَايِرُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إِنْ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون، وفاعلش ضمير مستتر أنت می باشد.  
 كُنْ: فعل امر ناقص، عامل رفع و نصب، مبني بر سکون محلاً مجزوم چون جواب شرط است، اسمش ضمير مستتر أنت محلاً مرفوع.  
 واعياً: خبر كُنْ منصوب به فتحه.

### قواعد

\* شرط و جواب شرط یک اسلوب در شیوه ی بیان مطلب می باشد، و اراکانش ادوات شرط و دو فعل هستند، که اولی فعل شرط و دومی جواب شرط نامیده می شود. و دارای این حالتها می باشند. (۱)- هر دو مضارع و لفظاً مجزوم (۲)- مضارع لفظاً مجزوم و ماضی محلاً مجزوم. (۳)- مضارع لفظاً مجزوم و امر محلاً مجزوم (۴)- هر دو ماضی و محلاً مجزوم (۵)- ماضی محلاً مجزوم و مضارع لفظاً مجزوم (۶)- ماضی محلاً مجزوم و مضارع مرفوع خبر برای ابتدای مقلز.

إِنْ أَهْمَلْتُ وَاجِبَاتِكَ سَتَنْدُمُ

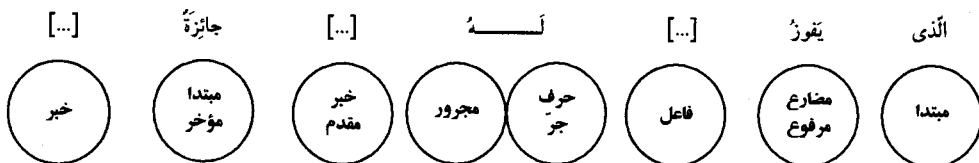
إِنْ: حرف شرط جازم.

أَهْمَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، فعل شرط محلاً مجزوم می باشد، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 وَاجِبَاتِكَ: مفعول به منصوب به فتحه چون جمع مؤنث سالم می باشد، کاف: مضاف الیه.  
 سَتَنْدُمُ: سين حرف استقبال، تندم: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، جواب شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر أنت، جمله تَنْدُمُ خبر و محلاً مرفوع برای ابتدای محذوف به تقدیر أنت.

مَنْ صَبَرَ نَالَ

مَنْ: اسم شرط جازم، مبني بر سکون، متدا و محلاً مرفوع.

صَبَرَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، فعل شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر هو.  
 نَالَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، جواب شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر هو، و جمله جواب شرط خبر و محلاً مرفوع می باشد.



الَّذِي: اسم موصول، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

يَقْرُؤُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر هو.

لَهُ: لام حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف، هاء: ضمیر و محلاً مجرور.

جائزَةٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه، جمله ی اسمیه خبر و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* هرگاه مبتدا سببی برای خبر باشد به منزله ی اسم شرط بوده و خبر به منزله ی جواب آن می باشد.
- \* مبتدا در صورتی می تواند سببی برای خبر باشد که (۱) - اسم موصول باشد. (۲) - نکره موصوفه باشد.
- \* در صورتی که خبر متأخر باشد جایز است فاء جزا بر آن وارد شود همان طوری که بر جواب وارد می شود.

الَّذِي تَأْتُونَهُ مِنْ خَيْرٍ فَهُوَ دَخْرٌ لَكُمْ

الَّذِي: اسم موصول، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

تَأْتُونَهُ: فعل مضارع معلوم، از افعال خمسه، مرفوع به ثبوت نون. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

مِنْ: حرف جر متعلق به تَأْتُونَهُ.

خَيْرٍ: مجرور به کسره.

فَهُوَ: فاء حرف جزاء، هو: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

دَخْرٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله ی اسمیه خبر و محلاً مرفوع.

لَكُمْ: لام حرف جر متعلق به دَخْرٌ، کم: ضمیر، محلاً مجرور.

زَائِرٌ فِي الْبَيْتِ لَهُ الشُّكْرُ

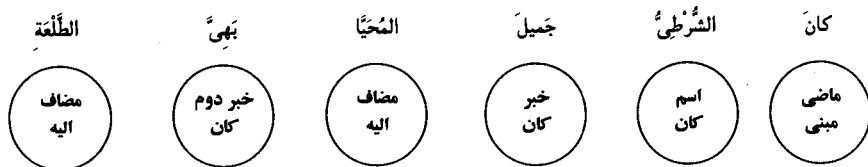
زَائِرٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فِي: حرف جر متعلق به صفت مقدر زَائِرٌ.

الْبَيْتِ: مجرور به کسره.

لَهُ: لام حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف، هاء: ضمیر، محلاً مجرور (فَلَهُ نیز جائز است، فاء: حرف جزاء)

الشُّكْرُ: مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه، جمله اسمیه، خبر و محلاً مرفوع.



كان: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الشَّرْطِيُّ: اسم كان مرفوع به ضمه.

جَمِيلَ: خبر كان منصوب به فتحه، مضاف.

المُحَيَّا: مضاف اليه مجرور به كسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

بَهِيَّ: خبر دوم برای كان منصوب به فتحه، مضاف.

الطَّلَمَةُ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* صفت مشبیه به اسم فاعل به معنای دلالت بر ثبوت دارد و اینگونه ساخته می شود (۱) - از ثلاثی لازم بر وزن های سماعی، اما اگر دلالت بر رنگ، عیب یا زینت داشته باشد بر اساس قاعده بر وزن أَفْعَلُ ساخته می شود (۲) - در غیر ثلاثی لازم، اگر معنای ثبوت مدنظر باشد بر وزنه‌های اسم فاعل ساخته می شود.
- \* اسم مشتقی که بیانگر و دال بر صفت مشبیه می باشد دارای سه نوع است: اصلی، ملحق به اصلی، مؤول به مشتق.

هَذَا أَسْتَاذٌ طَاهِرٌ الْقَلْبِ مَحْمُودُ الْمَقَاصِدِ

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

أَسْتَاذٌ: خبر مرفوع به ضمه.

طَاهِرٌ: صفت أَسْتَاذٌ، مرفوع به ضمه، مضاف.

الْقَلْبِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

مَحْمُودُ: صفت دوم أَسْتَاذٌ، مرفوع به ضمه، مضاف.

الْمَقَاصِدِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

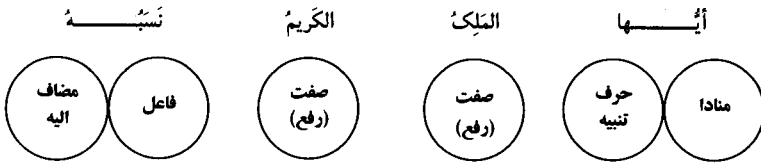
تَنَاوَلْنَا شَرَاباً عَسَلَ الطَّعْمِ

تَنَاوَلْنَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مر فوع.

شَرَاباً: مفعول به منصوب به فتحه.

عَسَلَ: صفت شَرَاباً، منصوب به فتحه، مضاف.

الطَّعْمِ: مضاف اليه مجرور به كسره.



أَيُّهَا: أی منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبيه.  
 الْمَلِكُ: صفت برای أی، تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب.  
 الْكَرِيمُ: صفت برای الْمَلِكُ، تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب.  
 نَسْبَةٌ: فاعل برای صفت الْكَرِيمُ، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

- \* صفت مشبیه به دو گونه عمل می کند: لفظی و محلی، و چهار حالت دارد: مضاف، غیر مضاف، بدون الف و لام، دارای الف و لام (۱) - اگر غیر مضاف باشد اسم بعد از خود را به عنوان فاعل مرفوع یا به عنوان تمیز منصوب می کند (۲) - و چنانچه مضاف باشد مضاف الیه ای را لفظاً مجرور می کند که فاعل و محلاً مرفوع می باشد.
- \* در مضاف و دارای ال این حالات جایز است (۱) - جر: به سبب مضاف الیه بودن (۲) - رفع: به خاطر فاعل بودن (۳) - نصب: چون شبیه به مفعول به می باشد.

### هُوَ تَلْمِيزٌ يَتَّظُّ عَقْلًا

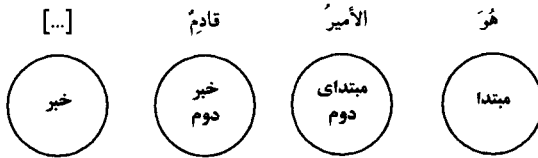
هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.  
 تَلْمِيزٌ: خبر مرفوع به ضمه.  
 يَتَّظُّ: صفت تَلْمِيزٌ، مرفوع به تبعیت.  
 عَقْلًا: تمیز منصوب به فتحه.

### أَكْرَمُ بِالْعَالِمِ الْفَاضِلِ الْمَسْلُوكِ

أَكْرَمُ: فعل امر جامد که معنای تعجب را در بر دارد نه امر، مبنی بر سکون.  
 بِالْعَالِمِ: باء حرف جر زائد، الْعَالِمِ: لفظاً مجرور به کسره و محلاً مرفوع چون فاعل است.  
 الْفَاضِلِ: صفت الْعَالِمِ، مجرور به تبعیت.  
 الْمَسْلُوكِ: شبیه به مفعول به، منصوب به فتحه.

### هَذَا مُدِيرٌ صَخْرٌ قَلْبُهُ

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.  
 مُدِيرٌ: خبر مرفوع به ضمه.  
 صَخْرٌ: صفت مُدِيرٌ، مرفوع به تبعیت.  
 قَلْبُهُ: فاعل صفت مؤول صَخْرٌ مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.



هُوَ ضمیر شأن، مبنی بر فتنحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

الْأَمِيرُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه.

قَادِمٌ: خبر برای مبتدای دوم، مرفوع به ضمه، جمله ی اسمیه خبر برای ضمیر شأن محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* ضمیر شأن همان ضمیر مفرد و غائب، هُوَ و هِيَ می باشد.
- \* این ضمیر اشاره به شأن و منزلت امری دارد که از آن سخن به میان آمده است. و منظور از آن بزرگداشت و تجلیل آن امر می باشد. هیچ گونه تابعی از عطف، بدل یا تأکید ندارد، نه وصف می شود، نه وصف می کند و بر دو قسم است (۱)- منفصل که همیشه مبتدا می باشد و به شخص معینی بر نمی گردد بلکه به جمله ی اسمیه بر می گردد که پس از آن می آید و به عنوان خبرش قرار می گیرد. (۲)- متصل که مخصوص **إِنَّ** و اخواتش و همچنین افعال قلوب می باشد. جمله ی پس از نواسخ خبر و محلاً مرفوع می باشد و جمله ای که بعد از افعال قلوب واقع می شود مفعول به دوم و محلاً منصوب می باشد و ضمیر شأن مفعول به اول آن می باشد.

### ظَنَنْتَهَا الرِّيَاضَةَ تَنَفَّعٌ

ظَنَنْتَهَا: فعل ماضی معلوم، عامل نصب دو مفعول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، ها: ضمیر شأن مبنی، مفعول به اول محلاً منصوب.

الرِّيَاضَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

تَنَفَّعٌ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هی.

جمله فعلیه تَنَفَّعٌ خبر الرِّيَاضَةَ محلاً مرفوع.

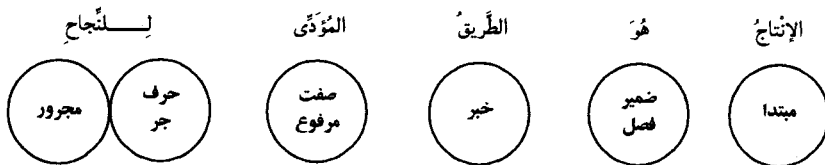
جمله اسمیه الرِّيَاضَةَ تَنَفَّعٌ مفعول به دوم محلاً منصوب.

### هِيَ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ

هِيَ: ضمیر شأن، مبنی بر فتنحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

الْأَعْمَالُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه.

بِالنِّيَّاتِ: باء حرف جر متعلق به خبر محذوف، النِّيَّاتِ: مجرور به کسره، جمله اسمیه الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ خبر ضمیر شأن محلاً مرفوع.



الْإِنْتِاجُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هُوَ: ضمير فصل، محلی از اعراب ندارد.

الطَّرِيقُ: خبر مرفوع به ضمه.

الْمَوْدَى: صفت برای الطَّرِيقُ، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.

لِلنَّجَاحِ: لام حرف جر متعلق به اسم فاعل، النَّجَاحِ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* ضمير فصل یا عماد ضمير منفصل مرفوع: هُوَ، أَنْتَ، أَنَا و ... می باشد که میان مبتدا و خبر فاصله ایجاد می کند تا وجه تمایز خبر از تابع باشد (۱) - بین مبتدا و خبری که معرفه می باشند واقع می شود در مذکر و مؤنث بودن و مفرد و مثنی و جمع بودن با آنها مطابقت می کند (۲) - گاهی اوقات مبتدا چیزی است که در اصل مبتدا بوده مانند: اسم کان، اسم إن...، و گاهی اوقات خبر قریب به معرفه است مانند: أفعال التفضیل
- \* ضمير فصل مانند حرف محلی از اعراب ندارد چرا که فقط به منظور ایجاد فاصله مورد استفاده قرار گرفته و بدون اسناد به کار می رود.

لَيْسَ أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ مِنْ أَخِيكَ

لَيْسَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

أَحَدٌ: اسم لَيْسَ مرفوع به ضمه.

هُوَ: ضمير فصل، محلی از اعراب ندارد.

أَعْلَمُ: خبر لَيْسَ منصوب به فتحه و چون غیر منصوب است تنوین نپذیرفته.

مِنْ: حرف جر متعلق به أَعْلَمُ.

أَخِيكَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمير، مضاف الیه.

إِنَّكَ أَنْتَ الْخَطِيبُ

إِنَّكَ: إِنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمير، اسم إن، محلاً منصوب.

أَنْتَ: ضمير فصل، محلی از اعراب ندارد.

الْخَطِيبُ: خبر إن مرفوع به ضمه.

الْأَمْهَاتُ هُنَّ الْفَاضِلَاتُ

الْأَمْهَاتُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هُنَّ: ضمير فصل، محلی از اعراب ندارد.

الْفَاضِلَاتُ: خبر مرفوع به ضمه.



## فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ



فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ: فاء حرف استیناف، أَسْقَيْنَاكُمُوهُ: فعل ماضی معلوم، دو مفعول را منصوب می کند، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مر فوع، کُم: ضمیر، مفعول به اول محلاً منصوب، واو: حرف اشباع، هاء: ضمیر، مفعول به دوم محلاً منصوب.

### قواعد

\* ضمیر متصل ضمیر بارزی است که (۱)- در محل رفع: تاء، نون، نا، واو الف و یاء مخاطب مؤنث و (۲)- در محل نصب و جر: کاف مخاطب، نا، هاء غایب و یاء متکلم می باشد.

### المُوظَّفُونَ يَعْرِفُونَ وَأَجِبَاتِهِمْ

المُوظَّفُونَ: مبتدا مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم است.

يَعْرِفُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون است چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع، و جمله فعلیه خبر و محلاً مر فوع.

وَأَجِبَاتِهِمْ: مفعول به منصوب به کسره است چون جمع مؤنث سالم می باشد. هم: ضمیر، مضاف الیه.

### الْبَنَاتُ يَتَشَبَّهْنَ بِأُمَّهَاتِهِنَّ

الْبَنَاتُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

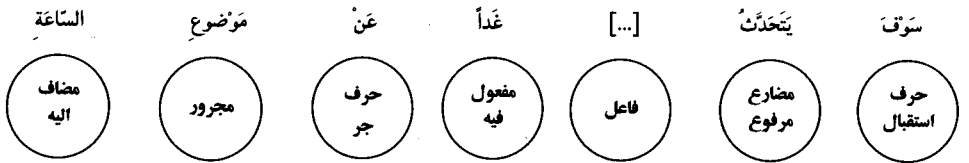
يَتَشَبَّهْنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مؤنث، نون: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع، و جمله ی فعلیه خبر و محلاً مر فوع.

بِأُمَّهَاتِهِنَّ: باء حرف جر متعلق به يَتَشَبَّهْنَ، أُمَّهَاتِهِنَّ: مجرور به کسره، هن: ضمیر، مضاف الیه.

### قومی بواجیک

قومی: فعل امر، مبنی بر حذف نون چون ملحق به افعال خمسه می باشد. یاء: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع.

بواجیک: باء حرف جر متعلق به قومی، واجیک: مجرور به کسره، کاف: مضاف الیه.



سَوْفَ: حرف استقبال.

يَتَخَدَّثُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر جوازی به تقدیر هو.

عَدَاً: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحة، متعلق به يَتَخَدَّثُ.

عَنْ: حرف جر متعلق به يَتَخَدَّثُ.

مَوْضُوعٍ: مجرور به كسره، مضاف.

السَّاعَةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* ضمير مستتر در کلام و نوشتار پس از فعل پنهان می گردد و دارای دو قسم است: (۱) - مستتر وجوبی به گونه ای که امکان ندارد اسم ظاهری به جای آن قرار گیرد که این ضمائر در صرف فعل عبارتند از: أَنَا، نَحْنُ و أَنْتَ و گفته می شود: فاعل آن ضمير مستتر وجوبی به تقدیر أَنَا (۲) - مستتر جوازی به شکلی که اسم ظاهر می تواند در جای آن بنشیند و این ضمائر در صرف فعل عبارتند از: با هو و هي و گفته می شود: فاعل آن ضمير مستتر جوازی به تقدیر هو.

لا أُؤذِي أَحَدًا مِنْ قَرِيبٍ أَوْ مِنْ بُعِيدٍ

لا: حرف نفی.

أُؤذِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب نقل، فاعل آن ضمير مستتر وجوبی به تقدیر أَنَا.

أَحَدًا: مفعول به منصوب به فتحة.

مِنْ: حرف جر متعلق به أُؤذِي.

قَرِيبٍ: مجرور به كسره.

أَوْ: حرف عطف.

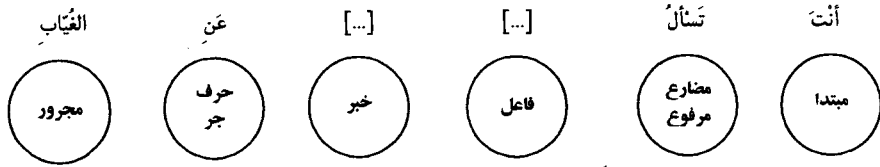
مِنْ: حرف جر متعلق به أُؤذِي.

بُعِيدٍ: مجرور به كسره.

أَرْجُوُ الْإِعْتِذَارَ

أَرْجُوُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی واو به سبب نقل، فاعل آن ضمير مستتر وجوبی به تقدیر أَنَا.

الْإِعْتِذَارَ: مفعول به منصوب به فتحة.



أَنْتَ: ضمير منفصل، مبني بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

تَسْأَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر أَنْتَ، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

عَنِ: حرف جر متعلق به تَسْأَلُ.

الغِيَابِ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* ضمير منفصل به صورت جدا از کلمات دیگر نوشته می شود که از نظر اعراب:
- \* یا محلاً مرفوع بوده (۱) - غائب: هُوَ، هُمَا، هُمْ، هِيَ، هُمَا، هُنَّ (۲) - مخاطب: أَنْتَ، أَنْتُمَا، أَنْتُمْ، أَنْتِ، أَنْتُمَا، أَنْتُنَّ (۳) - متکلم: أَنَا، نَحْنُ
- \* و یا محلاً منصوب می باشد (۱) - غائب: إِيَّاهُ، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُمْ، إِيَّاهَا، إِيَّاهُنَّ (۲) - مخاطب: إِيَّاكَ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُمْ، إِيَّاكُنَّ (۳) - متکلم: إِيَّانَا

### هِيَ مَلْحُوظَةٌ غَيْرُ مَلْفُوظَةٌ

هِيَ: ضمير منفصل، مبني بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

مَلْحُوظَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

غَيْرُ: صفت مَلْحُوظَةٌ، مرفوع به تبعیت، مضاف.

مَلْفُوظَةٌ: مضاف الیه مجرور به كسره.

### إِيَّاكُمَا نَحْتَرِمُ

إِيَّاكُمَا: ضمير منفصل، مبني بر سکون، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.

نَحْتَرِمُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر نَحْنُ.

### مَا نَجِيحُ إِلَّا نَحْنُ

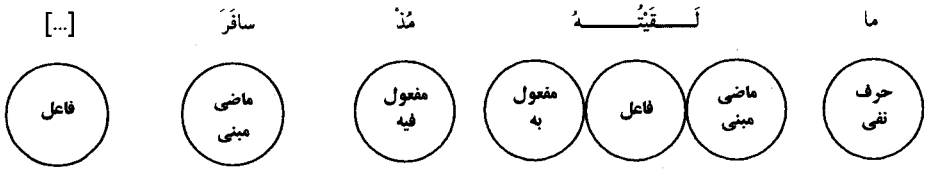
ما: حرف نفی.

نَجِيحُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

إِلَّا: حرف استثناء و حصر.

نَحْنُ: ضمير منفصل، مبني بر ضمه، فاعل و محلاً مرفوع.

( بعد از إِيَّا و نَفِي فاعل می باشد )



ما: حرف نفی.

لَقَيْتُهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل، محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 مُدٌّ: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فیه محلاً منصوب، متعلق به لَقَيْتُهُ، مضاف.  
 سَاقِرٌ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله ی فعلیه مضاف الیه محلاً مجرور.

### قواعد

- \* تعدادی از ظرفهای زمان عبارتند از (۱) - ظرف معرب مبهم: آتاء، ابدأ، إزاء، أمد، حين، زمان، عند، مدة، وقت
- (۲) - ظرف معرب محدود: أسبوع، خریف، خمیس، ساعه، شباط، عام، قرن، يوم (۳) - ظرف مبنی: الآن، أمس، این، رث، رثما، لَمَّا، مَتَى، مُدٌّ، مُنْذُ، إِذْ، إِذَا، أَنَّى، أَيْانَ، بَعْدَ، بَيْنَا، بَيْنَمَا، عَوْضُ، قَبْلَ، قَطُّ، لَدُنْ، لَدَى، صَبَاحَ مَسَاءَ،
- \* حکم ظرف به آن است که به دلیل مفعول فیه بودن منصوب باشد. ظرف متعلق به فعل یا شبه فعل می باشد.

تَعَرَّضَ لُبْنَانُ قَرُونًا لِأَطْمَاعِ الْغَزَاةِ

تَعَرَّضَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

لُبْنَانُ: فاعل مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته است.

قَرُونًا: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به تَعَرَّضَ.

لِأَطْمَاعِ: لام حرف جر متعلق به تَعَرَّضَ، أَطْمَاعِ: مجرور به کسره، مضاف.

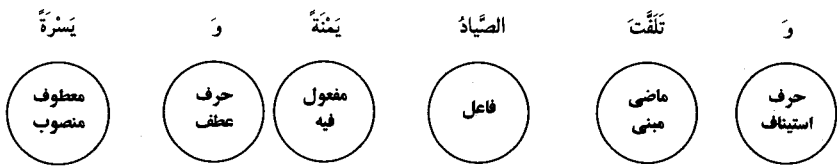
الْغَزَاةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ أَمْسًا

أَمْطَرَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تانیث.

السَّمَاءُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أَمْسًا: ظرف زمان، مبنی بر کسره، مفعول فیه محلاً منصوب متعلق به أَمْطَرَتِ.



و تَلَقَّتْ: واو حرف استیناف، تَلَقَّتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الصِّيَادُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 يَمْنَةٌ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به تَلَقَّتْ.  
 و يَسْرَةٌ: واو حرف عطف، يَسْرَةٌ: معتوف به يَمْنَةٌ، منصوب به تبعیت.

### قواعد

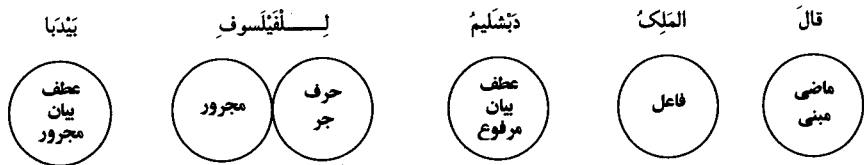
- \* تعدادی از ظرف های مکان عبارتند از: (۱) - طرف معرب مبهم: أَمَامَ، تَحْتَ، شِمَالاً، فَوْقَ، وَرَاءَ، يَمِيناً و آن دسته از کلمات که در معنای جهت های ششگانه می باشند: بَيْنَ، تَجَاهَ، لِقَاءَ، خَلْفَ، عِنْدَ، قُدَامَ (۲) - ظرف معرب محدود: بَحْرٍ، بَلَدٍ، بَيْتٍ، جَبَلٍ، قَرْيَةٍ، مَدِينَةٍ، مَسْجِدٍ، نَهْرٍ (۳) - ظرف مبنی: أَيْنَ، ثَمَّ، ثَمَّتْ، حَيْثُ، هُنَا، أُنَى، بَعْدَ، عَلَ، قَبْلَ، لَدُنْ، لَدَى، و آنچه از جهت های ششگانه که از اضافه قطع شده اند.
- \* حکم ظرف به این صورت است که مفعول فیه و منصوب بوده و متعلق به فعل یا شبه فعل می باشد.

وَقَوْفًا تَحْتَ الْمِظْلَةِ اتِّقَاءَ لِلشَّتَاءِ

وَقَوْفًا: مفعول مطلق برای فعل محذوف منصوب به فتحه.  
 تَحْتَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به وَقَوْفًا، مضاف.  
 الْمِظْلَةُ: مضاف الیه مجرور به كسره.  
 اتِّقَاءَ: مفعول لأجله منصوب به فتحه.  
 لِلشَّتَاءِ: لام حرف جر متعلق به اتِّقَاءَ، الشَّتَاءِ: مجرور به كسره.

تَاجِرٌ حَيْثُ أَخْرَكَ مَقِيمٌ

تَاجِرٌ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ.  
 حَيْثُ: ظرف مکان، مبنی بر ضمه، مفعول فیه محلاً منصوب، متعلق به تَاجِرٌ، مضاف.  
 أَخْرَكَ: مبتدأ، مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.  
 مَقِيمٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله ی أَخْرَكَ مَقِيمٌ: محلاً مجرور، مضاف الیه.



قال: فعل ماضی معلوم، مبني برفتحه.  
 الملِكُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 دَيْشَلِيمُ: عطف بيان بر الملِكُ، مرفوع به تبعیت.  
 لَيْفَيْلْسُوفِ: لام حرف جر متعلق به قال، الْفَيْلْسُوفِ: مجرور به كسره.  
 بَيِّدْبَا: عطف بيان بر الْفَيْلْسُوفِ، مجرور به تبعیت به كسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعدر.

### قواعد

\* عطف بیان تابعی است که از متبوع خود شناخته شده تر می باشد.

(۱) - هدف از عطف بیان این است که چنانچه معطوف علیه معرفه باشد آنرا توضیح دهد و اگر نکره بوده آنرا خاص کند (۲) - احکام عطف بیان با متبوعش مانند احکام نعت حقیقی با منعتش می باشد. یعنی از معطوف علیه خود در اعراب و معرفه و نکره بودن و همچنین مفرد، مثنی و جمع بودن و مذکر و مؤنث بودن به طور کامل تبعیت می کند.

### أَكَلْتُ فَاكِهَةً تَفَاحَةً

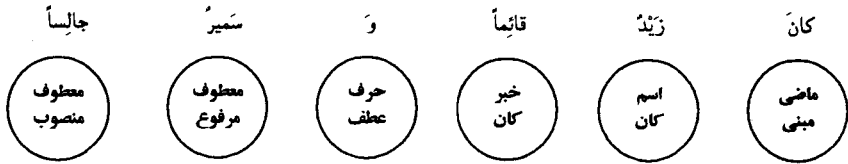
أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 فَاكِهَةٌ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 تَفَاحَةً: عطف بیان بر فَاكِهَةٌ، منصوب به تبعیت.

### قَوْمُنَا الْقَرَبُ رُسُلُ حَضَارَةٍ

قَوْمُنَا: مبتدا مرفوع به ضمه، نا: ضمیر، مضاف الیه.  
 الْقَرَبُ: عطف بیان بر قَوْمُنَا، مرفوع به تبعیت.  
 رُسُلُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.  
 حَضَارَةٍ: مضاف الیه مجرور به كسره.

### صَاحِبَ الشَّاعِرِ أَبُو فِرَاسٍ الْفَارَابِيُّ

صَاحِبَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
 الشَّاعِرِ: فاعل، مرفوع به ضمه.  
 أَبُو فِرَاسٍ: عطف بیان بر الشَّاعِرِ، مرفوع به تبعیت، علامت رفع آن واو است چون از اسماء خمسسه می باشد، مضاف، فِرَاسٍ: مضاف الیه، مجرور به كسره.  
 الْفَارَابِيُّ: مفعول به منصوب به فتحه.



كان: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

زَيْدٌ: اسم كان مرفوع به ضمه.

قَائِمًا: خبر كان منصوب به فتحه.

وَ سَمِيرٌ: واو حرف عطف، سَمِيرٌ: معطوف بر زَيْدٌ، مرفوع به تبعیت.

جَالِسًا: معطوف بر قَائِمًا، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* عطف نسق تابعی است که به واسطه ی حرف عطف با متبوع خود همراهی می کند. (۱)- ۹ حرف از حروف عطف اند: أم، أو، یل، ثم، حتی، فاء، لکن، لا، او (۲)- شرط است که توجه عامل به معطوف یا آنچه در معنای آن است صحیح باشد چنانچه اینگونه نباشد عاملی متناسب با آن به تقدیر گرفته می شود. (۳)- شرط معطوف این است که فقط در اعراب از معطوف علیه تبعیت کند. اما در موارد دیگر تبعیت یا عدم تبعیت جایز است. (۴)- چنانچه دو فعل در صیغه شبیه هم باشند عطف بینشان صورت می پذیرد. (۵)- در صورتی بین دو جمله عطف واقع می شود که در خبریه یا انشائییه بودن مشترک باشند. اگر در اسمیه و فعلیه بودن هم مشترک باشند بهتر است. (۶)- عطف فقط به یک معمول جایز است.

### أقومُ أنا و زَيْدٌ

أقومُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

أنا: تأکید فاعل أقومُ، مبنی بر سکون محلاً مرفوع.

وَ زَيْدٌ: واو حرف عطف، زَيْدٌ: معطوف بر أنا، مرفوع به ضمه.

(به تقدیر و یقوم زید)

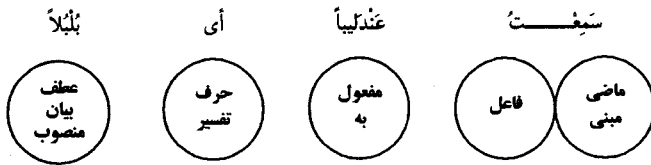
### جاءت مَرِيْمٌ لا عَبْدُ اللهِ

جاءت: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیت.

مَرِيْمٌ: فاعل مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است توین پذیرفته.

لا: حرف نفی و عطف.

عَبْدُ اللهِ: عَبْدٌ معطوف به مَرِيْمٌ، مرفوع به تبعیت، مضاف، اللهُ: مضاف الیه مجرور به کسره.



سَمِعْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

عَنْدَلِيًّا: مفعول به منصوب به فتحه.

أَي: حرف تفسیر.

بَلَّغًا: عطف بیان بر عَنْدَلِيًّا، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* عطف بیان می تواند به جای معطوف علیه واقع شود. همچنین می تواند بی نیاز از آن باشد و جایز است که بدل کل از کل باشد.
- \* عطف بیان بر خلاف بدل که فقط در اعراب [از مبدل منه] تبعیت می کند به طور کامل از معطوف علیه خود پیروی می کند.
- \* عطف بیان بر خلاف بدل نمی تواند ضمیر باشد و نه تابعی برای ضمیر واقع شود. فعل نیز نیست و تابعی برای فعل نیز نمی تواند باشد.
- \* عطف پس از ای و آن تفسیریه نیز واقع می شود.

### أَعْجَبْتَنِي الْوَرْدَةُ رَائِحَتَهَا

أَعْجَبْتَنِي: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیت، نون: حرف وقایه، یاء: مفعول به محلاً منصوب، ضمیر.

الْوَرْدَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رَائِحَتَهَا: بدل از الْوَرْدَةُ، مرفوع به تبعیت، ها: ضمیر، مضاف الیه.

### رَأَيْتُهُ أَخَاكَ

رَأَيْتُهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، ها: ضمیر، مفعول محلاً منصوب.

أَخَاكَ: بدل از هاء در رَأَيْتُهُ، منصوب به الف چون از اسماء خمسہ می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

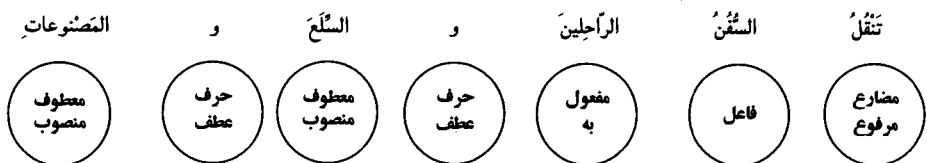
### جَاءَ صَاحِبُكَ زَيْدٌ

جَاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

صَاحِبُكَ: فاعل مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

زَيْدٌ: بدل از صَاحِبُكَ یا عطف بیان به آن، مرفوع به تبعیت.





تَنْقُلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

السُّنُّنُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الرَّاحِلِينَ: مفعول به، منصوب به ياء، چون جمع مذکر سالم است.

و السَّلْعَ: واو حرف عطف، السَّلْعَ: معطوف به الرَّاحِلِينَ، منصوب به فتحة.

و المَصْنُوعَاتِ: واو حرف عطف، المَصْنُوعَاتِ: معطوف به الرَّاحِلِينَ، منصوب به كسره چون جمع مؤنث سالم می باشد.

### قواعد

\* هر یک از القاب اعراب دارای علامت های اصلی و فرعی می باشد که جانشین اصلی می باشد

- ۱- علامت اصلی رفع ضمه است و علامت های فرعی آن عبارتند از: (۱)- واو در اسما خمس و جمع مذکر سالم (۲)- الف در مثنی (۳)- ثبوت نون در افعال خمس.
- ۲- علامت اصلی نصب فتحه می باشد و علامتهای فرعی آن عبارتند از: (۱)- كسره در جمع مؤنث سالم (۲)- الف در اسما خمس (۳)- ياء در مثنی و جمع مذکر سالم (۴)- حذف نون در افعال خمس.
- ۳- علامت اصلی جر كسره است و علامتهای فرعی اش عبارتند از: (۱)- فتحه در غیر منصرف (۲)- ياء در اسما خمس، مثنی و جمع مذکر سالم.
- ۴- علامت اصلی جزم سکون است و علامتهای فرعی آن عبارتند از: (۱)- حذف نون در افعال خمس (۲)- حذف حرف عله در افعالی که حرف آخرشان معتل می باشد.

لَمْ يُنْسَ إِعْدَادَ السِّيَارَةِ وَ تَخْضِيرَ لَوَازِمِهَا

لَمْ: حرف نفی جازم.

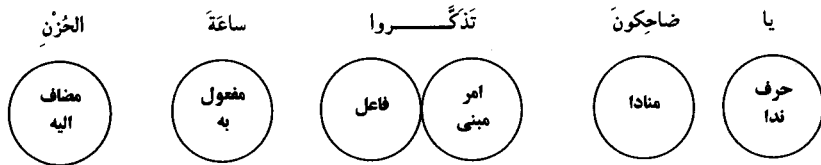
يُنْسَ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ ، علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعلش ضمير مستتر هو.

إِعْدَادَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

السِّيَارَةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

و تَخْضِيرَ: واو حرف عطف، تَخْضِيرَ: معطوف به إِعْدَادَ، منصوب به تبعيت، مضاف.

لَوَازِمِهَا: مضاف اليه مجرور به كسره، ها: ضمير، مضاف اليه.



يا: حرف نداء.

ضَاحِكُونَ: منادا مبني بر واو چون جمع مذکر سالم است، محلاً منصوب.

تَذَكَّرُوا: فعل امر، مبني بر حذف نون چون ملحق به افعال خمسة می باشد، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.

سَاعَةً: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الْحُزْنَ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

\* هر يك از القاب بناء دارای علامتهای اصلی می باشد که در حرکات نمود پیدا می کنند و همچنین اعرابهایی فرعی دارند که جانشین اصلی می شوند و در حروف نمود می یابند.

(۱)- ضمه که در اسم و حرف می باشند و الف و واو در منادا جایگزین آن می شوند. (۲)- فتحه که در اسم و فعل و حرف می باشد و یاء در اسم لای نفی جنس جایگزینش می گردد. (۳)- كسره که در اسم و حرف می باشد و جایگزینی ندارد. (۴)- سکون که در اسم و حرف بوده و چیزی نیابت آنرا ندارد اما در فعل حذف نون در افعال خمسة و حذف حرف عله در افعال معتل الاخر به نیابت از سکون می باشند.

تَكَلَّمَ تَأَيَّبَ شَرًّا لِلْمَرْءِ الثَّالِثَةِ عَشْرَةَ

تَكَلَّمَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

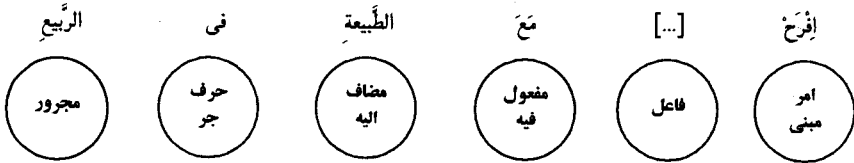
تَأَيَّبَ شَرًّا: اسم مرکب استنادی، هر دو جزء آن مبني بر فتحه، فاعل و محلاً مرفوع.

لِلْمَرْءِ: لام حرف جر متعلق به تَكَلَّمَ، المرءُ: مجرور به كسره.

الثَّالِثَةِ عَشْرَةَ: اسم عدد، صفت المرءِ، هر دو جزء آن مبني بر فتحه محلاً مجرور.

حَذَارِ!

حَذَارِ: اسم فعل امر به معنای احتذر، مبني بر كسره، محلی از اعراب ندارد، فاعل آن ضمير مستتر أنت.



إِفْرَاحٌ: فعل امر، مبني بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.  
 مَعَ: مفعول فيه ظرف زمان و مکان منصوب به فتحه، متعلق به إِفْرَاحٍ، مضاف.  
 الطَّبِيعَةِ: مضاف إليه مجرور به کسره.  
 فِي: حرف جر متعلق به إِفْرَاحٍ.  
 الرَّبِيعِ: مجرور به کسره.

### قواعد

- \* فعل امر (۱) - در تصریف با أَنْتَ وَأَنْتَنَّ مبني بر سکون است که بنای اصلیش می باشد. (۲) - در تصریف با أَنْتِ، أَنْتُمَا، أَنْتُمْ چنانچه ملحق به افعال خمسة باشد مبني بر حذف نون می باشد. (۳) - در افعال ناقص و در تصریف با أَنْتَ مبني بر حذف حرف عله می باشد. (۴) - و چنانچه در تصریف با أَنْتَ به نون تأکید ثقلیه یا خفیفه متصل شود مبني بر فتحه می باشد.

#### إِسْمَعُوا هَذِهِ الْحِكَايَةَ

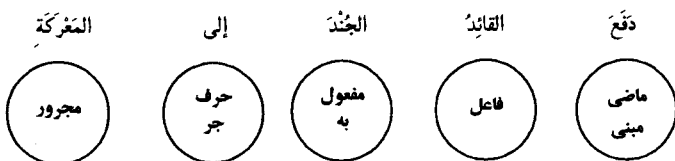
إِسْمَعُوا: فعل امر، مبني بر حذف نون است چون ملحق به افعال خمسة می باشد، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.  
 هَذِهِ: اسم اشاره، مبني بر کسره، مفعول به و محلاً منصوب.  
 الْحِكَايَةَ: بدل از هَذِهِ، منصوب به فتحه.

#### إِسْعُ فِي طَلَبِ الرَّزْقِ

إِسْعُ: فعل امر، مبني بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمير مستتر أنت.  
 فِي: حرف جر متعلق به إِسْعُ.  
 طَلَبٌ: مجرور به کسره، مضاف.  
 الرَّزْقِ: مضاف إليه مجرور به کسره.

#### إِتَّبِعْنِ عَنِ الشَّرِّ

إِتَّبِعْنِ: فعل امر، مبني بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید خفیفه، فاعل آن ضمير مستتر أنت.  
 عَنِ: حرف جر متعلق به إِتَّبِعْنِ.  
 الشَّرِّ: مجرور به کسره.



دَفَعَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
القَائِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
الجُنْدُ: مفعول به منصوب به فتحه.  
إلى: حرف جر متعلق به دَفَعَ.  
المَعْرُكَةُ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* فعل تام به واسطه ی نسبت اسنادی به فاعل خود مرتبط می شود و به این صورت معنای موردنظر را کامل می نماید و بر دو نوع می باشد: لازم و متعدی.
- \* عمل فعل لازم در فاعلش مستقر می گردد و به مرفوع گرداندن آن برای کامل شدن معنا اکتفا می نماید.
- \* فعل متعدی برای کامل کردن معنایش علاوه بر فاعل مفعول به را نیز منصوب می گرداند و بر دو نوع می باشد (۱)- فعلی که به طور مستقیم به مفعول به منتهی می شود (۲)- فعلی که به واسطه ی اسلوب های تعدیه به مفعول به منتهی می شود.

### صاحَ الذَّيْكَ وَأَسْتَيْقَطَ صَاحِبُ الْمَرْزَعَةِ

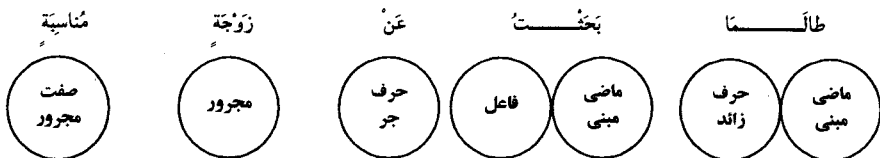
صاحَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
الذَّيْكَ: فاعل مرفوع به ضمه.  
وَأَسْتَيْقَطَ: واو حرف عطف، اسْتَيْقَطَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
صاحبُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.  
الْمَرْزَعَةُ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### يُحْفَظُ الْإِسْتِقْلَالُ بِالِاتِّحَادِ

يُحْفَظُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.  
الْإِسْتِقْلَالُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.  
بِالِاتِّحَادِ: باء حرف جر متعلق به يُحْفَظُ، الاتِّحَادِ: مجرور به كسره.

### مَنْحَ التَّلَامِيذِ أَسْتَاذَهُمُ الْقَقَّةَ

مَنْحَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
التَّلَامِيذِ: فاعل مرفوع به ضمه.  
أَسْتَاذَهُمُ: مفعول به اول منصوب به فتحه، هُمُ: ضمير، مضاف اليه.  
الْقَقَّةَ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.



طالماً: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: کافه ی زائده که فعل را از طلب فاعل بازداشته است.

بَحَثْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عَنْ: حرف جر متعلق به بَحَثْتُ.

زَوْجَةٌ: مجرور به کسره.

مُنَاسِبَةٌ: صفت برای زَوْجَةٌ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

\* فعل جامد تغییری در شکل خود نمی پذیرد و در تمامی زمان ها نیز صرف نمی شود و دلالت بر یکی از معانی دارد که حروف برای آن وضع شده اند مانند نفی در لیس و ترجی در عسی، لذا دلیل جامد بودنش این است که شبیه به حرف می باشد و این جمود بر دو نوع می باشد: لازم و عارض

\* فعل جامد دارای سه قسم است (۱) - فعلی که همواره ماضی است مانند: افعال مدح و ذم: نَعِمُ، یُنْسُ، سَاءَ، حَيَّدَا، فعلهای تعجب: مَا أَفْعَلَهُ وَأَفْعَلُ بِهِ، افعال استثناء: مَا حَاشَا، مَا خَلَا، مَا عَدَا، از اخوات کاد: كَرَبَ و افعال رجاء و افعال شروع؛ از اخوات كلن: كَلَسَ و مادام و انفالی که به مطلقاً جامدند: شَدَّ مَا، طَالَمَا، قَصْرَ مَا، قَلَّمَا (۲) - فعلی که همواره امر می باشد: تَعَلَّمْ، تَعَالَى، هَبْ، هَلُمَّ (۳) - فعلی که همواره مضارع است مانند: يَهَيِّطُ.

### قَدِمَ الْقَوْمُ مَا خَلَا وَاحِدًا

قَدِمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْقَوْمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

ما: حرف مصدری.

خَلَا: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن بر خلاف اصل ضمیر مستتر وجوبی هو.

وَاحِدًا: مفعول به منصوب به فتحه.

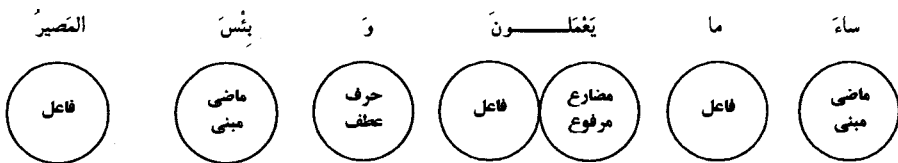
مصدر مؤول: ما خَلَا، حال و محلاً منصوب.

### يُنْسُ الْوَلَدُ الْعَاقُ

يُنْسُ: فعل ماضی جامد، مورد استفاده در اسلوب ذم، مبنی بر فتحه.

الْوَلَدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

العَاقُ: صفت الولد، مرفوع به تبعیت.



سَاءَ: فعل ماضی جامد برای ذم، مبنی بر فتحه.

مَا: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

يَعْمَلُونَ: فعل مضارع، مرفوع به واو چون از افعال خمسه است، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

وَ بِشْسَ: واو حرف عطف، بِشْسَ: فعل ماضی جامد برای ذم، مبنی بر فتح.

المَصِيرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* دو فعل بِشْسَ و سَاءَ برای مذمت کردن همراه با مبالغه به کار می روند ضمیر مستتر وجوبی را مرفوع می گردانند که اسم نکره منصوبی به عنوان تمییز آن را توضیح می دهد. (۱) - فعل ذم جامد است و فقط ماضی آن کاربرد دارد و مضارع، امر و مشتقی ندارد (۲) - عملکرد فعل ذم کاملاً مانند عمل فعل با فاعل بارز می باشد و چنانچه فاعل مؤنث باشد جایز است تاء تأنث بر آن وارد شود: بِشْسَتْ، سَاءَتْ

### بِشْسَتْ امْرَأَةٌ هُنْدٌ

بِشْسَتْ: فعل ماضی جامد، برای ذم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، تاء: حرف تأنث.

امرأة: تمییز منصوب به فتحه.

هِنْدٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، جمله بِشْسَتْ: خبر مقدم.

### سَاءَ قَاضِي أَحْكَامِ الظُّلْمِ سَمِيرٌ

سَاءَ: فعل ماضی جامد، برای ذم، مبنی بر فتحه.

قاضی: فاعل مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب نقل، مضاف.

أَحْكَامِ: مضاف الیه مجرور به کسره، مضاف.

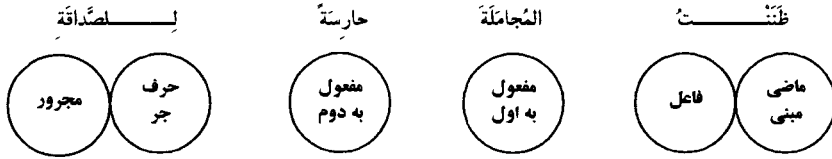
الظُّلْمِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

سَمِيرٌ: بدل از قاضی یا عطف بیان بر آن، مرفوع به تبعیت.

### بِشْسَمَا زَيْدٌ

بِشْسَمَا: فعل ماضی جامد، برای ذم، مبنی بر فتحه و فاعل آن ضمیر مستتر هی. ما: نکره، مبنی بر سکون، تمییز و محلاً منصوب.

زَيْدٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، جمله بِشْسَمَا خبر مقدم



ظَنَنْتُ: فعل ماضی معلوم، از افعال قلوب که دو مفعول را منصوب می گردانند، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الْمُجَامَلَةُ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

حَارِسَةٌ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

لِلصَّدَاقَةِ: لام حرف جر متعلق به حَارِسَةٌ، الصَّدَاقَةُ: مجرور به کسره.

### قواعد

- \* افعال قلوب بر جمله ی اسمیه وارد می شود پس از اخذ فاعل، مبتدا و خیر را به عنوان دو مفعول خود منصوب می گردانند. این افعال را اخوات ظَنُّنْ یا افعال دو مفعولی نیز می نامند.
- \* افعال قلوب بر سه قسم اند: (۱) - افعالی که رجحان را بیان می کنند: جَعَلَ و ... (۲) - افعالی که یقین را بیان می کنند: أَلْفَى ... (۳) - افعالی که معنای تحویل را بیان می کنند: إِتَّخَذَ ... .
- \* تمام افعال قلوب به صورت کامل صرف می شوند یعنی مضارع، امر، اسم فاعل و ... از آنها مشتق می شود و مانند فعل ماضی خود عمل می کنند. جز: هَبْ و تَعَلَّمْ که فقط صیغه ی امرشان مورد استفاده قرار می گیرد.

### وَجَدْتُ التَّوْفِيقَ حَالِفَ أَهْلِ الْإِجَادَةِ

وَجَدْتُ: فعل ماضی معلوم از افعال قلوب، عامل نصب دو مفعول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

التَّوْفِيقَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

حَالِفَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله فعلیه محلاً منصوب سدّ مفعول به دوم.

أَهْلَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الْإِجَادَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

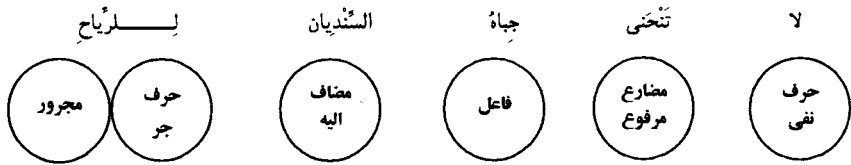
### عَلِمْتُ لَأَخْرَجَ مُجْتَهِدٌ

عَلِمْتُ: فعل ماضی معلوم، از افعال قلوب، عامل نصب دو مفعول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

لَأَخْرَجَ: لام حرف ابتدا که عمل منصوب کردن دو مفعول از جانب فعل را تعلق کرده است، أَخْرَجَ: مبتدا مرفوع به او چون از اسماء

خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

مُجْتَهِدٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه مفعول به و محلاً منصوب.



لا: حرف نفى.

تَنْخَعِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یا به سبب نقل.

جِبَاهُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

السُّنْدِيَانِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

لِلرِّيَّاحِ: لام حرف جر متعلق به تَنْخَعِي، الرِّيَّاحِ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* عمل فعل لازم در فاعلش مستقر می گردد و به مرفوع کردن آن برای اتمام معنایش اکتفا می کند. در صورتی فعل، لازم است که بر یکی از این موارد دلالت کند (۱) - غریزه (۲) - شکل و هیئت (۳) - رنگ، عیب و زینت (۴) - تمیزی یا کثیفی (۵) - پر یا خالی بودن (۶) - عوارض طبیعی
- \* اگر فعل بر یکی از وزن های آتی بیاید می توان نتیجه گرفت که فعلی لازم است: **إِنْفَعَلَ، تَفَعَّلَ، إِفْعَلُ، إِفْعَلْ، إِفْعَلْ، إِفْعَلْ، إِفْعَلْ، إِفْعَلْ**
- \* در مورد بقیه وزن ها باید گفت که در بعضی از آنها جنبه متعدی بودن غالب است مانند: **فَعَّلَ، أَفْعَلَ، فَاعَلَ، إِسْتَفْعَلَ** و در بعضی جنبه لازم بودن: **تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، إِفْتَعَلَ**
- \* فعل لازم ضمیر هاء را به عنوان مفعول به نمی پذیرد.

### ضَحِكَ الْمُنْتَصِرُ وَ بَكَى الْمُنْكَسِرُ

ضَحِكَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْمُنْتَصِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ بَكَى: واو حرف عطف، بَكَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

الْمُنْكَسِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

### إِسْوَدَّتِ الدُّنْيَا فِى عَيْنَيْهِ

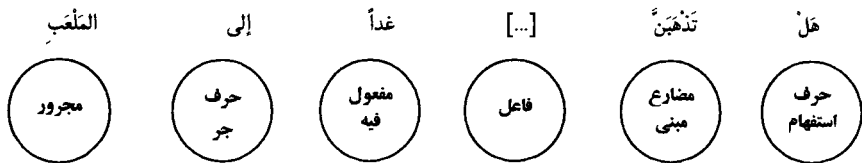
إِسْوَدَّتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیه.

الدُّنْيَا: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

فِى: حرف جر متعلق به إِسْوَدَّتِ.

عَيْنَيْهِ: مجرور به یاء است چون مثنی می باشد، هاء: ضمیر، مضاف اليه.





هَلْ: حرف استفهام.

تَذَهَبْنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر اُنْت.

غداً: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به تَذَهَبْنَ.

إلى: حرف جر متعلق به تَذَهَبْنَ.

المَلْعَبِ: مجرور به کسره.

### قواعد

- \* وقتی بخواهیم فعلی را مورد تأکید قرار دهیم نون تأکید ثقیله یا خفیفه را به آن ملحق می کنیم.
- \* هدف از آوردن نون تأکید بر سر فعل بیان عزم و اراده متکلم بر انجام فعل بدون هیچ گونه تردیدی می باشد. تأکید به واسطه نون ثقیله بیشتر از نون خفیفه می باشد و گاهی نون تأکید ثقیله و خفیفه در کنار تأکید، معنای شمول و عمومیت را نیز تداعی میکنند.
- \* نون تأکید (۱) - به هیچ عنوان بر ماضی داخل نمی شود (۲) - بدون هیچ شرطی بر فعل امر وارد می شود (۳) - بر فعل مضارع داخل می شود به شرط اینکه چیزی که معنای استقبال را به آن بدهد پیش از فعل بیاید.
- \* شروطی که باعث می شوند فعل مضارع معنای استقبال را بدهد عبارت اند از: استفهام، ترجی، عرض، تحضیض، نهی، تمنی، قسم

يَا قَوْمَنَا اخذَرُنَّ

یا: حرف ندا.

قَوْمَنَا: منادا منصوب به فتحه، نا: ضمیر مضاف الیه.

اخذَرُنَّ: فعل امر، مبنی بر حذف نون است چون از افعال خمسسه می باشد، واو: فاعل و محلاً مرفوع که به سبب وصل شدن به نون تأکید و اجتناب از التقاء ساکنین حذف شده است.

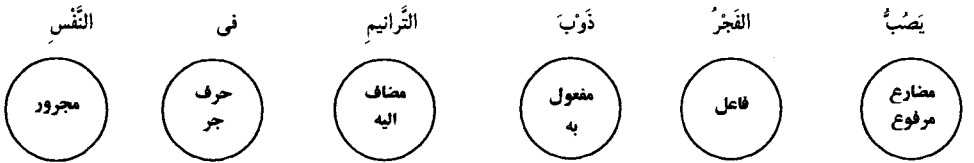
هَلَّا تَرْجِعُنَّ عَنْ عَزْمِكُنَّ

هَلَّا: حرف تحضیض.

تَرْجِعُنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مؤنث، الف حرف زائد بین نون جمع مؤنث و نون تأکید ثقیله، نون: نون جمع مؤنث فاعل و محلاً مرفوع.

عَنْ: حرف جر متعلق به تَرْجِعُنَّ.

عَزْمِكُنَّ: مجرور به کسره، کُنَّ: ضمیر مضاف الیه.



يَصُبُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الْفَجْرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

ذَوْبَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

التَّرَانِيمِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

فِي: حرف جر متعلق به يَصُبُّ.

النَّفْسِ: مجرور به كسره.

### قواعد

- \* فعل متعدی برای کامل کردن معنای خود علاوه بر گرفتن فاعل مفعول به را نیز منصوب می کند. و بر دو نوع است: (۱) - فعلی که به طور مستقیم و بدون واسطه به مفعول می رسد (۲) - فعلی که به واسطه اسلوب های تعدیه مفعول به می پذیرد
- \* فعل لازم با یکی از این روش ها متعدی می گردد: (۱) - افزودن همزه تعدیه در اولش (۲) - با تکرار عین الفعل (۳) - به واسطه حرف جر (۴) - به واسطه ظرف
- \* چنانچه فعل متعدی برای مطاوعه و اثر پذیری به کار برده شود تبدیل به فعلی لازم می گردد: فَعَلَ - اِفْتَعَلَ، فَعَلَ - اِنْفَعَلَ، فَعَلَ - تَفَعَّلَ. این وزن ها بر همان چیزی دلالت می کنند که فعل مجهول دلالت می کند.
- \* فعل متعدی ضمیر هاء را به عنوان مفعول به می پذیرد و بر دو قسم می باشد: فعلی که فاعل آن معلوم است و فعلی که فاعل آن مجهول است.

### يُبْدِلُ جُهْدًا كَبِيرًا فِي سَبِيلِ الْإِعْمَارِ

يُبْدِلُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

جُهْدًا: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

كَبِيرًا: صفت جُهْدًا، مرفوع به تبعیت.

فِي: حرف جر متعلق به يُبْدِلُ.

سَبِيلِ: مجرور به كسره، مضاف.

الْإِعْمَارِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### أَضْحَكَ النَّاطِرُ التَّلَامِيذَ

أَضْحَكَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الناظرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

التلاميذَ: مفعول به منصوب به فتحه.



أَعْلَمْتُ: فعل ماضى معلوم، مبني بر سكون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 الْغَلَامَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 الْحِرْقَةَ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.  
 وَسِيلَةَ: مفعول به سوم منصوب به فتحه، مضاف.  
 الرِّزْقِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

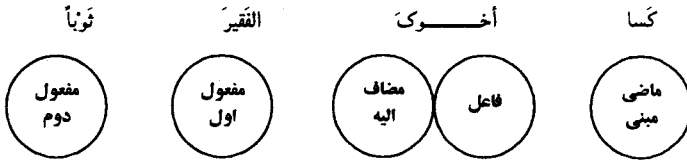
- \* فعل متعدی به سه مفعول، بر جمله اسمیه وارد می شود. پس از گرفتن فاعل و مفعولش مبتدا و خبر را به عنوان دو مفعول دیگر خود منصوب می کند. هفت فعل این عمل را انجام می دهند. أَخْبَرْتُ، أَرَى، أَعْلَمُ، أَنْبَأْتُ، حَدَّثْتُ، خَبَّرْتُ، نَبَّأْتُ که اخوات اَرَى نیز نامیده می شوند.
- \* احکام خاص افعال قلوب در تعلیق و القا برای این افعال نیز اجرا می شود.

نَبَّأْتُ الطَّيَّارَ الْجَوَّ يُنَاسِبُ الْعِيْلَةَ

نَبَّأْتُ: فعل ماضى معلوم، مبني بر سكون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع  
 الطَّيَّارَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 الْجَوَّ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.  
 يُنَاسِبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله فعلیه سداً مسد مفعول سوم و محلاً منصوب.  
 الْعِيْلَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

أَخْبَرْتُ الشَّاهِدَ لَأَدَاءِ الشَّهَادَةِ وَاجِبُ

أَخْبَرْتُ: فعل ماضى معلوم، مبني بر سكون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 الشَّاهِدَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 لَأَدَاءِ: لام حرف ابتدا که عمل فعل در منصوب کردن سه مفعول را به تعلیق در آورده است، أداء: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.  
 الشَّهَادَةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 وَاجِبُ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه محلاً منصوب سداً مسد مفعول دوم و سوم.



كَسَا: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
 أَخْوَكَ: فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، كاف: ضمیر، مضاف الیه.  
 الْفَقِيرَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 ثَوْبًا: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* بعضی از افعال متعدی دو مفعول را منصوب می کنند که در اصل مبتدا و خبر نمی باشند. پرکاربردترین شان عبارت اند از: أَسْكَنَ، أَطْعَمَ، أَعْطَى، رَزَقَ، رَزَقَ، سَقَى، كَسَا. البته تعداد زیادی از افعال اینگونه عمل می کنند که جمع آوری آن ها مشکل است مانند: اِسْتَضَعَّ، اَنْسَى، اَنْشَدَ، جَزَى، حَبَّبَ.
- \* افعالی وجود دارند که دو مفعول را منصوب می کنند و به جای مفعول دوم، جار و مجرور قرار می گیرد مانند: اِخْتَارَ، اِسْتَفْتَرَ، اَمَرَ، دَعَا، زَوَّجَ، سَقَى، صَدَّقَ، كَتَبَ، كَالَ

### اَنْسَى اللّٰعِبَ التَّلْمِيْذَ وَاٰجِبَهُ

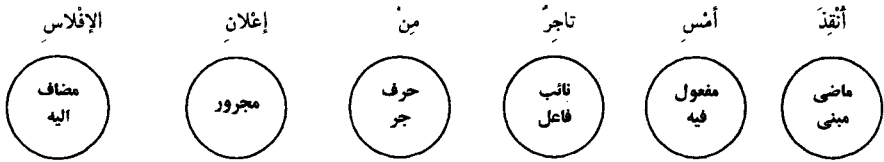
اَنْسَى: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.  
 اللّٰعِبُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 التَّلْمِيْذَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 وَاٰجِبَهُ: مفعول به دوم منصوب به فتحه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### تَأْمُرُونَ النَّاسَ خَيْرًا- أَى بِالْخَيْرِ

تَأْمُرُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.  
 النَّاسَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 خَيْرًا: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

### أَطْعَمْتُ الْوَلَدَ خَيْرًا

أَطْعَمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 الْوَلَدَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.  
 خَيْرًا: مفعول به دوم منصوب به فتحه.



أُنقِدَ: فعل ماضى مجهول، مبني بر فتحه.

أُمنس: ظرف زمان، مبني بر كسره، مفعول فيه و محلاً منصوب، متعلق به أُنقِدَ.

تاجر: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

من: حرف جر متعلق به أُنقِدَ.

إعلان: مجرور به كسره، مضاف.

الإفلاس: مضاف إليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* فعل متعدی بر دو نوع است: یا فاعل آن شناخته شده است و یا فاعل آن ناشناخته شده است. فاعل در فعل مجهول حذف می شود و مفعول به، به عنوان نائب فاعل قرار داده می شود.
- \* مجهول مختص فعلی است که یا خود آن متعدی است، و یا با واسطه، متعدی شده. از فعل لازم نمی توان مجهول ساخت چون مفعول به ندارد که به آن استاد داده شود. فعل لازم امر ندارد بلکه فقط ماضی و مضارع دارد.
- \* مجهول از فعل متعدی اینگونه ساخته می شود: (۱) - در ماضی: تَفَعَّلَ - تَفَعَّلَ (۲) - در مضارع: يُتَفَعَّلُ - يُتَفَعَّلُ (۳) - در فعل ماضی که ماقبل آخر آن الف می باشد: قَالَ - قِيلَ (۴) - در اجوف: يَقِيلُ - يُقَالُ

### يُعَادُ الْكِتَابَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ

يُعَادُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الكتاب: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

إلى: حرف جر متعلق به يُعَادُ.

المكتبة: مجرور به كسره.

### يَبِيعُ الْخَاتِمَ فِي الْمَرَادِ الْعَلِيِّ

يَبِيعُ: فعل ماضى مجهول، مبني بر فتحه.

الخاتم: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

في: حرف جر متعلق به يَبِيعُ.

المراد: مجرور به كسره.

العلوي: صفت المراد، مجرور به تبعيت.



حَبَّذَا: حَبَّ فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، ذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع، جمله حَبَّذَا برای مدح، خبر مقدم محلاً مرفوع.

الْجُنُودُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

سِيَاجَا: حال منصوب به فتحه.

لِـلْوَطَنِ: لام حرف جر متعلق به صفت محذوف سِيَاجَا، الْوَطَنِ: مجرور به کسره.

### قواعد

\* دو فعل نِعَمَ و حَبَّذَا برای مدح همراه با مبالغه به کار برده می شوند. این دو فعل ضمیر مستتر وجوبی را مرفوع می کنند که توسط اسم نکره منصوبی به عنوان تمییز توضیح داده می شود. (۱)- فعل مدح فعلی است جامد که فقط ماضی آن کاربرد دارد و مضارع، امر و مشتقی ندارد (۲)- عملکرد آن دقیقاً مانند عمل فعل با فاعل بارز می باشد. چنانچه فاعل فعل نِعَمَ مؤنث باشد جایز است بر سر فعل تاء تأنث آورده شود اما حَبَّذَا در تمامی موارد به یک شکل به کار می رود.

نِعَمَ الرَّجُلُ رَجُلًا يَنْطِقُ بِالْحَقِّ

نِعَمَ: فعل ماضی جامد، برای مدح، مبنی بر فتحه.

الرَّجُلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رَجُلًا: تمییز منصوب به فتحه.

يَنْطِقُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو. جمله يَنْطِقُ صفت رَجُلًا و محلاً منصوب.

بِالْحَقِّ: بَاء حرف جر متعلق به يَنْطِقُ، الْحَقِّ: مجرور به کسره

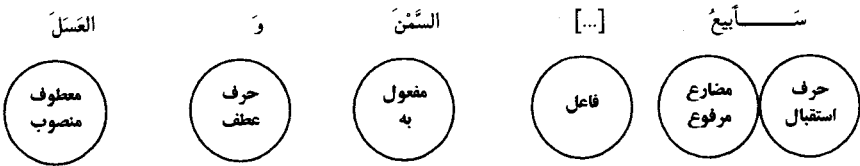
حَبَّذَا شَبَابًا الشَّبَابُ الْعَامِلُ

حَبَّذَا: حَبَّ فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، ذَا: اسم اشاره مبنی بر سکون فاعل و محلاً مرفوع. جمله ی حَبَّذَا برای مدح، خبر مقدم و محلاً مرفوع.

شَبَابًا: تمییز منصوب به فتحه.

الشَّبَابُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

الْعَامِلُ: صفت الشَّبَابُ، مرفوع به تبعیت



سَأَبَّحُ: سبین حرف استقبال، أَسْبَحُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر آن.  
السَّمْنُ: مفعول به منصوب به فتحه.

وَ الْعَسَلُ: واو حرف عطف، الْعَسَلُ: معطوف به السَّمْنُ، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* اعراب فعل مضارع به این صورت است (۱) - اگر عاری از عوامل نصب، جزم و بناء باشد مرفوع به ضمه یا ثبوت نون در افعال خمسه می باشد (۲) - اگر حرف ناصبه بر ابتدای آن وارد شود منصوب به فتحه یا حذف نون در افعال خمسه می باشد. (۳) - چنانچه حرف جزم یا یکی از اداقشرط در ابتدای آن قرار گیرد مجزوم به سکون، یا حذف نون در افعال خمسه و یا حذف حرف عله در افعال معتل می باشد.
- \* زمانی که نون جمع مؤنث به فعل مضارع وصل شود فعل مبنی بر سکون و چنانچه به نون تأکید ثقیله یا خفیفه وصل شود مبنی بر فتحه می باشد.

أَتَمَّنَى أَنْ تَذْهَبِي إِلَى الْحَقْلَةِ

أَتَمَّنَى: فعل مضارع، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر آن.

أَنْ: حرف مصدری و نصب.

تَذْهَبِي: فعل مضارع، منصوب به أَنْ، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد. یاء ضمیر فاعل و محلاً مرفوع، مصدر مؤول أَنْ تَذْهَبِي مفعول به و محلاً منصوب.

إِلَى: حرف جر متعلق به تَذْهَبِي.

الْحَقْلَةُ: مجرور به کسره.

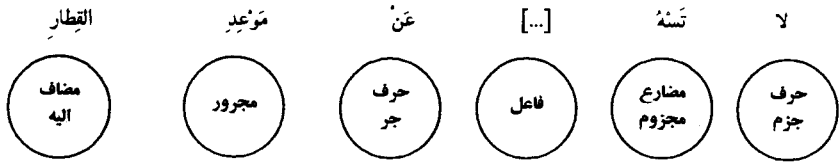
لَا تَذَنْ مِنَ النَّارِ

لا: حرف نفی جازم.

تَذَنْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

مِنَ: حرف جر متعلق به تَذَنْ.

النَّارِ: مجرور به کسره.



لا: حرف نهی جازم.

تَسْئَةً: فعل مضارع معلوم مجزوم به لا، علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

عَنْ: حرف جر متعلق به تَسْئَةً.

مَوْعِدٍ: مجرور به کسره، مضاف.

التَّطَارِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

- \* فعل معتل می تواند در حروف اصلی خود یک یا دو حرف عله داشته باشد که در این صورت در اموری که ذکر خواهد شد با دیگر فعل ها در اعراب، بناء و یا صیغه تفاوت خواهد داشت. (۱) - فعل مضارع ناقص مجزوم به حرف عله می باشد (۲) - امر ناقص مبنی بر حذف عله می باشد (۳) - ماضی مجهول از فعلی که حرف ماقبل آخر آن الف می باشد بر وزن: فال - فیل ساخته می شود (۴) - مضارع مجهول از فعل اجوف بر وزن: یقیل - یقال ساخته می شود.

### رَبِّ أَمْ الْعَيْنِ الْأَلْعَابِ النَّارِيَّةِ

رَبِّ: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

أَمْ: باء حرف جر متعلق به ر، أَمْ: مجرور به کسره، مضاف.

الْعَيْنِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

الْأَلْعَابِ: مفعول به منصوب به فتحه.

النَّارِيَّةِ: صفت الْأَلْعَابِ، منصوب به تبعیت.

### لَمْ يُبَيِّنْ شَيْءٌ

لَمْ: حرف نفی جازم.

يُبَيِّنْ: فعل مضارع، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن حذف حرف عله.

شَيْءٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

### إِنَّهُ الْمَكَانَ نَيْلًا نَهَارًا

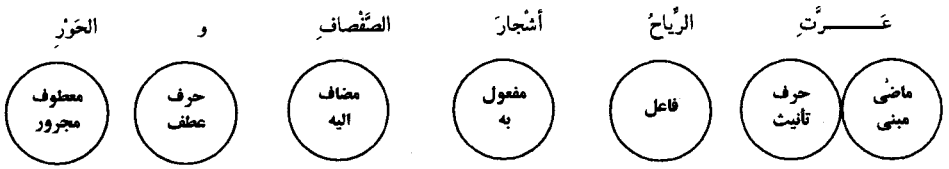
إِنَّهُ: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

الْمَكَانَ: مفعول به منصوب به فتحه.

نَيْلًا: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به إِنَّهُ.

نَهَارًا: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به إِنَّهُ.





عَمَّرَتْ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه تقدیری بر روی الف محذوف به سبب تعذر، تاء: حرف تأیث.  
 الرِّيحُ: فاعل مرفوع به ضمّه.  
 أَشْجَارَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.  
 الصِّصْفِافِ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 و الْحَوْزِ: واو حرف عطف، الْحَوْزِ: معلول به الصِّصْفِافِ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

\* فعل متعدی برای تکمیل معنایش علاوه بر گرفتن فاعل مفعول به را نیز منصوب می گرداند و بر دو قسم است: (۱) - فعلی که فاعل آن شناخته شده است (۲) - فعلی که فاعل آن ناشناخته شده است. فعل معلوم با فاعلش ذکر می شود.

يَجْمَعُونَ أَغْمَارَ السَّنَابِلِ وَيُنْقَلُونَهَا إِلَى الْبِيَادِرِ

يَجْمَعُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.  
 أَغْمَارَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.  
 السَّنَابِلِ: مضاف اليه مجرور به كسره.  
 وَيُنْقَلُونَهَا: واو حرف عطف، يُنْقَلُونَهَا: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون است چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، ها: ضمیر مفعول به و محلاً منصوب.  
 إِلَى: حرف جر متعلق به يُنْقَلُونَهَا.  
 الْبِيَادِرِ: مجرور به كسره.

هُؤُلَاءِ الصِّيَادُونَ لَنْ يَصْطَادُوا إِلَّا السَّمَكَ الْكَبِيرَ

هُؤُلَاءِ: اسم اشاره، مبني بر كسره، مبتدا و محلاً مرفوع  
 الصِّيَادُونَ: بدل از هؤُلَاءِ، مرفوع به واو چون جمع مذكر سالم است.  
 لَنْ: حرف نصب.  
 يَصْطَادُوا: فعل مضارع معلوم، منصوب به لَنْ، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد. جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.  
 إِلَّا: حرف استثناء و حصر.  
 السَّمَكَ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 الْكَبِيرَ: صفت السَّمَكِ، منصوب به تبعیت.



کاد: فعل ماضی از افعال ناسخه، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الفَارِسُ: اسم کاد مرفوع به ضمه.

يَضْحَكُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

جمله فعلیه خبر کاد و محلاً منصوب.

### قواعد

- \* کاد و اخواتش افعال مقاربه ای هستند که از دسته نواسخ می باشند بر جمله اسمیه وارد می شوند ابتدا را به عنوان اسم خود مرفوع می کنند و خبر را تحت عنوان خبر فعل مقاربه منصوب می نمایند. در خبر فعل مقاربه شرط است که (۱) - مضارع باشد (۲) - ضمیری را که مرجعش اسم افعال مقاربه است مرفوع کند (۳) - متأخر باشد.
  - \* کاد و اخواتش به سه دسته تقسیم می شوند ۱- افعال مقاربه: أَوْشَكَ، كَرَبَ، كَادَ ۲- افعال رجاء: إِخْلَوْلُقُ، حَرَى، عَسَى ۳- افعال شروع: اِنْبَدَأَ، اُخَذَ، اُقْبِلَ، اِنْبَرَى، اَنْشَأَ، جَعَلَ، شَرَعَ، طَفِقَ، عَلِقَ، قَامَ، هَبَّ.
- تمام اخوات کاد جامدند جز اَوْشَكَ و كَادَ که فعل مضارع و اسم فاعل از آنها مشتق می شود.

### عَسَى الْقَرْيَةُ أَنْ تَتَطَوَّرَ إِلَى أَحْسَنَ

عَسَى: فعل ماضی ناسخ از اخوات کاد، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

الْقَرْيَةُ: اسم عَسَى مرفوع به ضمه.

أَنْ: حرف مصدری و نصب.

تَتَطَوَّرَ: فعل ماضی معلوم، منصوب به أَنْ، علامت نصب آن فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، مصدر مؤول أَنْ تَتَطَوَّرَ خبر کاد و محلاً منصوب

إِلَى: حرف جر متعلق به تَتَطَوَّرَ.

أَحْسَنَ: مجرور به فتحه به جای کسره است چون غیر منصرف می باشد.

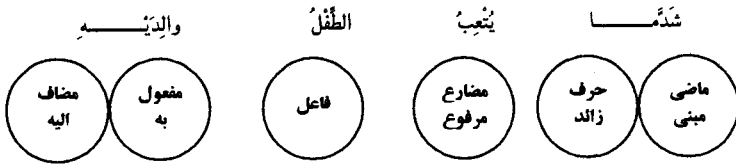
### شَرَعَ الْقَمَرُ يَنْظُرُ

شَرَعَ: فعل ماضی ناسخ از اخوات کاد، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الْقَمَرُ: اسم کاد مرفوع به ضمه.

يَنْظُرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

جمله فعلیه خبر کاد و محلاً منصوب.



شَدَّمَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده ی کافه که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

يَتَعَبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الطَّفُلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَالِدَيْهِ: مفعول به منصوب به یاء چون متنی است. هاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

- \* هر فعلی چه متصرف باشد و چه جامد باید یا عامل باشد و یا مکفوف.
- \* فعل عامل بر اسمهایی که از آن تأثیر می پذیرند علامت های اعرابی خاصی را وارد می کند.
- \* فعل مکفوف به سبب متصل شدن به ادات کافه از عمل رفع یا غیر آن باز داشته می شود. این نوع فعل، فعل ماضی جامدی است که «ما» زائده آن را از طلب فاعل باز می دارد. فعلهای مکفوف اندک اند. و پس از آن ها فقط فعل می آید: شَدَّمَ، طَلَّمَ، قَصَّرَ، قَلَّمَ، کَثَّرَ.

### قَصَّرَ مَا أَلَقَيْكَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ

قَصَّرَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده ی کافه است که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

أَلَقَيْكَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

فی: حرف جر متعلق به أَلَقَيْكَ.

هَذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، محلاً مجرور.

الأيَّامِ: بدل از هَذِهِ، مجرور به کسره.

### كَثَّرَ مَا مَارَسَ الرِّيَاضَةَ

كَثَّرَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده ی کافه است که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

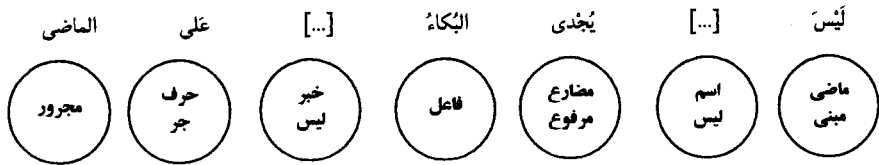
مَا مَارَسَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

الرِّيَاضَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

### قَلَّمَ تَكَاسَلَتْ

قَلَّمَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده می باشد که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

تَكَاسَلَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



لَيْسَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر شأن مستتر هو.  
 يُجْدَى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.  
 الْبُكَاءُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله فعلیه خبر لَيْسَ و محلاً مرفوع.  
 علی: حرف جر متعلق به يُجْدَى.  
 الماضی: مجرور به كسره تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.

### قواعد

- \* فعل بر دو قسم است: مثبت و منفی (۱) - فعل مثبت برای فاعل خود مسند مثبتی را ذکر می کند. (۲) - در فعل منفی ابتدای آن حرف نفی وارد می شود تا استاد به فاعل را انکار کند. حروفی که فعل را منفی می کنند عبارت اند از: لَمْ، لَمْأَ، لَيْنَ، لا، ما.
- \* اما فعل لَيْسَ، فعلی است ماضی، ناقص و جامد برای نفی خبر از اسم.

مَا هَرَبَ الْجُنْدِيُّ مِنَ الْمَعْرَكَةِ

ما: حرف نفی.

هَرَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْجُنْدِيُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

مِنَ: حرف جر متعلق به هَرَبَ.

الْمَعْرَكَةِ: مجرور به كسره.

لَا فُضَّ فَوْكٌ وَلَا سُئِلَتْ يُضَاكَةُ

لا: حرف نفی.

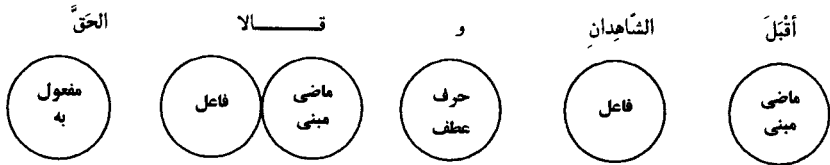
فُضَّ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

فوك: نائب فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسة می باشد، كاف: ضمیر، مضاف الیه.

ولا: واو حرف عطف، لا: حرف نفی.

سُئِلَتْ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنث.

يُضَاكَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، كاف: ضمیر، مضاف الیه.



أَقْبَلَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
 الشَّاهِدَانِ: فاعل مرفوع به الف چون منی می باشد.  
 و: واو حرف عطف، قَالَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، الف: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.  
 الْحَقَّ: مفعول به منصوب به فتحه.

### قواعد

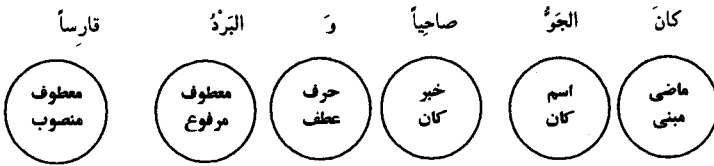
- \* فعل ماضی دائما مبني است به این صورت که (۱) - در تصریف با هُوَ، هُمَا، هِيَ، فَعَلَ، فَعَلَا، فَعَلْتُ مبني بر فتحه می باشد که این حرکت علامت اصلی بنایش است. (۲) - در تصریف با هم: فعلوا مبني بر ضمه به جای فتحه می باشد. (۳) - در تصریف با أَنْتَ، أَنْتَمَا، أَنْتُمْ، أَنْتِ، أَنْتِنَّ، هُنَّ، أَنَا، نَحْنُ: فَعَلْتُ... مبني بر سکون به جای فتحه می باشد.
- \* علامت فعل ماضی این است که یکی از دو نوع تاء را در انتهایش می پذیرد. (۱) - تاء تانیث ساکن: فَعَلْتُ (۲) - تاء متحرک فاعلی: فَعَلْتُ.

### خَرَجُوا لِأَعْمَالِهِمْ أَوْ ذَهَبُوا إِلَى مَدْرَسَتِهِمْ

خَرَجُوا: فعل ماضی معلوم، مبني بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.  
 لِأَعْمَالِهِمْ: لام حرف جر متعلق به خَرَجُوا، أَعْمَالِهِمْ: مجرور به کسره، هم: ضمير، مضاف الیه.  
 أَوْ: حرف عطف.  
 ذَهَبُوا: فعل ماضی معلوم، مبني بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمير، فاعل و محلاً مرفوع.  
 إِلَى: حرف جر متعلق به ذَهَبُوا.  
 مَدْرَسَتِهِمْ: مجرور به کسره، هم: ضمير، مضاف الیه.

### فَرِحْتُ بِهِ

فَرِحْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 بِهِ: باء حرف جر متعلق به فَرِحْتُ، هاء: ضمير، محلاً مجرور.



كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الْجَوُّ: اسم كَان مرفوع به ضمه.

صَاحِبًا: خبر كَان منصوب به فتحه.

وَ الْبِرْدُ: واو حرف عطف، الْبِرْدُ: معلوف به الْجَوُّ، مرفوع به تبعیت.

قَارِسًا: معلوف بر صَاحِبًا، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* كان و اخواتش افعال ناقصه ای از دسته نواسخ می باشند که بر جمله اسمیه داخل می شوند، مبتدا را به عنوان اسم خود مرفوع و خبر را به عنوان خبر فعل ناقص منصوب می گردانند.
- \* افعال ناقصه به سه دسته تقسیم می شوند. (۱) - فعل های که به طور کامل صرف می شوند: أَصْبَحَ، أَضْحَى، أَهْسَى، بَاتَ، صَارَ، ظَلَّ، كَانَ (۲) - فعل هایی که به صورت ناقص صرف می شوند: مَا أَنْفَكَ، مَا بَرِحَ، مَا زَالَ، مَا قَتَيْ (۳) - فعلهایی که اصلاً صرف نمی شوند: لَيْسَ، مَا دَامَ
- \* این فعلها ملحق به افعال ناقصه می باشد: إِرْتَدَّ، اسْتَحَالَ، أَحْضَ، اِنْقَلَبَ، تَبَدَّلَ، تَحَوَّلَ، حَارَ، رَاحَ، رَجَعَ، عَادَ، غَدَا. مشتقات افعال ناقصه نیز مانند خود این افعال عمل می کنند.

### لَيْسَ الْمُعَلَّمُ بِطَالِمٍ

لَيْسَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الْمُعَلَّمُ: اسم لَيْسَ مرفوع به ضمه.

بِطَالِمٍ: باء حرف جر زائد، طَالِمٍ: لفظاً مجرور به كسره، خبر لَيْسَ و محلاً منصوب می باشد.

### مَا زَالَ الْعَدُوُّ نَاقِمًا

مَا زَالَ: فعل ماضی ناقص، مسبوق به حرف نفی، از اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

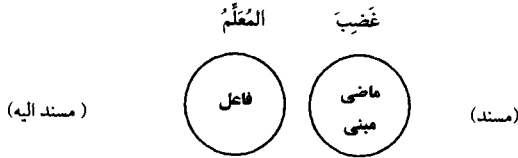
الْعَدُوُّ: اسم مَا زَالَ مرفوع به ضمه.

نَاقِمًا: خبر مَا زَالَ منصوب به فتحه.

### اِنْقَلَبَ خَصْمًا

اِنْقَلَبَ: فعل ماضی ناقص، ملحق به اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

خَصْمًا: خبر اِنْقَلَبَ منصوب به فتحه.



غَضِبَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
المُعَلَّمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* فاعل اسم مرفوعی بوده که در ارکان جمله محل مسندالیه و پس از فعل تام معلومی قرار می گیرد که محل مسند را در ارکان جمله به خود اختصاص داده است. (۱) - اسم های مشتق به فعل شباهت دارند و مانند فعل، فاعل را مرفوع می کنند (۲) - درباره فعل، شرط است که مقدم، تام، معلوم و مسند باشد.
- \* فاعل بر سه نوع است: صریح، مضمَر، مؤول به صریح و عامل آن دو نوع است: صریح یا شبیه به صریح

تَرَكَ مِنْ نُجْبٍ

تَرَكَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.  
مِنْ: اسم موصول، مبني بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.  
نُجْبٍ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر نُحْنُ.

بَلَقْتَنِي أَنْتَكَ نَجَحْتَهُ

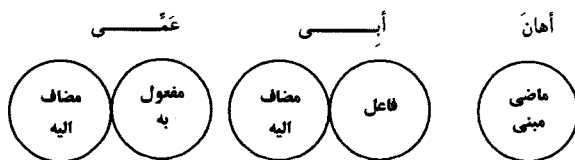
بَلَقْتَنِي: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، نون: حرف وقایه، ياء: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.  
أَنْتَكَ: أَنْ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كاف: ضمير، اسم أَنْ و محلاً منصوب.  
نَجَحْتَهُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع. جمله ی فعلیه خبر أَنْ و محلاً مرفوع، مصدر مؤول أَنْتَكَ نَجَحْتَهُ: فاعل بَلَقْتَنِي و محلاً مرفوع.

المَدْرَسَةُ نَاجِحَةٌ تَلَامِيذُهَا

المَدْرَسَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
نَاجِحَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.  
تَلَامِيذُهَا: فاعل اسم فاعل نَاجِحَةٌ مرفوع به ضمه، ها: ضمير، مضاف الیه.

آمِينَ

آمِينَ: اسم فعل امر به معنای اِسْتَجِبْ، مبني بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر أَنْتَ.



أهان: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

أبی: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

عمی: مفعول به منصوب به فتحه تقدیری بر روی میم به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

- \* اصل در فاعل این است که پس از فعل و پیش از مفعول واقع شود. رعایت کردن این ترتیب در چند مورد واجب است. (۱) - اگر اعراب آن ها ظاهر و مشخص نباشد (۲) - چنانچه مفعول محصور باشد (۳) - اگر فاعل ضمیر متصل باشد
- \* در چند مورد واجب است که مفعول بر فاعل مقدم گردد: (۱) - اگر مفعول ضمیر متصل باشد و فاعل اسم ظاهر (۲) - در صورتی که فاعل محصور باشد (۳) - اگر ضمیر مفعول، به فاعل وصل شده باشد (۴) - اگر قرینه وجود داشته باشد جایز است که مقدم شود.
- \* در چند مورد مفعول بر فعل مقدم می شود (۱) - هنگامی که صدارت طلب باشد (۲) - هنگامی که پس از فاء جزا در جواب أمّا قرار گیرد (۳) - هنگامی که ضمیری منفصل باشد.

ما هَدَّبَ النَّاسَ إِلَّا الَّذِينَ الْقَوْمِ

ما: حرف نفی.

هَدَّبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

النَّاسَ: مفعول به و منصوب به فتحه.

إِلَّا: حرف استثناء و حصر.

الَّذِينَ: فاعل مرفوع به ضمه.

الْقَوْمِ: صفت الذَّيْنِ، مرفوع به تبعیت.

ضَرَبَ أَخَاكَ الْأَمِيرَ

ضَرَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

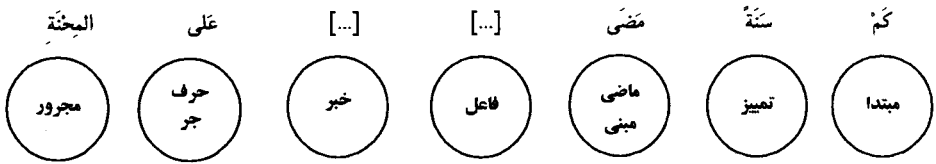
أَخَاكَ: مفعول به منصوب به الف است چون از اسما خمسسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

الْأَمِيرَ: فاعل مرفوع به ضمه.

أَهْلًا

أهلاً: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر: أَتَيْتَ) منصوب به فتحه.





كَمْ: اسم كناية، (استفهامی) مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

سَنَّةٌ: تمییز و منصوب به فتحه.

مَضَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله فعلیه خبر محلاً مرفوع.

عَلَى: حرف جر متعلق به مَضَى.

المِخْنَةُ: مجرور به كسره.

### قواعد

\* كناية اسم غیر متصرفی می باشد که چیز معینی را به صورت غیر صریح بیان می کند. کتایه ها عبارتند از: كَمْ، كَأَيُّ، كَذَا، كَيْتُ، ذَيْتُ، بَضْعُ، فَلَانٌ.

تمامی کتایه ها مبنی بر حرکت یا سکون هستند جز بَضْعُ و فَلَانٌ.

كَمْ خبریه اسمی، صدارت طلب است.

#### كَمْ لَيْرَةٌ صَرَفْتُ

كَمْ: اسم كناية، (خبری) مبنی بر سکون، مفعول به مقدم و محلاً منصوب، مضاف.

لَيْرَةٌ: مضاف الیه مجرور به كسره.

صَرَفْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

#### عِنْدِي كَذَا كَذَا كِتَابًا

عِنْدِي: مفعول فيه ظرف مكان منصوب به فتحه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، متعلق به خبر مقدم

محذوف، ياء: ضمير، مضاف الیه.

كَذَا: اسم كناية، مبنی بر سکون، مبتدا مؤخر محلاً مرفوع.

كَذَا: تأکید كَذَا، مرفوع به تبعیت.

كِتَابًا: تمییز منصوب به فتحه.

#### اسْتَعْرَفْتُ بَضْعَ وَرَقَاتٍ

اسْتَعْرَفْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل، محلاً مرفوع.

بَضْعُ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

وَرَقَاتٍ: مضاف الیه مجرور به كسره.

السَّبَّاحَةُ	بَطَّلَ	عَلَى	الْحَسَنِ	أَبُو	كَانَ
مضاف إليه	خبر كان	عطف بيان	مضاف إليه	اسم كان	ماضی مبني

كان: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبني بر فتحه.

أبو: اسم كان مرفوع به واو چون از اسماء خمسہ است، مضاف.

الحسن: مضاف إليه مجرور به كسره.

على: عطف بيان بر أبو الحسن، مرفوع به تبييت.

بطل: اسم كان منصوب به فتحه، مضاف.

السبَّاحة: مضاف إليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* كنه اسم علم مركبي است از نوع تركيب اضافي به شرط اینکه جزء اول آن - مضاف - از این کلمات باشد: أب، أم، إبن، بنت، أخ، عم، عمّة، خال، خالّة. مقدم یا مؤخر واقع شدن کتا به از اسم علم جایز است.

شاعر	لقب	الشفقتين	القلیظ	أى	الشنقرى
مضاف إليه	خبر	مضاف إليه	خبر مبتدا [...]	حرف تفسير	مبتدا

الشنقرى: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

أى: حرف تفسير.

القلیظ: خبر مبتدای محذوف مرفوع به ضمه، مضاف.

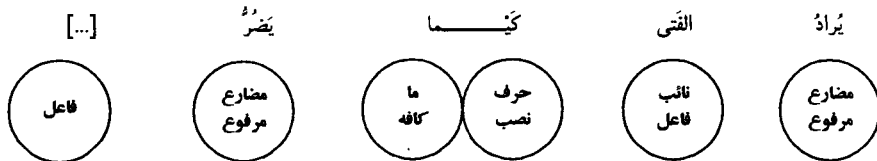
الشفقتين: مضاف إليه مجرور به ياء است چون مثی می باشد.

لقب: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

شاعر: مضاف إليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* لقب، اسم علمى است که صریحاً به مدح یا ذم اشاره دارد. واجب است لقب پس از اسم علم ذکر شود مگر اینکه مشهور تر از علم باشد که در این صورت هر دو شکل جایز است: هارون الرشید... .



یُرَادُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الْقَتَى: نائب فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

كَيْمَا: كَي حرف جر و نصب، ما زائده ی کافه آن را از عمل نصب باز داشته است.

يَضْرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر هو، مصدر مؤول ما يَضْرُ محلاً مجرور.

### قواعد

\* ما زائده یا کافه حرفی است از حروف معانی که ماقبل خود را از انجام عمل اعرابی در مابعد خود باز می دارد حرف کافه یک حرف است و آن ما زائد یا کافه می باشد. این حرف به فعل و حرف متصل می شود (۱) - فعل: طَالَمَا، كَثْرَمَا، قَلَّمَا، قَصْرَمَا، شَدَّ مَا. فعل مکفوف از عمل رفع و طلب فاعل و... بازداشته می شود. (۲) - حروف: إِنَّمَا، كَأَنَّمَا، لَكِنَّمَا، رَبَّمَا، كَيْمَا

#### طَالَمَا أَتَى سَعِيدٌ

طَالَمَا: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما زائده ی کافه فعل را از طلب فاعل بازداشته است.

أَتَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

سَعِيدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

#### رَبَّمَا زَيْدٌ قَادِمٌ

رَبَّمَا: کافه و مکفوفه، عملی ندارد.

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

قَادِمٌ: خبر مرفوع به ضمه.

#### إِنَّمَا الْخِيَانَةُ عَاقِبَتُهَا الْعَارُ

إِنَّمَا: حرف مصدری و نصب که مای زائده ی کافه آن را از عمل نسخ بازداشته است.

الْخِيَانَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عَاقِبَتُهَا: مبتدای دوم مرفوع به ضمه، ها: ضمیر، مضاف الیه.

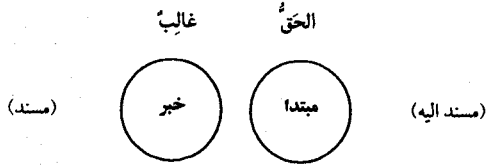
الْعَارُ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه خبر الْخِيَانَةُ محلاً مرفوع.

#### كَأَنَّمَا الْبَيْدَرُ طَالِعٌ

كَأَنَّمَا: حرف نصب که ما زائده ی کافه آن را از عمل نسخ بازداشته است.

الْبَيْدَرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

طَالِعٌ: خبر مرفوع به ضمه.



الْحَقُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

غَالِبٌ: خبر مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* مبتدا اسمی است مرفوع که این صلاحیت را دارد تا جمله با آن شروع شود. اصل این است که مبتدا معرفه و عاری از عوامل لفظی باشد، و به وسیله ی اسناد به خبر بر آن حکم می شود. مبتدا مرفوع به ابتدائیت است و خبر خود را مرفوع می کند. خبر اسمی است مرفوع که در اصل نکره است در واقع حکمی برای مبتداست و مستند می باشد.
- \* مبتدا به دو صورت صریح و مؤول به صریح می باشد و در ابتدای این جملات می آید: (۱) - جمله ابتدائی (۲) - جمله حالیه (۳) - جمله نعتیه (۴) - جمله خبریه (۵) - جمله موصول.

أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ

أَنْ: حرف مصدری و نصب.

تَصُومُوا: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ، علامت نصب آن حذف نون می باشد چون از افعال خمسه است. مصدر مؤول أَنْ تَصُومُوا مبتدا و محلاً مرفوع.

خَيْرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لَكُمْ: لام حرف جر متعلق به خَيْرٌ، كُمْ: ضمیر، محلاً مجرور.

سِرْتٌ و الْقَمَرُ فِي كَيْدِ السَّمَاءِ

سِرْتٌ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

و الْقَمَرُ: واو حالیه، الْقَمَرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فِي: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

كَيْدٍ: مجرور به كسره، مضاف.

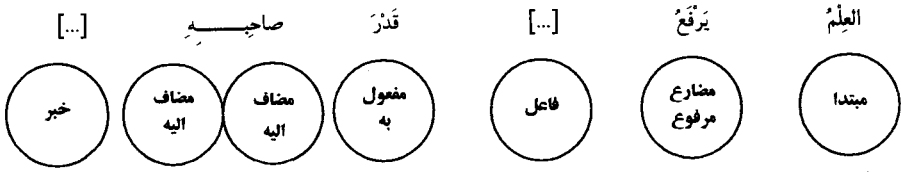
السَّمَاءِ: مضاف الیه مجرور به كسره.

الظُّلْمُ مَرْتَعَةٌ وَخَيْمٌ

الظُّلْمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

مَرْتَعَةٌ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

وَخَيْمٌ: خبر مَرْتَعَةٌ مرفوع به ضمه، جمله ی مَرْتَعَةٌ وَخَيْمٌ خبر الظُّلْمُ و محلاً مرفوع.



العِلْمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يَرْفَعُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هو.

قَدَرُ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

صاحبه: مضاف اليه مجرور به كسره، هاء: ضمير، مضاف اليه.

جمله ی يَرْفَعُ... خبر و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* خبر اسمی است که به وسیله مبتدا مرفوع شده، در اصل نکره بوده و حکمی برای مبتدا است و مسند می باشد.
- \* اصل در خبر این است که نکره باشد چون وصفی برای مبتدا است. گاهی اوقات خبر به صورت معرفه می آید آن هم در صورتی که مبتدا نیز معرفه باشد.
- \* خبر بر سه نوع است. (۱) - مفرد: که یک کلمه یا به منزله یک کلمه می باشد. (۲) - جمله: مانند فعل یا فاعلش و یا مبتدا با خبرش (۳) - شبه جمله: که همان ظرف و مضاف اليه یا جارو مجرور است که متعلق به فعل یا وصف محذوف می باشد.

أَنْتُمْ أَحَدٌ عَشَرَ

أَنْتُمْ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

أَحَدٌ عَشَرَ: اسم عدد مرکب، مبنی بر فتحه، خبر و محلاً مرفوع.

بُنْيَانٌ وَطَنَانٌ

بُنْيَانٌ: مبتدا مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

وَطَنَانٌ: خبر مرفوع به ضمه، نا: ضمیر، مضاف اليه.

الْفَلَّاحُونَ قَادِمُونَ

الْفَلَّاحُونَ: مبتدا مرفوع به واو، چون جمع مذکر سالم است.

قَادِمُونَ: خبر مرفوع به واو، چون جمع مذکر سالم است.

الْفَتَى فِي الْمَدْرَسَةِ

الْفَتَى: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

الْمَدْرَسَةِ: مجرور به كسره.

كُتِبَ

هَدِبَ

[...]

أَخْلَاقِي

[...]

مبتدا

ماضی  
مبنی

فاعل

مفعول  
به

مضاف  
الیه

خبر

كُتِبَ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هَدِبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستر هو.

أَخْلَاقِي: مفعول به منصوب به فتحه تقدیری بر روی قاف به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

### قواعد

\* اصل در مبتدا آن است که معرفه باشد تا بدینوسیله زمانی که از آن خبر داده می شود مفید فائده باشد. چنانچه نکره نیز مفید فائده باشد در این صورت ابتدای به آن جایز است. ابتدای به نکره زمانی مفید فائده است که خاص یا عام باشد. نکره به این شیوه ها خاص می شود: (۱) - با وصف (۲) - اضافه (۳) - عمل در مابعد خود (۴) - تصغیر. نکره به این روش ها عام می گردد: (۱) - اگر تمام افراد مد نظر باشند (۲) - بعد از استفهام یا نفی قرار گیرد (۳) - اگر بعد از ظرف یا مجرور به حرف قرار گیرد (۴) - اگر دعا باشد (۵) - چنانچه پس از ادا فحاشیه قرار گیرد (۶) - اگر بعد از لولا قرار گیرد. (۷) - اگر به وسیله آن قصد داشته باشیم انواع مختلف چیزی را ذکر کنیم (۸) - اگر چیزی بر آن عطف شود که ابتدای به آن صحیح است.

رَغْبَةً فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ

رَغْبَةً: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به رَغْبَةً.

الْخَيْرِ: مجرور به کسره.

خَيْرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

هَلْ أَخَذَ فِي الدَّارِ

هَلْ: حرف استفهام.

أَخَذَ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

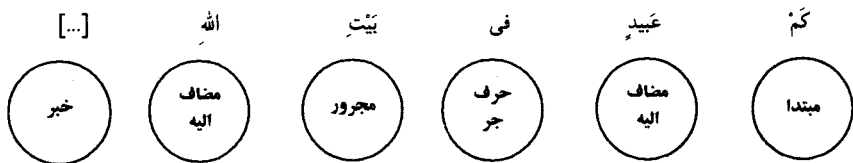
الدَّارِ: مجرور به کسره.

لَوْلَا اضْطِيارٌ لَهَلْكَنا

لَوْلَا: حرف امتناع وجود که معنای شرط را در بر دارد.

اضْطِيارٌ: مبتدا مرفوع به ضمه، خیرش واجب الحذف است.

لَهَلْكَنا: لام حرف جواب، هَلْكَنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع.



كَمْ: اسم کنایه، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع، مضاف.

عَبِيدٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

بَيْتٍ: مجرور به کسره، مضاف.

الله: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

\* اصل در مبتدا آن است که مقدم باشد چون محکوم علیه است و اصل در خبر این است که مؤخر باشد چون محکوم به است. رعایت این ترتیب در چند مورد واجب است: (۱) - اگر مبتدا صدارت طلب باشد مثل: ما تعجیبه، کم خبریه، اسماء شرط و استفهام (۲) - اگر مضاف به اسماء شرط یا استفهام باشد (۳) - اگر مقرون یا شبیه به اسماء صدارت طلب باشد. (۴) - چنانچه مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن یکسان باشند (۵) - چنانچه خبر، محصور به إنا و إنما بوده یا جمله طلبی باشد و یا فعلی باشد که رافع ضمیر مبتدا است.

### غَلَامٌ مِنْ فِی الدَّارِ

غَلَامٌ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

مِنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مضاف الیه محلاً مجرور.

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

الدَّارِ: مجرور به کسره.

### أخوك سَنَدِي

أخوك: مبتدا مرفوع به واو می باشد چون از اسماء خمسه است، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

سَنَدِي: خبر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

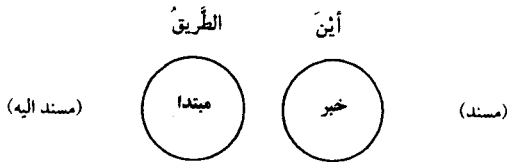
### ما الكَسْلَانُ إِنَّا خَابِرٌ

ما: حرف نفی.

الكَسْلَانُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

إِنَّا: حرف استثناء و حصر.

خَابِرٌ: خبر مرفوع به ضمه.



أَيْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، خبر مقدم و محلاً مرفوع.

الطَّرِيقُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

### قواعد

\* اصل این است که خبر مؤخر باشد چون محکوم به است و مبتدا مقدم باشد چون محکوم علیه است. اما گاهی اوقات شرایطی پیش می آید که باید از دو اصل مذکور عدول کرد. مواردی که تقدیم خبر بر مبتدا لازم است عبارتند از (۱) - اگر خبر، ظرف یا جار و مجرور و مبتدا نکره باشد و یا اینکه خبر، اسم استفهام باشد. (۲) - اگر مبتدا محصور به **إِلَّا** و **إِنَّمَا** باشد و یا در مبتدا ضمیری باشد که آن ضمیر به خبر باز گردد. (۳) - هرگاه تأخیر خبر در فهم معنا خللی ایجاد کند (۴) - چنانچه خبر، اسم اشاره مکان باشد. (۵) - در صورتی که مبتدا مشکلی از **أَنْ** و صله اش باشد.

(۶) - چنانچه مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن یکسان باشند و قرینه ای وجود داشته باشد که منظور را بیان کند.

**إِنَّمَا عَادِلُ اللَّهِ**

إِنَّمَا: حرف مصدری و نصب که ما زائده ی کافه آن را از عمل نسخ باز داشته.

عَادِلُ: خبر مقدم مرفوع به ضمه.

اللَّهُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

**بَنُو أُبَيَاتِنَا بَنُونَا**

بَنُو: خبر مقدم مرفوع به ضمه تقدیری بر روی واو به سبب نقل، مضاف.

أُبَيَاتِنَا: مضاف الیه مجرور به کسره، نا: ضمیر، مضاف الیه.

بَنُونَا: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی واو به سبب نقل، نا: ضمیر، مضاف الیه.

**عِنْدِي أَنْتَكَ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ**

عِنْدِي: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل اعرابی به حرکت مناسبت، متعلق به خبر

مقدم محذوف، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

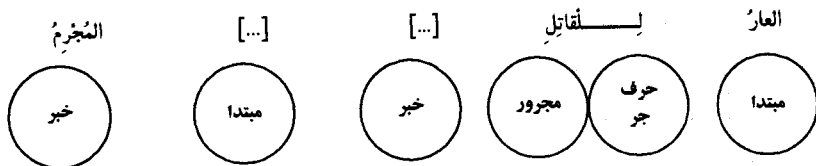
أَنْتَكَ: أَنْ حرف شبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم أَنْ و محلاً منصوب.

جمله أَنْتَكَ أَشْعَرُ... مبتدا مؤخر و محلاً مرفوع.

أَشْعَرُ: خبر أَنْ مرفوع به ضمه، مضاف.

الشُّعْرَاءِ: مضاف الیه مجرور به کسره.





العارُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

للقائِل: لام حرف جر متعلّق به خبر محذوف، القائل: مجرور به كسره.

المُجْرَم: خبر برای مبتدای محذوف (به تقدیر هو) مرفوع به ضمه.

### قواعد

\* مبتدا به دو صورت حذف می شود:

- ۱- به طور جوازی: (۱)- اگر قرینه ای در کلام باشد که بر مشخص بودن مبتدا دلالت کند (۲)- اگر قرینه ای به حذف آن دلالت کند
- ۲- به طور وجوبی: (۱)- اگر جواب قسم جانشین آن شده باشد. (۲)- هنگامی که خبرش مصدری از لفظ مبتدا باشد. (۳)- بعد از لاسیما در صورتی که مستثنایی به آن مرفوع باشد (۴)- در باب نم و بش (۵)- هرگاه خبر مبتدا، نعت مقطوع از متبوعش باشد چه بر مدح دلالت کند و چه بر ذم.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ

مَنْ: اسم شرط جازم، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

عَمِلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فعل شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

صَالِحًا: مفعول به منصوب به فتحه.

فَلِنَفْسِهِ: فاء حرف جزاء، لام: حرف جر متعلّق به مبتدای محذوف (به تقدیر عَمَلُهُ) نفسه: مجرور به كسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه، جمله اسمیه از مبتدای محذوف و خبر، جواب شرط محلاً مجزوم، جمله شرط و جواب خبر مَن و محلاً مرفوع.

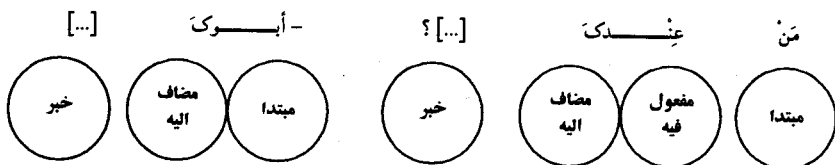
أَكْرَمِ الْعُلَمَاءِ وَلَا سَيِّمًا زَيْدٌ

أَكْرَمِ: فعل امر، مبنی بر سکون که به سبب رفع التقاء ساکتین كسره به جای آن آمده و فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

الْعُلَمَاءِ: مفعول به منصوب به فتحه.

وَلَا سَيِّمًا: واو حالیه، لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع، سَيِّمًا: سى اسم لا منصوب به فتحه است چون مضاف می باشد، ما: اسم موصول، مبنی بر سکون، مضاف الیه محلاً مجرور.

زَيْدٌ: خبر مبتدای محذوف (به تقدیر هو)، مرفوع به ضمه، جمله اسمیه حال و محلاً منصوب.



مَنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

عَنْدَكَ: مفعول فيه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به خبر محذوف (به تقدیر موجود) کاف: ضمیر، مضاف الیه.

أَيْبُوكَ: مبتدا مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه، خبر برای مبتدای محذوف (به تقدیر عندی).

### قواعد

\* خبر به دو صورت حذف می شود:

- ۱- به طور جوازی: (۱) - چنانچه قرینه ای به حذف آن دلالت کند (۲) - اگر بعد از آن فجائیه یا در جواب استفهام قرار گیرد.
- ۲- به طور وجوبی: (۱) - جواب قسم صریح (۲) - جواب لولا چنانچه خبر بر وجود مطلق دلالت داشته باشد (۳) - ظرف و جار و مجرور اگر متعلق به وجود مطلق باشند. (۴) - عامل صفتی که مسبوق به نفی یا استفهام باشد (۵) - عطف اسمی بر مبتدا با واو مصاحبت (۶) - حالی که صلاحیت خبر بودن را نداشته باشد.

كُلُّ إِنْسَانٍ وَفِعْلُهُ ...

كُلُّ: مبتدا مرفوع به ضمه است چون مضاف می باشد.

إِنْسَانٍ: مضاف الیه مجرور به كسر.

وَفِعْلُهُ: واو حرف عطف، فِعْلُهُ: معطوف به كُلُّ، مرفوع به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه، خبری مبتدا محذوف می باشد. (به تقدیر مقترنان).

خَرَجْتُ فَإِذَا الْعَدُوُّ ...

خَرَجْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

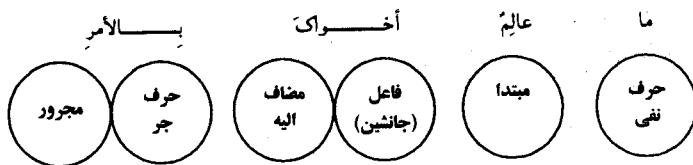
فَإِذَا: فاء حرف ابتداء، إِذَا: حرف مفاجأة.

الْعَدُوُّ: مبتدا مرفوع به ضمه، خبر آن محذوف است. (به تقدیر کامن)

الْأَمِيرُ عِنْدَكَ ...

الْأَمِيرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عِنْدَكَ: مفعول فيه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به خبر محذوف، کاف: ضمیر، مضاف الیه.



ما: حرف نفی.

عالم: مبتدا مرفوع به ضمه.

أخوأك: فاعل اسم فاعل عالم، جانشین خبر مرفوع به الف چون مثنی می باشد. کاف: ضمیر، مضاف الیه.

بالأمر: باء حرف جر متعلق به عالم، الأمر: مجرور به کسره.

### قواعد

\* هرگاه صفت پس از نفی یا استفهام قرار گیرد و در اسم ظاهر یا ضمیر متصل عمل کند اعرابش وابسته به این است که با مابعد خود مطابقت دارد یا خیر (۱) - چنانچه صفت مفرد، و مابعدش مثنی یا جمع باشد مبتدا بودن آن حتمی است و ما بعدش فاعل سد مسد (جانشین) خبر می باشد. (۲) - هرگاه صفت با مابعد خود در مفرد بودن مطابقت داشته باشد مبتدا می باشد و مابعدش فاعل مرفوع سد و مسد خبر است یا اینکه صفت خبر مقدم و مابعد آن مبتدای مؤخر محسوب می گردد (۳) - اگر صفت با ما بعد خود با مثنی یا جمع بودن مطابقت داشت خبر مقدم است و ما بعدش مبتدای مؤخر می باشد.

إِنَّمَا قَائِمٌ غَيْبِيكَ

إنما: حرف مصدری و نصب که ما زائده ی کافه آن را از عمل نسخ بازداشته است.

قائم: مبتدا مرفوع به ضمه.

غیبیدگ: فاعل اسم فاعل قائم، جانشین خبر مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

هَلْ قَادِمٌ الْغَائِبُ

هل: حرف استفهام.

قادم: مبتدا مرفوع به ضمه. (یا خبر مقدم مرفوع به ضمه)

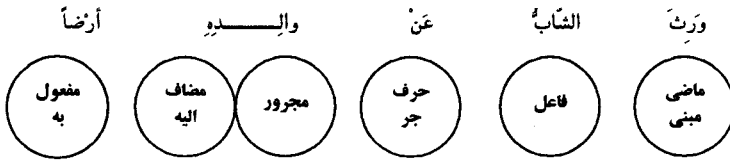
الغائب: فاعل اسم فاعل قادم، جانشین خبر مرفوع به ضمه. (یا مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه)

مَا خَالِدُونَ الْأَخْيَاءُ

ما: حرف نفی.

خالدون: خبر مقدم مرفوع به واو می باشد چون جمع مذکر سالم است.

الأخياء: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.



وَرِثَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

الشَّابُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَنْ: حرف جر متعلق به وَرِثَ.

وَالِدِهِ: مجرور به كسره، هاء: ضمير، مضاف اليه.

أَرْضاً: مفعول به منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* حرف جر متعلق به فعل یا یکی از مشتقات فعل می باشد زیرا اسم مجرور را به آن مرتبط می سازد. متعلق یا ذکر می شود و یا در تقدیر می باشد. (۱) - حرف جر متعلق به معنای فعل یا اسم مؤول به شبه فعل نیز می تواند باشد. (۲) - متعلق به دو صورت قابل حذف می باشد. ۱- هرگاه قرینه ای بر آن دلالت کند حذفش جایز و هرگاه متعلق ۲- دلالت بر وجود مطلق داشته باشد حذف آن لازم است. (۳) - چنانچه حرف جر، زائد یا شبیه به زائد باشد نیازی به متعلق ندارد.
- \* حکم ظرف و متعلق آن همچون حکم حرف جر می باشد.

رَيْدٌ لَيْثٌ فِي كُلِّ مَوْقِعَةٍ

رَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

لَيْثٌ: خبر مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به لَيْثٌ. (به تأویل شجاع)

كُلُّ: مجرور به كسره، مضاف.

مَوْقِعَةٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

رَأَيْتُ الَّذِي عَلَى السَّطْحِ

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الَّذِي: اسم موصول، مبني بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب.

عَلَى: حرف جر متعلق به خبر برای جمله اسمیه محذوف. (به تقدیر هو موجود)

السَّطْحِ: مجرور به كسره.

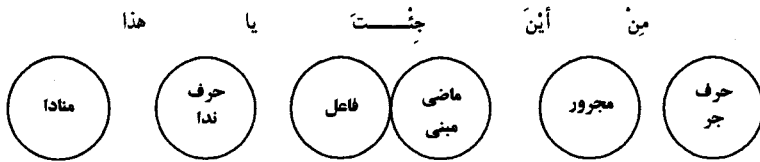
تَوَجَّهَ الصَّيَّادُ شَرْقاً

تَوَجَّهَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

الصَّيَّادُ: فاعل مرفوع به ضمه.

شَرْقاً: مفعول فيه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به تَوَجَّهَ.





مِنْ: حرف جر متعلق به جِئْتَ.

أَيْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، محلاً مجرور.

جِئْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.

يَا: حرف نداء.

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، محلاً منصوب.

### قواعد

- \* مواردی که محلی از اعراب دارند عبارتند از: (۱) - تمامی انواع اسم مبنی، جز اسم فعل که محلی از اعراب ندارد (۲) - فعل ماضی، فعل امر، فعل مضارع هرگاه به نون تأکید یا نون جمع مؤنث سالم متصل شود (۳) - جملات: خبر، حال، مفعول به، مضاف الیه برای ظرف زمان یا مکان، تابع مفرد، تابع جمله ای که محلی از اعراب دارد، جواب شرط جازم مقترن به فاء یا إِذَا فجائیه.

### لَعَلَّكَ تَرَفَّقَنَ بِي

لَعَلَّكَ: لَعْلَ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف؛ ضمیر، اسم لَعْلَ محلاً منصوب.

تَرَفَّقَنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ، جمله فعلیه خبر لَعْلَ و محلاً مرفوع.

بِي: بَاء حرف جر متعلق به تَرَفَّقَنَ، یاء؛ ضمیر، محلاً مجرور.

### إِنَّ السَّبِيلَ كَأَنَّتْ ضَائِقَةً بِي

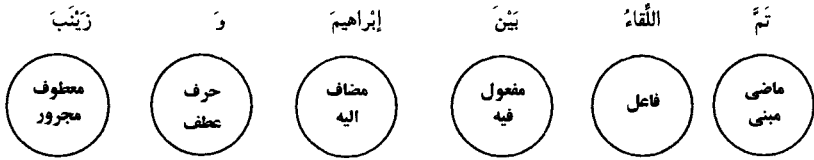
إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

السَّبِيلَ: اسم إِنَّ منصوب به فتحه.

كَأَنَّتْ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هی محلاً مرفوع، تاء؛ حرف تأنیث.

ضَائِقَةً: خبر كَأَنَّتْ منصوب به فتحه، جمله: كَأَنَّتْ ضَائِقَةً خبر إِنَّ و محلاً مرفوع.

بِي: بَاء حرف جر متعلق به ضَائِقَةً، هاء؛ ضمیر، محلاً مجرور.



تَمَّ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الْقَاءِ: فاعل مرفوع به ضمه.

بَيْنَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به الْقَاءِ، مضاف.

إِبْرَاهِيمَ: مضاف اليه مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

وَ زَيْبًا: واو حرف عطف، زَيْبًا: معطوف به إِبْرَاهِيمَ، مجرور به تبعیت، غیر منصرف.

### قواعد

- \* مذکر با کلمه هذا مورد اشاره قرار می گیرد، و بر دو نوع می باشد (۱)- حقیقی که بر انسان یا حیوان نر دلالت می کند. (۲)- مجازی که بیانگر اسماء اشیایی می باشد که از قاعده اصطلاح پیروی می کنند.
- \* می توان مؤنث را با کلمه هذه مورد اشاره قرار داد، و بر دو نوع است. (۱)- حقیقی که بر انسان یا حیوان ماده دلالت می کند. (۲)- مجازی که بیانگر اسماء اشیایی می باشد که از قاعده اصطلاح پیروی می کنند و بر سه قسم است. (۱)- مؤنث لفظی: کلمه ی مذکری است که دارای علامت تأنیث می باشد. (۲)- مؤنث معنوی: مؤنثی است که علامت تأنیث ندارد (۳)- مؤنث لفظی و معنوی: مؤنثی که دارای علامت تأنیث می باشد.

### سَلَكَ حَمْرَةً تَهْجًا خَاصًّا

سَلَكَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

حَمْرَةً: فاعل مرفوع به ضمه است و چون غیر منصرف می باشد تنوین نیبذیرفته.

تَهْجًا: مفعول به منصوب به فتحه.

خَاصًّا: صفت تَهْجًا، منصوب به تبعیت.

### صَنَعَ نُوْحُ السَّقِيَّةَ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ

صَنَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

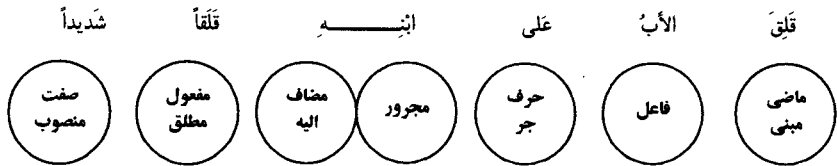
نُوْحُ: فاعل مرفوع به ضمه.

السَّقِيَّةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

لِكُلِّ: لام حرف جر متعلق به صَنَعَ، كُلُّ: مجرور به کسره، مضاف.

مُؤْمِنٍ: مضاف اليه مجرور به کسره.

وَ مُؤْمِنَةٍ: واو حرف عطف، مُؤْمِنَةٍ: معطوف به مُؤْمِنٍ، مجرور به تبعیت.



قَلِقَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

الْأَبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَلَى: حرف جر متعلق به قَلِقَ.

اِثْنَيْهِ: مجرور به كسره، هاء؛ ضمير، مضاف اليه.

قَلْباً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

شَدِيداً: صفت قَلْباً، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* مصدر مجرد یا اصلی بیانگر امری معنوی و محض می باشد که هیچ ارتباطی به زمان و مکان ندارد و تمام حروف اصلی و زائدی که فعل ماضی آن داشته را داراست، بدون اینکه ميم زائدی آغاز و به ياء مشدد زائدی که بعد از آن تاء تانیث مدوری قرار دارد ختم شود.
- \* مصدر مجرد بر دو قسم است. (۱)- ثلاثی که دارای پانزده وزن قیاسی و سی و شش وزن سماعی می باشد. (۲)- رباعی که دو وزن سماعی دارد.

### الزَّرَاعَةُ حَرْفَةٌ لِاسْتِثْمَارِ النَّبَاتَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ

الزَّرَاعَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

حَرْفَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لِاسْتِثْمَارِ: لام حرف جر متعلق به حَرْفَةٌ، اسْتِثْمَارِ: مجرور به كسره، مضاف.

النَّبَاتَاتِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

وَ الْحَيَوَانَاتِ: واو حرف عطف، الْحَيَوَانَاتِ: معطوف به النَّبَاتَاتِ، مجرور به تبعیت.

### تَتَجَلَّى عَظْمَةُ الْخَالِقِ فِي مَخْلُوقَاتِهِ

تَتَجَلَّى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

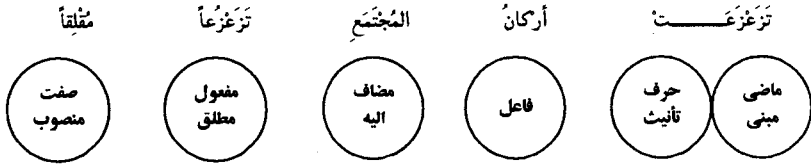
عَظْمَةُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الْخَالِقِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

فِي: حرف جر متعلق به تَتَجَلَّى.

مَخْلُوقَاتِهِ: مجرور به كسره، هاء؛ ضمير، مضاف اليه.





تَزَعْرَعَتْ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحة، تاء: حرف تأنيث.

أَرْكَانُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

المُجْتَمَع: مضاف اليه مجرور به كسره.

تَزَعْرَعَا: مفعول مطلق منصوب به فتحة.

مُفْلَقًا: صفت تَزَعْرَعَا، منصوب به تبعيت.

### قواعد

\* مصدر مزید از فعل ماضی مزید معلوم اشتقاق می شود و بر دو قسم است:

(۱) - مصدر مزید از فعل ثلاثی، مانند: اسْتَقْعَلَ اسْتَقْعَالًا (۲) - مصدر مزید از فعل رباعی، مانند: تَفَعَّلَ تَفَعُّلاً

\* مصدر فعل مجهول همچون مصدر فعل معلوم ساخته می شود: فُوعِلَ مَفَاعَلَةٌ وَ فِعَالًا

### عَرَقَتْ الْبِلَادُ تَقْدَمًا حَضَارِيًّا

عَرَقَتْ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحة، تاء: حرف تأنيث.

الْبِلَادُ: فاعل مرفوع به ضمه.

تَقْدَمًا: مفعول به منصوب به فتحة.

حَضَارِيًّا: صفت تَقْدَمًا، منصوب به تبعيت.

### تَوَصَّلْنَا إِلَى تَسْوِيَةِ تَرْضَى الْقَرِيْقَيْنِ

تَوَصَّلْنَا: فعل ماضى معلوم، مبني بر سكون به سبب وصل شدن به ضمير نا، فاعل و محلاً مرفوع.

إِلَى: حرف جر متعلق به تَوَصَّلْنَا.

تَسْوِيَةٍ: مجرور به كسره.

تَرْضَى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقديرى بر روى ياء به سبب نقل، فاعل آن ضمير مستتر هـ.

الْقَرِيْقَيْنِ: مفعول به منصوب به ياء مى باشد چون مثنى است. جمله فعلية صفت تَسْوِيَةٍ محلاً مجرور.

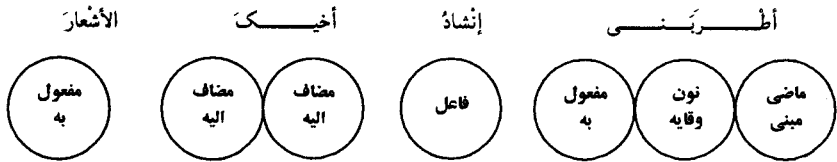
### سُجِنَ صَاحِبُ امْتِيَازِ الْجَرِيْدَةِ

سُجِنَ: فعل ماضى مجهول، مبني بر فتحة.

صَاحِبُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

امْتِيَازِ: مضاف اليه مجرور به كسره، مضاف.

الْجَرِيْدَةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.



أطرَبني: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

إنشادُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

أخیک: مضاف الیه لفظاً مجرور به یاء چون از اسماء خمسہ می باشد، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

الأشعار: مفعول به برای مصدر إنشادُ منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* مصدر مانند فعل خود عمل می کند لذا فاعل را به سبب اضافه شدن مجرور و مفعول به را منصوب می گرداند (۱) - اگر مصدر از فعل لازم باشد به اضافه شدن به فاعلش اکتفا می کند و چنانچه مصدر از فعل متعدی باشد به فاعل خود اضافه می شود و مفعول به را منصوب می کند. (۲) - اگر فعل به واسطه حرف، متعدی شود مصدر نیز به واسطه حرف، متعدی می گردد.
- \* اگر تانی که دلالت بر مره دارد و از ساختار اصلی مصدر نیست، به مصدر بیوندد عمل مصدر را باطل می کند.

### سَرَّني إنشادُ الأشعارِ أخوكَ

سَرَّني: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

إنشادُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الأشعار: مضاف الیه مجرور به کسره، و با توجه به موقعیتش در جمله مفعول به می باشد.

أخوكَ: فاعل مصدر إنشادُ، مرفوع به واو چون از اسماء خمسہ می باشد. کاف: ضمیر، مضاف الیه.

### أعجبتني رَحْمَتُكَ الغلامَ

أعجبتني: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر مفعول به و محلاً منصوب.

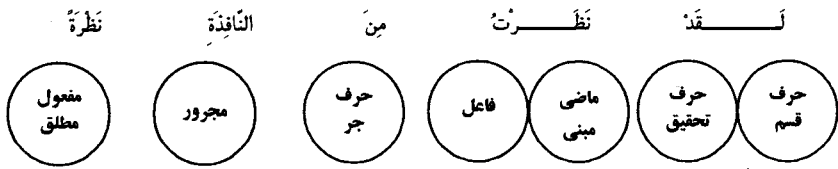
رَحْمَتُكَ: فاعل مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، محلاً مجرور لفظاً مضاف الیه و با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.

الغلام: مفعول به، مصدر رَحْمَتُكَ، منصوب به فتحه.

### ضرباً زَيْدًا

ضرباً: مفعول مطلق برای فعل محذوف منصوب به فتحه.

زَيْدًا: مفعول به برای مصدر ضرباً منصوب به فتحه.



لَقَدْ: لام حرف قسم، قَدْ: حرف تحقیق.

نَظَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مِنْ: حرف جر متعلق به نَظَرْتُ.

النَّافِذَةُ: مجرور به کسره.

نَظْرَةٌ: مفعول مطلق منصوب به فتحه (اسم مرة)

### قواعد

\* اسم مرة، به مصدری اطلاق می شود که بر ووع فعل برای یک مرتبه دلالت کند. (۱) - اسم مرة از فعل ثلاثی و بر وزن فَعْلَةٌ ساخته می شود. چنانچه مصدر بر وزن فِعْلَةٌ یا فَعْلَةٌ باشد تغییر آن به صیغه ی فَعْلَةٌ لازم است. (۲) - در غیر ثلاثی اسم مرة بر وزن مصدر فطش و با افزودن تاء تأنیت ساخته می شود: فَعَلَّ تَفْعِلَةٌ (۳) - چنانچه مصدر در اصل خود دارای تاء تأنیت باشد باید لفظی دیگر به این اسم افزود یا قرینه ای باشد که بر مرة دلالت کند: فاعَلَّ مُفَاعَلَةٌ وَاحِدَةٌ.

رُبُّ أَكَلَةٍ مَنَعَتْ أَكَلَاتٍ

رُبُّ: حرف جر شبیه به زائد.

أَكَلَةٌ: لفظاً مجرور به کسره، مبتدا و محلاً مرفوع (اسم مرة)

مَنَعَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیت، فاعل آن ضمیر مستتر هی، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

أَكَلَاتٍ: مفعول به منصوب به کسره است چون جمع مؤنث سالم است.

كَانَتْ مُجَادِلَةٌ لَمْ تَتَوَقَّفْ

كَانَتْ: فعل ماضی تام معلوم (به معنای حصلت)، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیت.

مُجَادِلَةٌ: فاعل مرفوع به ضمه (اسم مرة)

لَمْ: حرف نفی جازم.

تَتَوَقَّفْ: فعل مضارع، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن سکون، فاعلش ضمیر مستتر هی.

جمله فعلیه صفت و محلاً مرفوع.



كان: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبني بر فتحه، اسم آن ضمير مستتر هو و محلاً مرفوع.

كریماً: خبر كان منصوب به فتحه.

جَزِيلاً: خبر دوم كان منصوب به فتحه، مضاف.

العطاء: مضاف اليه مجرور به كسره (اسم مصدر برای فعل أعطى)

### قواعد

- \* اسم مصدر بر معنای مصدر دلالت می کند و از حروف فعلش چیزی لفظاً یا تقدیراً کم شده است بدون اینکه حرفی دیگر را جایگزین آن کند.
- \* واضح ترین اسماء مصدر، آنهایی هستند که بیانگر معنایی مجرد می باشند، اما فعلی از لفظ خود ندارند مانند: القَهْرَى.
- \* اسم مصدر بر دو نوع است (۱) - علم، که عملی نحوی ندارد (۲) - غیر علم، که عامل بودنش به همان شرایطی بستگی دارد که مصدر به وسیله ی آن عمل می کند. اما کاربردش کم است.

### الجَيْشُ مَشَى الْقَهْرَى أَيْ رُجوعاً

الجَيْشُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

مَشَى: فعل ماضی، مبني بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمير مستتر هو، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

القَهْرَى: نائب مفعول مطلق منصوب به فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر (اسم مصدر)

أَيْ: حرف تفسیر.

رُجوعاً: بدل از القَهْرَى، منصوب به تبعیت.

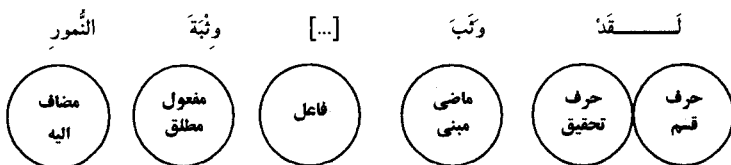
### إِنْتَهَتْ الْحَرْبُ وَ سَادَ السَّلَامُ

إِنْتَهَتْ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه تقدیری بر روی الف محذوف به سبب تعذر، تاء: حرف تأنيث.

الْحَرْبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ سَادَ: واو حرف عطف، سادَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه.

السَّلَامُ: فاعل مرفوع به ضمه (اسم مصدر)



لَقَدْ: لام حرف قسم، قَدْ: حرف تحقیق.

وَتَّبِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

وِثْبَةٌ: مفعول مطلق منصوب به فتحه، مضاف (اسم نوع)

النُّمُورِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

- \* اسم نوع، مصدری است که بیانگر شکل، کیفیت و نوع فعل می باشد (۱) - این اسم در فعل ثلاثی بر وزن فِعْلَةٌ ساخته می شود با افزودن لفظی دیگر که بیانگر نوع آن باشد و یا با آوردن قرینه ای دیگر که به نوع آن یا هدف وصف مصدر به وسیله آن رهنمون شود. اگر مصدر بر وزن فِعْلَةٌ یا فُعْلَةٌ باشد تغییر آن را به صیغه فِعْلَةٌ لازم می گردد. (۲) - در غیر ثلاثی به شکل اسم مرّة با اضافه نمودن لفظی که دلالت بر وصف دارد، ساخته می شود. (۳) - چنانچه مصدر در اصل خود دارای تاء تأنیت باشد باید لفظی دیگر به این اسم افزود یا قرینه ای باشد که بر نوع دلالت کند.
- \* فائده مصدر نوع این است که با کمترین کلمات و کوتاهترین لفظ بیانگر دو شیء با هم می باشد.

عِزَّةَ النَّفْسِ تَرْفَعُ عَنِ الدُّنْيَا

عِزَّةٌ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف (اسم نوع)

النَّفْسِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

تَرْفَعُ: خبر مرفوع به ضمه .

عَنِ: حرف جر متعلق به تَرْفَعُ.

الدُّنْيَا: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

إِنْعَامَهُ اللهُ تَمَلُّاَ النَّفْسِ انْشِرَاحاً

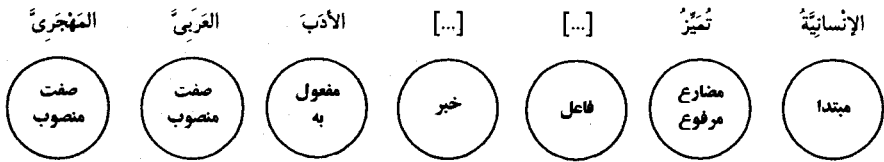
إِنْعَامَةٌ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف (اسم نوع)

الله: مضاف الیه مجرور به کسره.

تَمَلُّاَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

النَّفْسِ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

انْشِرَاحاً: مفعول به دوم منصوب به فتحه.



الإِنْسَانِيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه (مصدر صناعي)

تُمَيِّزُ: فعل مضارع، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هي، جملة ي فعلية خبر ومحلّاً مرفوع.

الأَدَبِ: مفعول به منصوب به فتحه.

القَرَبِيَّ: صفت برای الأَدَبِ، منصوب به تبعه.

المُهَجَّرِيَّ: صفت دوم برای الأَدَبِ، منصوب به تبعه.

### قواعد

\* مصدر صناعی، لفظی است که به اسم منسوبی که ملحق به تاء تانیث مدور است تبدیل شده و پس از این افزودن، اسمی شده که بیانگر معنایی مجرد است که قبلاً این معنا را در ذهن تداعی نمی کرد. مصدر صناعی اسمی است جامد، مؤول به مشتق که تعلق شبه جمله به آن صحیح می باشد.

مصدر صناعی از: اسم فاعل، اسم مفعول، افعال التفضیل، اسم جامد، اسم علم، مصدر، مصدر میمی یا چیزهای دیگری که طبق تحقیق و بررسی شناخته می شوند ساخته می شود.

\* در علم شیمی و علوم دیگر نیز نیاز شدیدی به مصدر صناعی می باشد.

### التَّقْدِيمِيَّةُ تَحَرَّرُ فِي الآرَاءِ السِّيَاسِيَّةِ وَ الإِجْتِمَاعِيَّةِ

التَّقْدِيمِيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه (مصدر صناعی)

تَحَرَّرُ: خبر مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به تَحَرَّرُ.

الآرَاءِ: مجرور به كسره.

السِّيَاسِيَّةِ: صفت الآرَاءِ، مجرور به تبعه.

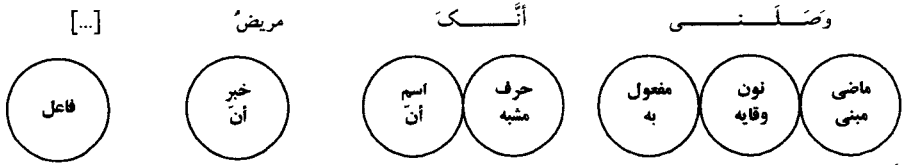
وَ الإِجْتِمَاعِيَّةِ: واو حرف عطف، الإِجْتِمَاعِيَّةِ معطوف بر السِّيَاسِيَّةِ، مجرور به تبعه.

### الْجَاهِلِيَّةُ تُحَكِّمُ الوَثِيَّةَ

الْجَاهِلِيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه (مصدر صناعی)

تُحَكِّمُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هي، جملة ي فعلية خبر ومحلّاً مرفوع.

الوَثِيَّةَ: مفعول به منصوب به فتحه (مصدر صناعی)



وَصَلَّنِي: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 اَنَّكَ: اَنَّ حرف مصدری مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم اَنَّ و محلاً منصوب.  
 مَرِيضٌ: خبر اَنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول اَنَّكَ مَرِيضٌ، فاعل وَصَلَّنِي محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* مصدر مؤول، مصدری معنوی است که محل فعلی از لفظ خود که پس از حرف مصدری واقع شده است را اشغال می کند.  
 حروف مصدری شش حرفند: همزه ی تسویه، اَنَّ، اَنَّ، لِكَيْ، لَوْ، مَا.
- \* حکمهای کلی (۱) - حروف مصدری با ما بعد خود در یک قالب قرار می گیرند تا مصدر مؤول را بوجود آورند (۲) - مصدر مؤول در حالات مختلف اعرابی رفع، نصب و جر اعراب مصدر صریح را می پذیرد همچنین اعراب مفردات را می گیرد نه جملات (۳) - حروف مصدری، موصولات حرفی نیز نامیده می شوند چون حرفی هستند که بین کلام ارتباط ایجاد می کنند و جمله ای که پس از این حروف قرار گیرد محلی از اعراب ندارد چون همان طور که جمله ی پس از اسم موصول صله آن است و محلی از اعراب ندارد این جملات نیز صله موصول حرفی می باشند (۴) - حروف مصدری فقط بر فعل متصرف داخل می شوند چون فعل جامد از خود مصدری ندارد تا فعل به همراه حرف مصدری به تأویل آن درآید.

سَوَاءٌ عَلَيَّ أَدْرَسْتَ أَمْ لَمْ تَدْرُسْ

سَوَاءٌ: خبر مقدم مرفوع به ضمه.

عَلَيَّ: علي حرف جر متعلق به سَوَاءٌ، یاء ضمیر محلاً مجرور.

أَدْرَسْتَ: همزه حرف مصدری، دَرَسْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

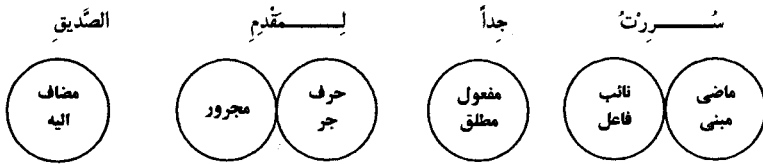
مصدر مؤول أَدْرَسْتَ مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

أَمْ: حرف عطف.

لَمْ: حرف نفی جازم.

تَدْرُسْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر اَنْت محلاً مرفوع، مصدر مؤول أَمْ لَمْ تَدْرُسْ معطوف به

مصدر اول، مرفوع به تبعیت.



سُرْرَتِ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: نائب فاعل و محلاً مرفوع.  
 جِدَاً: نائب مفعول مطلق منصوب به فتحه.  
 لِـمَقْدِمِ: لام حرف جر متعلق به سُرْرَتِ، مَقْدِمِ: مجرور به کسره، مضاف (مصدر میمی)  
 الصَّدِيقِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### قواعد

\* مصدر میمی با میم زائد آغاز می شود، از نظر معنا هیچ فرقی با مصدر غیر میمی ندارد فقط تأکید و قدرت دلالتش بیشتر است.  
 (۱) - مصدر از فعل ثلاثی غالباً بر وزن مَفْعَل ساخته می شود، اما اگر صحیح اللام و محذوف الفاء در مضارع باشد بر وزن: مَفْعِل ساخته می شود. در بعضی مواقع تاء تأیید نیز به آن اضافه می شود: مَفْعَلَةٌ (۲) - در غیر ثلاثی بر وزن مضارع مجهول ساخته می شود: مَفْعَل، مَفْعَل، مَفْعَل، مَفْعَل - در نحو مانند مصدر خود عمل می کند و طبق محل خود اعراب می پذیرد. همیشه مفرد مذکر می باشد. و همچنین در آخرش یاء زائد شدیدی وجود ندارد و تاء تأیید فقط به صورت سماعی در مصدر میمی به کار می رود.

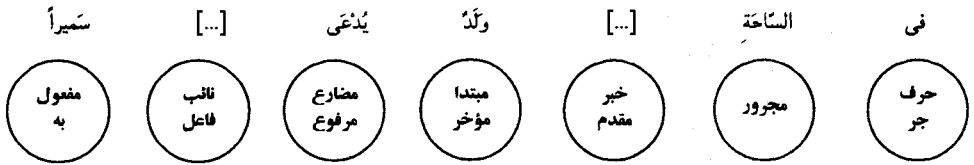
### حَضَرَ قَبْلَ الْمَوْعِدِ بِعَشْرِ دَقَائِقَ

حَضَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.  
 قَبْلَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به حَضَرَ، مضاف.  
 الْمَوْعِدِ: مضاف الیه مجرور به کسره (مصدر میمی)  
 بِعَشْرِ: باء حرف جر متعلق به صفت محذوف الْمَوْعِدِ، عَشْرِ: مجرور به کسره، مضاف.  
 دَقَائِقَ: مضاف الیه مجرور به فتحه می باشد چون غیر منصرف است.

### لِكُلِّ مُوَاطِنٍ حُرِّيَّةُ الْمُعْتَقِدِ

لِكُلِّ: لام حرف جر متعلق به خیر مقدم محذوف، كُلِّ: مجرور به کسره، مضاف.  
 مُوَاطِنٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.  
 حُرِّيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.  
 الْمُعْتَقِدِ: مضاف الیه مجرور به کسره (مصدر میمی)





فی: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.

السَّاعَةِ: مجرور به کسره.

وَلَدٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

يُدْعَى: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو.

سَمِيراً: مفعول به منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* معرفه اسمی است که بیانگر شیء معینی می باشد. اسمهای معرفه عبارتند از: (۱) - اسماء معرب: اسم علم، معرفه به الف و لام، مضاف به معرفه (۲) - اسم های مبنی: ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، و نکره مقصوده در بحث ندا (۳) - اسم نکره با پذیرفتن الف و لام تعریف یا مضاف شدن به اسم معرفه، تبدیل به اسم معرفه می گردد.
- \* نکره اسمی است که بیانگر شیء غیر معینی می باشد. (۱) - نکره شیهه اسم جنس می باشد که بر افراد زیادی که در نوع با هم مشترکند دلالت دارد. (۲) - اسم جنس در صورتی معرفه می شود که زیاده ای لفظی یا معنوی به آن افزوده گردد و معنای مدلول خود را در امری که شیوع ندارد متمرکز کند و به شیء حسی یا معنوی شناخته شده و متفاوت اشاره داشته باشد.

### عَادَ مُهَاجِرٌ إِلَى قَرْيَةٍ

عَادَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

مُهَاجِرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

إِلَى: حرف جر متعلق به عَادَ.

قَرْيَةٍ: مجرور به کسره.

### يَا تَلْمِيذُ هَذَا الْعِلْمُ لَكَ

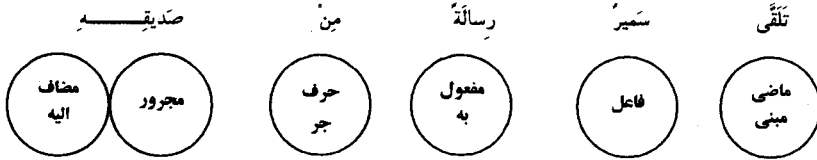
يَا: حرف نداء.

تَلْمِيذُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

هَذَا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

الْعِلْمُ: بدل از هَذَا، مرفوع به ضمه.

لَكَ: لام حرف جر متعلق به خبر محذوف، کاف: ضمیر مضاف الیه



تَلَّقَى: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحة تقديري بر روى الف به سبب تعذر.

سَمِيرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

رِسَالَةٌ: مفعول به منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلق به تَلَّقَى.

صَدِيقِيْهِ: مجرور به كسره، هاء: ضمير، مضاف اليه.

### قواعد

- \* مفعول به اسمی است منصوب که فعل فاعل بر او واقع می شود و هشت عامل دارد: فعل، مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشابه، صیغه مبالغه، افعال التمجیب، اسم فعل.
- \* انواع مفعول به عبارتند از: (۱) - ظاهر، صریح و معرب، (۲) - ظاهر، صریح و مبني (۳) - ضمير منفصل صریح (۴) - ضمير متصل صریح (۵) - مؤول به صریح.

### دَرَسَ التَّلْمِيذُ هَذِهِ التَّقْصِيْدَةَ

دَرَسَ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحه.

التَّلْمِيذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

هَذِهِ: اسم اشاره، مبني بر كسره، مفعول به و محلاً منصوب.

التَّقْصِيْدَةَ: بدل از هَذِهِ، منصوب به تبعيت.

### إِيَّاهُ نَطَلْبُ

إِيَّاهُ: ضمير منفصل، مبني بر ضمه، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.

نَطَلْبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر وجوبى نَحْنُ.

### أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلْبٌ شَدِيدٌ

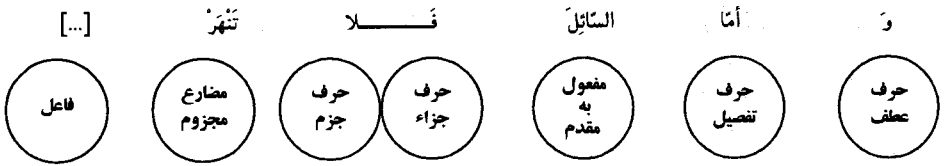
أَصَابَهُ: فعل ماضى معلوم، مبني بر فتحه، هاء: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.

مِنْ: حرف جر متعلق به أَصَابَهُ.

ذَلِكَ: اسم اشاره، مبني بر فتحه، محلاً مجرور.

قَلْبٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

شَدِيدٌ: صفت قَلْبٌ، مرفوع به تبعيت.



وَ أَمَّا: واو حرف عطف، أَمَّا: حرف شرط غیر جازم و حرف تفصیل.

السَّائِلِ: مفعول به مقدم منصوب به فتحه.

فَـ: فاء جزاء، لا: حرف نهی جازم.

تَنْهَرُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

### قواعد

- \* اصل در مفعول به آن است که بعد از فاعل قرار گیرد و این تأخیر(تأخیر مفعول به از فاعل) تا زمانی است که هیچگونه اخلال لفظی یا معنوی در کلام ایجاد نکند چون در صورت اخلال مقدم شدن مفعول واجب است. اما چنانچه خللی به وجود نیاید تقدیم و تأخیر آن امری جوازی است.
- \* لام جاره زانده که برای تأکید به کار برده می شود می تواند بر مفعول به داخل شود، این لام را « لام تقویت » می نامند.
- \* شایسته است مفعول به در جمله ذکر شود چرا که برای کامل شدن معنا به آن نیاز است، ولی گاهی اوقات حذف می شود. (۱) - چنانچه قرینه ای به طور جواز یا وجوب بر آن دلالت کند. (۲) - هرگاه شناخته شده باشد. (۳) - هرگاه برای طلب اختصار جمله باشد.

أَفَدْتُ وَأَفَادَتِي الصَّدِيقُ (أَيُّ أَفَدْتُهُ)

أَفَدْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر: ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

وَأَفَادَتِي: واو: حرف عطف، أَفَادَتِي: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء ضمیر مفعول به و محلاً منصوب.

الصَّدِيقُ: فاعل مرفوع به ضمه

لِزَيْدٍ رَأَيْتُ

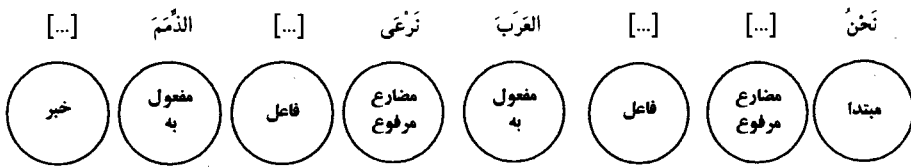
لِزَيْدٍ: لام: حرف جر زائد برای تأکید، زَيْدٍ: لفظاً مجرور به کسره، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

رَضَعَ الطُّفْلُ (أَيُّ أُمَّه)

رَضَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الطُّفْلُ: فاعل مرفوع به ضمه.



نَحْنُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمّه، مبتدا محلاً مرفوع.

الْقَرَبَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر اُخْص) منصوب به فتحه، جمله فعلیه اُخْص الْقَرَبَ حال و محلاً منصوب.

نَرَعَى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمّه تقدیری بر روی الف به سبب تعدل، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

الذَّمَمَ: مفعول به منصوب به فتحه، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* اختصاص عبارت است از صادر کردن حکم بر ضمیر متکلم یا مخاطبی که بعد از آن اسم ظاهر معرفه ای در معنای آن بیاید و اختصاص دادن این حکم به آنها است.
- \* اسم ظاهر مخصوص نامیده می شود و مفعول به برای فعل محذوف به تقدیر اُخْص می باشد.
- \* هدف از اسلوب اختصاص عبارت است از: (۱) - فخر (۲) - تواضع (۳) - توضیح بیشتر.

أَنْتُمْ بَنِي حَاتِمٍ أَصْحَابُ الْكَرَمِ

أَنْتُمْ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

بَنِي: مفعول به فعل محذوف (به تقدیر اُخْص) منصوب به یاء چون ملحق به جمع مذكر سالم می باشد، مضاف.

حَاتِمٍ: مضاف الیه مجرور به کسره. جمله اُخْصَ بَنِي حَاتِمٍ، حال و محلاً منصوب.

أَصْحَابُ: خبر مرفوع به ضمّه، مضاف.

الْكَرَمِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أَنَا خَالِدًا حَطَّطْتُ أَصْنَامَ الْجَاهِلِيَّةِ

أَنَا: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

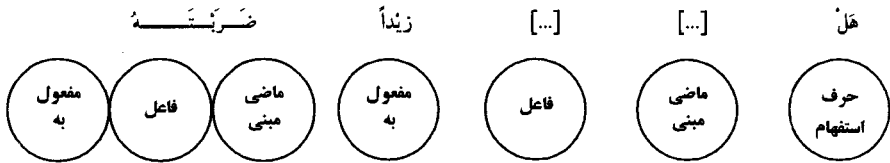
خَالِدًا: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر اُخْص) منصوب به فتحه جمله، اُخْصَ خَالِدًا حال و محلاً منصوب.

حَطَّطْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

أَصْنَامَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الْجَاهِلِيَّةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



هَلْ: حرف استفهام.

زَيْدًا: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر ضَرْبَتِ) منصوب به فتحه.

ضَرْبَتَهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

### قواعد

- \* در اشتغال اسم مقدم می شود و فعلی که عامل در ضمیر عائد به آن اسم مقدم یا اسم مضاف به ضمیر اسم مقدم می باشد مؤخر قرار می گیرد.
- \* اسلوب اشتغال سه بخش را در بر دارد. (۱) - مشتغل: فعلی است که محذوف و ظاهری را متوجه اسم مفرد و ضمیر عائد به این اسم می گرداند. (۲) - مشغول عنه: که همان معمول اول اسمی است که قبل از فعل ظاهر قرار می گیرد و مفعول به فعل محذوف می باشد. (۳) - مشغول به: معمول دوم یا همان ضمیر عائد به اسم مفرد می باشد که مفعول به برای فعلی که ذکر شده است می باشد.

إِنَّ الْعِلْمَ خَدَمْتُهُ تَفَعَّلَ

إِنَّ: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

الْعِلْمُ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر خَدَمْتُ) منصوب به فتحه، فعل محذوف محلاً مجزوم، فعل شرط.

خَدَمْتُهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

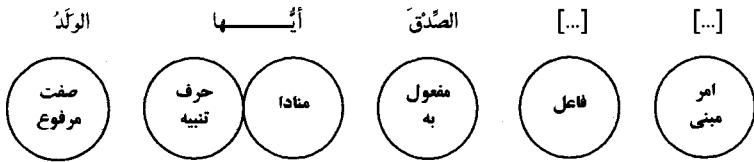
تَفَعَّلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، محلاً مجزوم، جواب شرط، فاعل آن ضمیر مستتر هو، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اللَّهُمَّ أَمْرُنَا يَسْرُهُ

اللَّهُمَّ: الله منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، میم: حرفی است که به جای حرف ندای محذوف آمده است.

أَمْرُنَا: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر يَسْرُ) منصوب به فتحه، نا: ضمیر، مضاف الیه.

يَسْرُهُ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.



الصَّدَقَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر الزم)، منصوب به فتحه.  
 أَيْهَا: أی: منادا، مبنی بر ضمه، محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.  
 الوکد: صفت برای أی و تابع آن، لفظاً مرفوع بوده و محلاً منصوب می باشد.

### قواعد

- \* افعال عبارتست از آگاه ساختن مخاطب نسبت به امر پسندیده ای تا آن را انجام دهد.
- \* اسلوب افعال از سه قسمت تشکیل می شود. (۱) - مَغْرَى: متکلمی که قصد آگاه سازی دارد. (۲) - مَغْرَى: کسی که آگاه سازی متوجه اوست (۳) - مَغْرَى به: امر پسندیده.
- \* مَغْرَى به منصوب به فعل مَقْدَرُ الزَّمْ می باشد که (۱) - در هنگام عطف یا تکرار واجب الاضمار است (۲) - در غیر عطف و تکرار اضمارش جایز است.

### التَّجْدَةُ النَّجْدَةَ يَا ذَوِي الشَّهَامَةِ

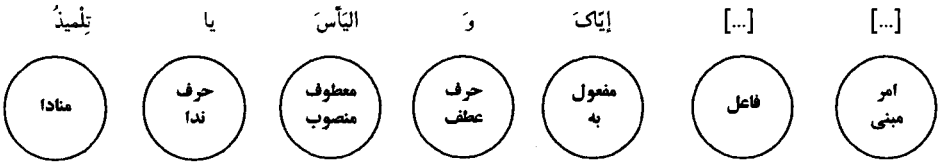
التَّجْدَةُ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر الزم) منصوب به فتحه.  
 التَّجْدَةُ: تأکید التَّجْدَةُ، منصوب به تبعیت.  
 یا: حرف نداء.  
 ذَوِي: منادا منصوب به یاء چون ملحق به جمع مذکر سالم است، مضاف.  
 الشَّهَامَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

### العَدْلَ وَالْإِنصَافَ أَيُّهَا الْقَضَاءُ

العَدْلَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر الزم) منصوب به فتحه.  
 وَالْإِنصَافَ: واو حرف عطف، الْإِنصَافَ: معطوف به العَدْلَ، منصوب به تبعیت.  
 أَيُّهَا: أی منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.  
 الْقَضَاءُ: صفت أی و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب می باشد.

### مَنْ أَنْتَ زَيْدًا

مَنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.  
 أَنْتَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، خبر و محلاً مرفوع.  
 زَيْدًا: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر تذکر)، منصوب به فتحه.



إِيَّاكَ: ضمير منفصل، مبني بر فتحه، مفعول به و محلاً منصوب برای فعل محذوف (به تقدیر احذر)  
وَ الْيَاسَ: واو حرف عطف، الْيَاسَ: معطوف به إِيَّاكَ، منصوب به فتحه.  
یا: حرف نداء.

تَلْمِيزٌ: منادا مبني بر ضمه محلاً منصوب.

### قواعد

- \* تحذیر عبارتست از آگاه کردن مخاطب از امری ناپسند تا از آن دوری کند.
- \* اسلوب تحذیر از سه قسمت تشکیل می شود. (۱) - مُحَذَّرٌ: متکلمی که قصد آگاه کردن مخاطب را دارد. (۲) - مُحَذَّرٌ: کسی که آگاه سازی متوجه اوست. (۳) - مُحَذَّرٌ مِنْهُ: عمل ناپسند
- \* تحذیر یا به لفظ ایاک و فروع آن است یا به غیر آن. اگر محذرمه تکرار شود یا معطوف علیه قرار گیرد رفع اسم مکرر و معطوف جایز است به تقدیر اینکه مبتدا و یا خبر محذوف می باشد.

لَا تَصْنَحِبْ أَخَا الْجَهْلِ إِيَّاكَ وَ إِيَّاهُ

لا: حرف نهی جازم.

تَصْنَحِبْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

أخا: مفعول به منصوب به الف چون از اسماء خمسہ می باشد، مضاف.

الْجَهْلُ: مضاف الیه مجرور به کسره.

إِيَّاكَ: ضمیر منفصل، مبني بر فتحه، مفعول به و محلاً منصوب برای فعل محذوف (به تقدیر احذر)

وَ إِيَّاهُ: واو حرف عطف، إِيَّاهُ: معطوف به إِيَّاكَ، مبني بر ضمه مفعول به و محلاً منصوب.

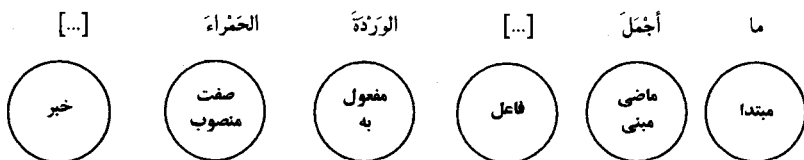
الْأَسَدُ

الْأَسَدُ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر احذر)، منصوب به فتحه.

الْأَسَدُ الْأَسَدُ

الْأَسَدُ: خبر برای مبتدای محذوف (به تقدیر هو) مرفوع به ضمه.

الْأَسَدُ: تأکید الْأَسَدُ، مرفوع به تبتیت.



ما: اسم تعجب، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

أَجْمَلٌ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، فاعلش بر خلاف اصل و قاعده ضمیر مستتر وجوبی هو می باشد.

الْوَرْدَةُ: مفعول به منصوب به فتحه.

الخُمْرَاءُ: صفت برای الوردَة، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* تعجب دو صیغه دارد: ما أَفْعَلُهُ أَفْعَلٌ بِه که هر دو جامدند و همیشه به صورت مفرد به کار می روند. فعل تعجب از همان چیزی ساخته می شود که أَفْعَلُ التفضیل از آن ساخته می شد. گاهی مواقع وزن: فَعْلٌ نیز برای تعجب به کار می رود.
- \* شروط متعجب منه آن است که (۱) - یا باید معرفه باشد و چنانچه بدون آن معنا واضح باشد حذف آن جایز است. (۲) - و یا نکره مختصه باشد.

### أَكْرِمُ بِهَا أَرْضًا

أَكْرِمُ: فعل امر جامد، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر وجوبی أَنْتَ.

بِهَا: باء حرف جر متعلق به أَكْرِمُ، ها: ضمیر، محلاً مجرور.

أَرْضًا: تمیز منصوب به فتحه.

### جَهَلٌ يَعْمُرُو

جَهَلٌ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه.

يَعْمُرُو: باء حرف جر زائد، عَمُرُو: لفظاً مجرور به کسره، فاعل و محلاً مرفوع.

### ما كَانَ أَحْسَنَ الْعِلْمِ

ما: اسم تعجب، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

أَحْسَنَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، فاعل ضمیر مستتر هو وجوبی بر خلاف اصل، جمله أَحْسَنَ خَيْرَ كَانٍ و محلاً منصوب.

الْعِلْمِ: مفعول به منصوب به فتحه.

جمله كَانِ أَحْسَنَ خَيْرٍ و محلاً مرفوع.





تَبَهَّتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع (مفعول به آن محذوف است)  
 وَ تَصَحَّتْ: واو حرف عطف، تَصَحَّتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 سَعِيداً: مفعول به برای فعل تَصَحَّتْ منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* در تنازع دو عامل به یک معمول روی می آورند به این صورت که معمول بعد از عامل اول حذف می شود و بعد از عامل دوم آشکار می گردد. (۱) - تسلط دو عامل بر یک معمول جایز نیست بلکه واجب است یکی از دو عامل برای عمل در اسم ظاهر اختیار شود و دیگری از عمل اهمال گردد. (۲) - هرگاه معمول بر دو عامل مقدم شود و یا میان آنها قرار گیرد طبق بهترین نظر، تنازع نخواهد بود. (۳) - تنازع بین دو فعل تعجب واقع می شود هر چند که غیر متصرف باشند.

ما أَحْبَبْتُ وَ عَاشَرْتُ إِلَّا إِيَّكَ

ما: حرف نفی.

أَحْبَبْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 وَ عَاشَرْتُ: واو حرف عطف، عَاشَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 إِلَّا: حرف استثناء و حصر.  
 إِيَّكَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مفعول به محلاً منصوب برای فعل عَاشَرْتُ.

زَيْدًا أَضَفْتُ وَ أَكْرَمْتُ

زَيْدًا: مفعول به مقدم برای فعل أَضَفْتُ، منصوب به فتحه (تنازع نیست)  
 أَضَفْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 وَ أَكْرَمْتُ: واو حرف عطف، أَكْرَمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



زُرْتُكَ: فعل ماضی معلوم، مبني بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع، کاف؛ ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب یوم؛ مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به زُرْتُكَ، مضاف. الأخد: مضاف اليه مجرور به کسره. صباحاً: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به زُرْتُكَ.

### قواعد

\* مفعول فيه، ظرفی است که پس از فعل برای مشخص نمودن زمان یا مکان فعل به کار می رود. ظرف بودن خواستار این مشخصات می باشد: (۱) - اسم بودن: ظرف نمی تواند فعل یا حرف باشد. (۲) - معنای زمان یا مکان داشتن: چیزی که بر زمان یا مکانی دلالت نداشته باشد به عنوان ظرف به کار نمی رود. (۳) - اسمی که بر زمان یا مکان دلالت دارد باید با فعلی مرتبط باشد. (۴) - منصوب یا مبني و محلاً منصوب باشد. بنابراین می توان به این نتیجه دست یافت که ظرف عبارتست از مفعول فيه که زمان یا مکانی را که فعل در آن واقع شده را مشخص می نماید.

حَلَقَتِ الطَّائِرَةُ فَوْقَ الْمَدِينَةِ وَ تَحْتَ الْغُيُومِ

حَلَقَتِ: فعل ماضی معلوم، مبني بر فتحه، تاء؛ حرف تأنيث.

الطَّائِرَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

فَوْقَ: مفعول فيه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به حَلَقَتِ، مضاف.

الْمَدِينَةَ: مضاف اليه مجرور به کسره.

و تَحْتَ: واو؛ حرف عطف، تَحْتَ: معطوف به فَوْقَ، منصوب به تبعیت، مضاف.

الْغُيُومِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

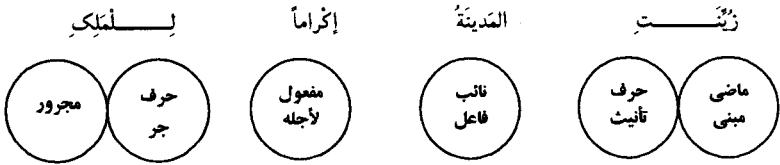
اسْتِرَاحَةُ الْمُحَارِبِ طَالَتْ أُسْبُوعاً

اسْتِرَاحَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

الْمُحَارِبِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

طَالَتْ: فعل ماضی، مبني بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هي، تاء؛ حرف تأنيث جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

أُسْبُوعاً: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به طَالَتْ.



رُئِيتَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تانیث.

المَدِينَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

اِكْرَامًا: مفعول لأجله منصوب به فتحه.

لِلْمَلِكِ: لام حرف جر متعلق به اِكْرَامًا، الْمَلِكِ: مجرور به کسره.

### قواعد

- \* مفعول لأجله مصدری است که بیانگر دلیل وقوع فعل می باشد. مفعول لأجله در پاسخ به این سوال می آید: چرا فاعل آن کار را انجام داد؟
- \* برای اینکه نصب مفعول لأجله صحیح باشد واجب است این امور در آن لحاظ شود: (۱) - مصدر باشد (۲) - نکره باشد (۳) - مصدر قلبی باشد (۴) - با عامل خود در زمان و فاعل شریک باشد (۵) - در لفظ با عامل خود متفاوت باشد.
- \* احکام مختلف: (۱) - مقدم شدن مفعول لأجله بر عاملش جایز می باشد (۲) - چنانچه قرینه ای بر عامل آن دلالت کند می توان عامل را حذف نمود (۳) - نمی تواند متعدد باشد (۴) - عطف و بدل جایز می باشد.

مَارَسَتْ الطَّبَّ حَيًّا بِشِفَاءِ الرِّضَى رَغْبَةً فِي سَلَامَتِهِمْ

مَارَسَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الطَّبَّ: مفعول به منصوب به فتحه.

حَيًّا: مفعول لأجله منصوب به فتحه.

بِشِفَاءِ: باء حرف جر متعلق به حَيًّا، شِفَاءِ: مجرور به کسره، مضاف.

الرِّضَى: مضاف الیه مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

رَغْبَةً: بدل از حَيًّا، منصوب به تبعیت.

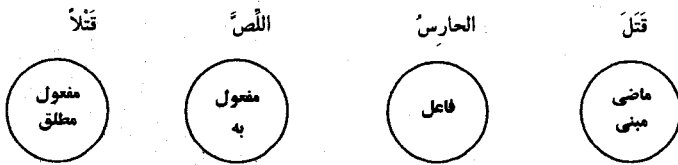
فِي: حرف جر متعلق به رَغْبَةً.

سَلَامَتِهِمْ: مجرور به کسره، هم: ضمیر، مضاف الیه.

[ لِمَاذَا ابْتَعَدْتَ عَنِ الرِّضَى؟ ] تَجَنَّبًا لِلْعُدْوَى

تَجَنَّبًا: مفعول لأجله برای فعل محذوف منصوب به فتحه.

لِلْعُدْوَى: لام حرف جر متعلق به تَجَنَّبًا، الْعُدْوَى: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.



قَتَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الْحَارِسُ: مرفوع به ضمه.  
 اللَّصَّ: مفعول به منصوب به فتحه.  
 قَتَلَ: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

### قواعد

\* مفعول مطلق مصدری است منصوب که بعد از فعلی که مصدر از لفظ خود برای تأکید یا بیان نوع و یا عدد آن عنوان می شود.  
 (۱) - عامل مفعول مطلق بر سه نوع است: فعل متصرف تام، وصفی که بر حدیثی دلالت کند. مصدری که از نظر لفظ و معنا مانند مفعول مطلق باشد (۲) - موارد ذیل جانشین مفعول مطلق نیابت می شوند: مترادف در معنای آن، نوع مصدر، اسم مصدر، عدد مصدر، وقت مصدر، صفت مصدر، کل و بعض که به مصدر اضافه شده اند، اسم اشاره، ضمیر که به مصدر باز گردد، وسیله ی مخصوص فعل، ما و ای که معنای استفهام دارند، ما، ای و مَهْمَا که معنای شرط دارند.

### رَأَيْتَكَ [مُجْتَهِدًا] اجْتِهَادًا

رَأَيْتَكَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 اجْتِهَادًا: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

### أَكَلْتُ كَثِيرًا

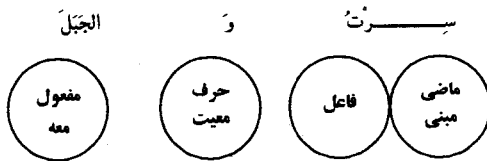
أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 كَثِيرًا: نائب مفعول مطلق منصوب به فتحه.

### ذَقَّ النَّاقُوسُ ذَقَّتَيْنِ

ذَقَّ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 النَّاقُوسُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 ذَقَّتَيْنِ: مفعول مطلق منصوب به یاء می باشد چون مثنی است.

### سُبْحَانَ اللَّهِ

سُبْحَانَ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، منصوب به فتحه، مضاف.  
 اللَّهُ: مضاف الیه مجرور به کسره.



سِـرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.  
وَالْجَيْلِ: واو معیت، الْجَيْلِ: مفعول معه منصوب به فتحه.

### قواعد

- \* مفعول معه اسمی است منصوب که پس از فعل یا شبه فعل برای تأکید مصاحبت آن به وسیله ی واو معیت ذکر می گردد. شرط مفعول معه آن است که فضله ای باشد که قبل از آن جمله ای قرار گرفته باشد و همچنین باید واو، مختص معیت باشد به گونه ای که عطف با آن صحیح نباشد.
- \* احکام مفعول معه (۱)- به وسیله فعل یا شبه فعلی که پیش از آن آمده منصوب میگردد نه به وسیله ی واو معیت چرا که واو واسطه ای برای رسیدن معنای فعل به آن می باشد (۲)- به هیچ وجه نمی تواند بر عامل خود مقدم گردد و همچنین نمی تواند بین فعل و اسمی که همراه آن است قرار گیرد (۳)- نباید چیزی بین مفعول معه و واو معیت فاصله بیاندازد (۴)- چنانچه پس از آن چیزی آمد که نیازمند مطابقت بود تنها باید اسمی که قبل از واو آمده را مدنظر قرار داد.

### الرَّجُلُ سَائِرٌ وَالْحَدَائِقُ

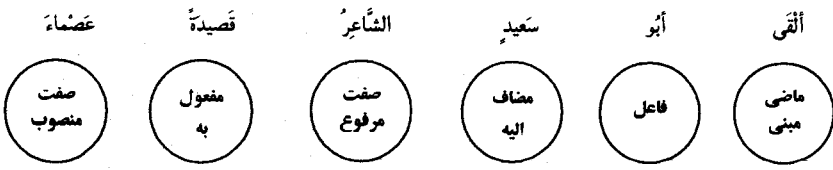
الرَّجُلُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
سَائِرٌ: خبر مرفوع به ضمه.  
وَالْحَدَائِقُ: واو معیت، الْحَدَائِقُ: مفعول معه برای اسم فاعل سَائِرٌ منصوب به فتحه.

### مَشَيْتُ وَالصَّدِيقُ [ وَالصَّدِيقُ ]

مَشَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.  
وَالصَّدِيقُ: واو معیت، الصَّدِيقُ: مفعول معه منصوب به فتحه.  
(وَالصَّدِيقُ: واو، حرف عطف، الصَّدِيقُ: معطوف به ضمیر ت، مرفوع به ضمه)  
(عطف کردن جایز است اما منصوب کردن در اولویت قرار دارد)

### رُوَيْدَكَ وَالغَاضِبِ

رُوَيْدَكَ: اسم فعل امر به معنای تَمَهَّلْ، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.  
وَالغَاضِبِ: واو معیت، الغَاضِبِ: مفعول معه منصوب به فتحه.



أَلْفَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحة ی تقدیری بر روی الف به سبب تعدر.

أَبُو: فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسة می باشد، مضاف.

سَعِيدٌ: مضاف إلیه و مجرور به کسره.

الشَّاعِرُ: بدل از أَبُو سَعِيدٍ، مرفوع به تبعیت.

قَصِيدَةٌ: مفعول به و منصوب به فتحة.

عَصْمَاءُ: صفت برای قَصِيدَةٌ، منصوب به تبعیت، به سبب اینکه غیر منصرف می باشد تنوین نگرفته است.

### قواعد

- \* اسم موصوف کلمه ای است که به واسطه ی آن شخص، حیوان، شیء یا معنایی نامگذاری می شود. صفت کلمه ای است که حال موصوف را شرح می دهد. (۱) - اسم های موصوف عبارتند از: اسم علم، اسم جنس، اسم آله، مصدر، اسم مکان، اسم زمان (۲) - صفت ها عبارتند از: اسم جامدی که دلالت بر معنای مشتق کند، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، فعل التفضیل، صیغه مبالغه. بعضی از مصدر های ثلاثی غیر میمی.
- \* مطابقت صفت با موصوف در مفرد، مثنی و یا جمع بودن و مذکر و مؤنث بودن و فروعشان واجب است. چنانچه صفت مصدر باشد لازم است که مذکر و مفرد باشد که البته ممکن است در بعضی موارد جمع نیز به کار رود.

تَحَدَّثْتُ مَعَ رِجَالِ بَيْتَةٍ (أَوْ بَيْتَاتٍ)

تَحَدَّثْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء؛ فاعل و محلاً مرفوع.

مَعَ: مفعول فیہ ظرف زمان منصوب به فتحة، متعلق به تَحَدَّثْتُ، مضاف.

رِجَالٍ: مضاف إلیه و مجرور به کسره.

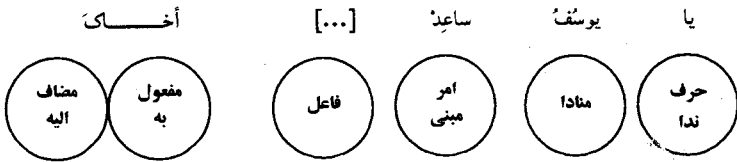
بَيْتَةٍ: صفت رِجَالٍ، مجرور به تبعیت.

كَانَ قَائِدًا أَسَدًا (أَي شَجَاعًا)

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحة، اسمش ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

قَائِدًا: خبر كَانَ منصوب به فتحة.

أَسَدًا: صفت قَائِدًا، منصوب به تبعیت.



یا: حرف ندا.

یوسف: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

ساعِد: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

أخاک: مفعول به منصوب به الف چون از اسماء خمسہ می باشد کاف: ضمیر، مضاف الیه.

### قواعد

\* ندا عبارتست از جلب کردن توجه مخاطب نسبت به درخواست و آگاه ساختنش برای شنیدن آنچه که متکلم مد نظر دارد.

(۱) - حروف ندا هشت حرفند: همزه، آ، آی، آی، آیا، هیا، وا، یا. که هر یک از اینها جانشین فعل ندا: «أنادی»

می شوند. (۲) - عبارت ندا جمله ای فعلیه تلقی میشود و منادا به عنوان مفعول به، منصوب لفظاً و محلاً برای فعل واجب الحذف

می باشد. (۳) - منادا بر سه نوع است: مفرد، مضاف و شبه مضاف.

#### هيا سامع الصَّوتِ أَجِبْ

هیا: حرف ندا.

سامع: منادا منصوب به فتحه، مضاف.

الصَّوتِ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

أجِبْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

#### أيا حسناً وجهه اقرب

ایا: حرف ندا.

حَسَنًا: منادا منصوب به فتحه.

وَجْهَهُ: فاعل حَسَنًا مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

اقْتَرِبْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

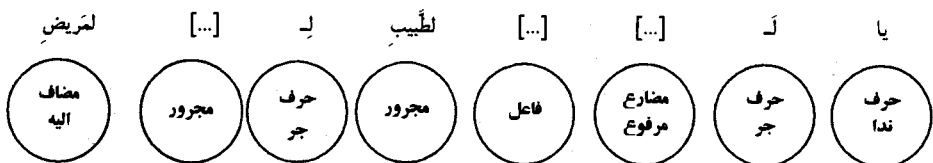
#### أيتها اللّاعيون المتمرّنون انصروا

أيتها: آی منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، هاء: حرف تنبيه.

اللّاعيون: صفت آی و تابع آن، چون جمع مذکر سالم است لفظاً مرفوع به واو بوده و محلاً منصوب می باشد.

المتمرّنون: صفت دوم آی و تابع آن، چون جمع مذکر سالم است لفظاً مرفوع به واو بوده و محلاً منصوب قرار می باشد.

انصروا: فعل امر، مبنی به حذف نون چون ملحق به افعال خمسہ می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.



یا: حرف ندا.

لَطِيْبٍ: لام حرف جر زائد، الطَّيِّب: مجرور به کسره ی لفظی محلاً منصوب به عنوان مفعول به برای فعل استغاثه ی محذوف.

لِلْمَرِيضِ: لام حرف جر متعلق به فعل استغاثه ی محذوف، المَرِيضِ: مجرور به کسره (در اصل به این صورت بوده است: لِإِعَانَةِ الْمَرِيضِ، إِعَانَةٌ: مجرور والمَرِيضِ: مضاف اليه)

### قواعد

- \* استغاثه، منادا قرار دادن شخصی است که از او درخواست می شود تا فردی را از یک حادثه ی سخت نجات دهد یا او را برای دفع حادثه، قبل از وقوعش یاری کند.
- \* هدف اصلی اسلوب استغاثه در صورتی محقق می شود که ارکان سه گانه ی آن فراهم گردد. (۱)- حرف نداء یا، که حذف آن جایز نیست(۲)- مستغاثی که از او کمک و یاری خواسته می شود و حذفش جایز نیست (۳)- مستغاث له که به سبب آن کمک طلبیده می شود یا به منظور یاری کردن آن و یا به منظور فائق آمدن بر آن. حذف مستغاث له جایز است.
- \* احکام مشترک: هر یک از مستغاث و مستغاث له به واسطه ی لام جاره مجرور می گردند. این لام در مستغاث مفتوح می باشد چرا که پس از حرف ندا و در محل ضمیری قرار گرفته که لام جر همراهش مفتوح می شود و در مستغاث له مکسور است زیرا لام تحذیف می باشد.

### يَا قَوْمًا لِلْمُظْلَمِينَ

یا: حرف ندا.

قَوْمًا: منادا مبنی بر ضمه ی تقدیری که مشغول بودن محل اعراب به فتحه ی عارضی متناسب با الف مانع از ظهور حرکت شده، الف: زائد است و برای تأکید به کار رفته است.

لِلْمُظْلَمِينَ: لام حرف جر متعلق به فعل نداء محذوف، المَظْلَمِينَ: مجرور به یاء می باشد چون جمع مذکر سالم است.

### يَا لِلْأَحْرَارِ مِنَ الْخَادِعِينَ

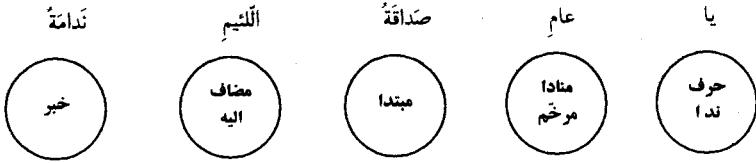
یا: حرف ندا.

لِلْأَحْرَارِ: لام حرف جر زائد، الأحرار: لفظاً مجرور به کسره، مفعول به محلاً منصوب برای فعل استغاثه محذوف.

مِنَ: حرف جر متعلق به استغاثه محذوف.

الْخَادِعِينَ: مجرور به یاء زیرا جمع مذکر سالم است.





یا: حرف ندا.

عام: منادا مبنی بر ضمه ی حرفی که به سبب ترخیم حذف شده محلاً منصوب (اصلش: عامرُ بوده است)  
 صَدَاقَةٌ: مبتدا، مرفوع به ضمه، مضاف.  
 الَّتِيْمُ: مضاف الیه مجرور به کسره.  
 نَدَامَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* در ترخیم آخر منادا به شیوه ی مخصوص و به انگیزه ای بلاغی حذف می شود. اسلوب ترخیم یکی از اسلوبهای نداء می باشد که از دورکن اساسی بوجود می آید و حذف آن دو رکن جایز نیست. حرف نداء یا: که بر مبنای مرخم وارد می شود. مرخم: منادای علم یا نکره ی مقصوده است که حذف آخر آن به سبب آسان شدن تلفظ صورت می گیرد.
- \* مرخم بر دو نوع است: (۱) - مختوم به تاء تأنیث، که ترخیم آن در تمامی شرایط صحیح است (۲) - غیر مختوم به تاء تأنیث، که دارای این شروط می باشد: باید علم باشد، مضاف یا نکره ی مقصوده نباشد، دارای بیش از سه حرف باشد.

### یا مسافراً تَيَقُّظِي

یا: حرف ندا.

مسافراً: منادا مبنی بر ضمه ی حرفی که به سبب ترخیم حذف شده محلاً منصوب (اصل آن مسافراً بوده است)  
 تَيَقُّظِي: فعل امر، مبنی بر حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، یاء: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

### لَيْسَ حَيٌّ عَلَى السُّنُونِ بِخَالٍ

لَيْسَ: فعل ماضی ناقص از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

حَيٌّ: اسم لَيْسَ مرفوع به ضمه.

عَلَى: حرف جر متعلق به خبر لَيْسَ.

السُّنُونِ: مجرور به کسره.

بخال: بَاء حرف جر زائد، خال: لفظاً مجرور به کسره ی تقدیری بر روی حرف محذوف، خبر لَيْسَ و محلاً منصوب: (اصل آن: بخالدِ بوده است و بنا به ضرورت شعری مرخم شده است)



وا: حرف نداء و ندبه.

عُثْمَانُ: منادای مندوب مبنی بر ضمه محلاً منصوب به فعل ندبه ی محذوف (به تقدیر اُنْدَبُ)

أَنْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتنحه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اللَّهُ: فاعل مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* ندبه از اسلوبهای ندا است که برای فرا خواندن و منادا قرار دادن متفجع علیه یا متوجع منه می باشد و از دو رکن اساسی که حذفشان جایز نیست بوجود می آید. ۱- حرف نداء وا که فقط مختص ندبه است و همچنین حرف نداء یاء که بر منادای مندوب و غیر مندوب وارد می شود. ۲- مندوب که خود بر دو نوع است (۱) متفجع علیه، کسی که مصیبت بر او وارد شده و مردم را به اظهار اندوه واداشته است (۲) متوجع منه، عضوی که در آن درد استقرار یافته است.

### فَاءِ آهِ يَا مُصِيبَتَا

فَاءِ: حرف استیناف، آه: اسم فعل مضارع به معنی اُتَوِّجِعُ، مبنی بر کسره، فاعلش ضمیر مستتر انا. آهِ: تأکید برای آهِ و تابع آن در بناء.

یا: حرف نداء و ندبه.

مُصِيبَتَا: منادای مندوب مبنی بر ضمه ی تقدیری که مشغول بودن محل اعراب به وسیله ی حرکت مناسبت مانع از ظهور آن شده، محلاً منصوب به فعل ندبه ی محذوف (به تقدیر اُنْدَبُ) الف برای ندبه بوده و هاء: حرف سکت می باشد.

### وَ حَامِيًا ذِمَارَ الْوَطَنِ

وا: حرف نداء و ندبه.

حَامِيًا: منادای مندوب منصوب به فتنحه برای فعل ندبه محذوف به تقدیر اُنْدَبُ.

ذِمَارَ: مفعول به اسم فاعل حَامِيًا منصوب به فتنحه، مضاف.

الْوَطَنِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



تَمَّرُونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

الَّذِيَارَ: مفعول فيه منصوب به فتحه (در اصل بِالَّذِيَارِ بوده که منصوب به نزع خافض می باشد)

وَ: واو حرف عطف، نَمَّ: حرف نفی جازم.

تَفَوُّجُوا: فعل مضارع معلوم، مجزوم به نَمَّ علامت جزمش حذف نون چون از افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

### قواعد

\* نزع خافض (سلب و گرفتن عامل جر) پس از فعل متعدی به واسطه ی حرف جر صورت می پذیرد و اسم مجرور پس از حذف این حرف منصوب می گردد (۱) - نزع خافض، پیش از ظرف مکان محدود غیر مشتق از افعال: دَخَلَ، نَزَلَ، سَكَنَ و مشتقات شان جایز می باشد. نزع خافض پس از أَنْ و اُنَّ که به معنای مِینْ اُنْ و بَانَ می باشند نیز صحیح است. (۲) - نزع خافض در فعل رَغَبَ و امثال آن صحیح نمی باشد زیرا باعث مبهم شدن معنا با تغییر یافتن حرف جر می شود. لذا حذف درست نیست تا اینکه معنا مبهم و پیچیده نگردد.

### أَحَقًّا أَنْتَكَ مَسْرُورٌ

أَحَقًّا: همزه حرف استفهام، حَقًّا: مفعول فيه ظرف زمان لفظاً منصوب به فتحه متعلق به محذوف، با توجه به موقعیتش در جمله محل خبر مقدم

می باشد (در اصل، أَ فِ حَقٍّ بوده که منصوب به نزع خافض شده است)

أَنْتَكَ: أَنْ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كَاف: ضمیر، اسمِ اِنَّ و محلاً منصوب.

مَسْرُورٌ: خبر اُنْ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنْتَكَ مبتدا موخر و محلاً مرفوع (اصلش أَ فِ حَقٍّ سرورک می باشد.)

### تَوَجَّهَتْ مَكَّةَ

تَوَجَّهَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مَكَّةَ: مفعول فيه منصوب به فتحه که به سبب غیر منصرف بودن تونین نپذیرفته (اصل آن، تَوَجَّهَتْ اِلَى مَكَّةَ بوده که منصوب به نزع خافض

شده است)



التَّعْلِيمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 الْإِنْتِدَائِيُّ: صفت برای التَّعْلِيمُ، مرفوع به تبعیت.  
 إِجْبَارِيٌّ: خیر مرفوع به ضمه.  
 وَ: واو حرف عطف، مَجَانِيءٌ: معطوف به إِجْبَارِيٌّ، مرفوع به تبعیت.

### قواعد

- \* در نسبت، یاء مشددی به آخر اسم الحاق می شود تا بیانگر انتساب چیزی به آن باشد. حکم نسبت بدین گونه است که ما قبل یاء نسب پیوسته کسره می گیرد و اسم منسوب الیه مجرد از تاء تانیث، و همچنین علامت تشبیه و جمع می باشد.
- \* بعضی از وزنها بی نیاز از یاء نسبت می باشند. (۱) - فاعل: به معنای صاحب آن چیز. (۲) - فَعَالٌ: به معنای کسی که چیزی را انجام می دهد. (۳) - فَعِلٌ: به معنای صاحب فعل

### قَامَتِ اللَّجْنَةُ الدَّوْلِيَّةُ بِرِحْلَةٍ عَالَمِيَّةٍ

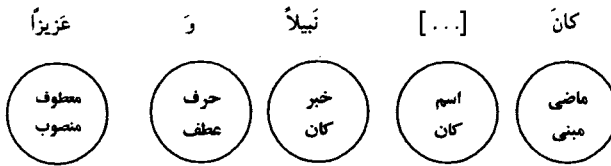
قَامَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تانیث.  
 اللَّجْنَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 الدَّوْلِيَّةُ: صفت اللَّجْنَةُ، مرفوع به تبعیت.  
 بِرِحْلَةٍ: باء حرف جر متعلق به قَامَتِ، رِحْلَةٌ: مجرور به کسره.  
 عَالَمِيَّةٌ: صفت رِحْلَةٍ، مجرور به تبعیت.

### يُرْتَدِي الْعُمَالُ قُوْبًا خَضْرَاوِيًّا

يُرْتَدِي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب نقل.  
 الْعُمَالُ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 قُوْبًا: مفعول به منصوب به فتحه.  
 خَضْرَاوِيًّا: صفت قُوْبًا، منصوب به تبعیت.

### عَلَّمْنَا شَيْخٌ قَتَوِيٌّ الْهَمَّةَ

عَلَّمْنَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نا: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.  
 شَيْخٌ: فاعل مرفوع به ضمه.  
 قَتَوِيٌّ: صفت شَيْخٌ، مرفوع به تبعیت، مضاف.  
 الْهَمَّةَ: مضاف الیه مجرور به کسره.



كان: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسمش ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.  
نَبِيًّا: خبر كان منصوب به فتحه.

وَ عَزِيزًا: واو حرف عطف، عَزِيزًا: معطوف بر نَبِيًّا، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* نصب اسم حالتی اعرابی است که حرکت یافتن آخر اسم به واسطه ی فتحه یا آنچه از علامات اعراب جایگزین آن می شود را می طلبد. نصب به صورت ظاهری، تقدیری یا محلی می باشد.
- \* علامت نصب در آخر اسم منصوب قرار می گیرد و به وسیله حرکات یا حروف اعراب می پذیرد. (۱) - اسم مفرد و جمع مکسر به واسطه ی فتحه. (۲) - جمع مؤنث سالم به وسیله ی کسره. (۳) - اسماء خمسہ به واسطه ی الف. (۴) - مثنی و جمع مذکر سالم به وسیله ی یاء.
- \* اسم های منصوب عبارتند از: (۱) - مفعول ها که شامل مفعول به، منادا، مفعول مطلق، مفعول لأجله، مفعول فیه و مفعول معه می شود. (۲) - حال، تمییز، مستثنی. (۳) - خبر کان، خبر ما، اسم إن، اسم لای نفی جنس. (۴) - توابع اسم منصوب.

### سَمِعْتُ خَيْرًا جَدًّا

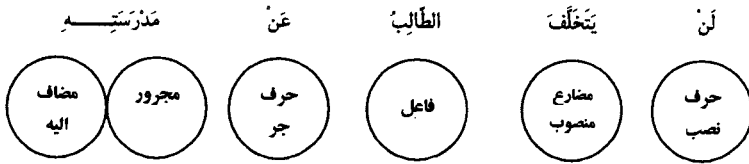
سَمِعْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
خَيْرًا: مفعول به منصوب به فتحه.  
جَدًّا: صفت خَيْرًا، منصوب به تبعیت.

### أَكَلْتُ الطَّعَامَ طَارِحًا

أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
الطَّعَامَ: مفعول به منصوب به فتحه.  
طَارِحًا: حال منصوب فتحه.

### سَمِعًا وَ طَاعَةً

سَمِعًا: مفعول مطلق برای فعل محذوف منصوب به فتحه.  
وطَاعَةً: واو حرف عطف، طَاعَةً: معطوف به سَمِعًا، منصوب به تبعیت.



لَنْ: حرف نصب.

يَتَخَلَّفُ: فعل مضارع معلوم، منصوب به لَنْ، علامت نصبش فتحه.

الطَّالِبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَنْ: حرف جر متعلق به يَتَخَلَّفُ.

مَدْرَسَتَيْهِ: مجرور به كسره، هاء، ضمير، مضاف اليه.

### قواعد

- \* نصب فعل حالتی است اعرابی که در فعل مضارع صورت می گیرد هرگاه یکی از حرفی که ذاتاً ناصبه هستند و یا به واسطه ی آن مضمر عمل نصب را انجام می دهند پیش از فعل مضارع قرار گیرد باعث نصب فعل مضارع می شود.
- \* علامتهای اعراب فعل منصوب عبارتند از: (۱) - فتحه که علامت اصلی آن می باشد. (۲) - حذف نون در افعال خمسه که جایگزین فتحه است.

### لَيْسَ لِلغُولِ حَقِيقَةً فَتَخَافُوا

لَيْسَ: فعل ماضی ناقص از اخوات كان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

لِلغُولِ: لام حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف لیس، الغول: مجرور به كسره.

حَقِيقَةً: اسم مؤخر لیس مرفوع به ضمه.

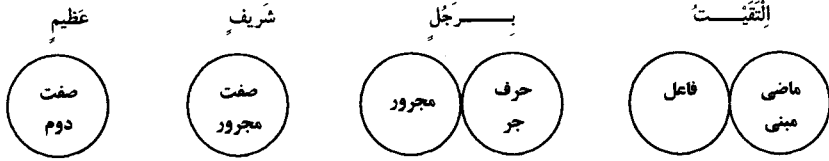
فَتَخَافُوا: فاء سببیه، تَخَافُوا: فعل مضارع معلوم، منصوب به آن مضمر و علامت نصب آن حذف نون میباشد چون از افعال خمسه است. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

### أَرَدْتُمَا أَنْ تَدْرُسَا

أَرَدْتُمَا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر تَما، تَما: فاعل و محلاً مرفوع.

أَنْ: حرف نصب.

تَدْرُسَا: فعل مضارع معلوم، منصوب به أَنْ مضمر، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد. الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، مصدر مؤول أَنْ تَدْرُسَا مفعول به و محلاً منصوب.



الْتَقَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون، به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 بِرَجُلٍ: باء حرف جر متعلق به الْتَقَيْتُ، رَجُلٍ: مجرور به کسره.  
 شَرِيفٌ: صفت رَجُلٍ، مجرور به تبعیت.  
 عَظِيمٌ: صفت دوم رَجُلٍ، مجرور به تبعیت.

### قواعد

- \* نعت حقیقی صفتی از صفات منوعت خود را بیان می کند و از ما قبل خود در لفظ و معنا تبعیت می نماید.
- \* نعت حقیقی از ما قبل خود از نظر اعراب تبعیت می کند، رافع ضمیری است که به منوعت باز می گردد و در افراد، تشبیه، جمع، تذکیر، تأنیث، تعریف و تنکیر نیز با آن مطابقت می کند. چنانچه منوعت (۱) - جمع مذکر سالم باشد، نعت مطابق آن است (۲) - جمع ملحق به عاقل باشد، مطابقت نعت جایز است. (۳) - جمع مکسر عاقل باشد، نعت به صورت جوازی مفرد مؤنث می باشد. (۴) - جمع مکسر غیر عاقل باشد، نعت مفرد مؤنث یا جمع مؤنث سالم. (۵) - اسم جمع باشد، نعت مفرد یا جمع است. (۶) - متشکل از مذکر و مؤنث باشد، مذکر غالب است. (۷) - متشکل از عاقل و غیر عاقل باشد، عاقل غالب می گردد.

### جاءَ الْبَنُونَ الصَّالِحُونَ (أَوْ الصَّالِحَةُ)

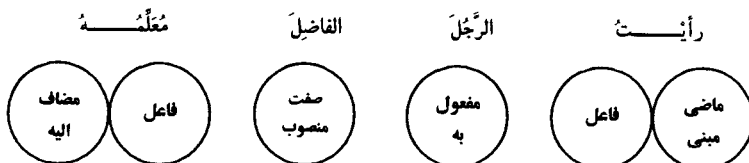
جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.  
 الْبَنُونَ: فاعل مرفوع به واو است چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.  
 الصَّالِحُونَ: صفت الْبَنُونَ، مرفوع به تبعیت، علامت رفع آن واو می باشد چون جمع مذکر سالم است.

### اِشْتَرَيْتُ كُتُبًا كَثِيرَةً (أَوْ كَثِيرَاتٍ)

اِشْتَرَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 كُتُبًا: مفعول به منصوب به فتحه.  
 كَثِيرَةً: صفت كُتُبًا، منصوب به تبعیت.

### عاشَرَ قَوْمًا مُهْدِيْنَ (أَوْ مُهْدِيَّاتٍ)

عاشَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.  
 قَوْمًا: مفعول به منصوب به فتحه.  
 مُهْدِيْنَ: صفت قَوْمًا، منصوب به تبعیت علامت نصب آن یاء می باشد چون جمع مذکر سالم است.



رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّجُلِ: مفعول به منصوب به فتحه.

الْفَاعِلِ: صفت الرَّجُلِ، منصوب به تبعیت.

مُعَلَّمَةٌ: فاعل اسم فاعل، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف اليه.

### قواعد

- \* نعت سببی صفات آنچه را که به نعت متعلق می‌باشد بیان می‌کند و از ما قبل خود در لفظ و ما بعد خود در معنا تبعیت می‌نماید و دارای دو حالت می‌باشد. ۱- مقرون به ضمیر نعت یا مضاف به چیزی که ضمیر نعت در آن است در این حالت از ما قبل خود در اعراب، تعریف و تکریر تبعیت می‌کند همواره مفرد است و در تذکیر و تأنیث از ما بعد خود بودن تبعیت می‌کند. اما چنانچه جمع مکسر باشد جایز است به صورت جمع به کار رود. ۲- هرگاه غیر مقرون به ضمیر نعت باشد مانند نعت حقیقی عمل می‌شود.

#### جاءَني التَّلْمِيذُ الفُضْلَاءُ أَباؤُهُ

جاءَني: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

التَّلْمِيذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الفُضْلَاءُ: صفت التَّلْمِيذُ، مرفوع به تبعیت.

أَباؤُهُ: فاعل اسم فاعل، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف اليه.

#### تَعَرَّفْتُ عَلَي رَجُلَيْنِ كَرِيمَي النِّسَبِ

تَعَرَّفْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عَلَي: حرف جر متعلق به تَعَرَّفْتُ.

رَجُلَيْنِ: مجرور به یاء چون مثنی است.

كَرِيمَي: صفت رَجُلَيْنِ، مجرور به تبعیت، علامت جر آن یاء می‌باشد چون مثنی است، مضاف.

النِّسَبِ: مضاف اليه مجرور به کسره.



الحياة	تَطَوَّرَ	على	شاهداً	الشَّارِعُ	كَانَ
مضاف اليه	مجرور	حرف جر	خبر كان	اسم كان	ماضی مبنی

كَانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الشَّارِعُ: اسم كَان مرفوع به ضمه.

شاهداً خبر كَان منصوب به فتحه.

على: حرف جر متعلق به شاهداً.

تَطَوَّرَ: مجرور به كسره، مضاف.

الحياة: مضاف اليه مجرور به كسره.

### قواعد

- \* نواسخ: حروف، اسم ها و افعالی هستند که بر جمله ی اسمیه داخل می شوند و تغییراتی را در اعراب مبتدا و خبر بوجود می آورند. نواسخ سه نوع اند: (۱) - حروف معانی: حروف مشبیه بالفعل، حروف نفی شبیه به لیس، لای نفی جنس (۲) - افعال ناقصه: كان و اخوات آن، كاد و اخوات آن. (۳) - اسم های مشتق از افعال ناقصه.
- \* اگر نواسخ بر مبتدا و خبر داخل شوند (۱) - از نظر لفظی در آنها با نقل اعراب از حالتی به حالت دیگر تغییر ایجاد می کنند. (۲) - از نظر معنا نیز تغییراتی را با انتقال رویداد از زمانی به زمان دیگر یا انتقال حکم از جواز به وجوب بوجود می آورند.

### إِنَّ الإِحْسَانَ فَضِيلَةٌ

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الإِحْسَانُ: اسم إِنَّ منصوب به فتحه.

فَضِيلَةٌ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.

### كَادَ الْبَيْتُ يَسْقُطُ

كَادَ: فعل ماضی ناسخ، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الْبَيْتُ: اسم كَادَ مرفوع به ضمه.

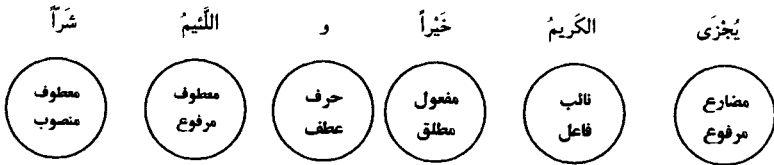
يَسْقُطُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هو، جمله ی فعلیه خبر كَادَ و محلاً منصوب.

### مَا زَيْدٌ نَائِمًا

ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

زَيْدٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

نَائِمًا: خبر ما منصوب به فتحه.



يُجْزَى: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

الكَرِيمُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

خَيْرًا: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

و اللَّئِيمُ: واو حرف عطف، اللَّئِيمُ: معطوف بر الكَرِيمُ، مرفوع به تبعیت.

شَرَّأُ: معطوف به خَيْرًا، منصوب به تبعیت.

### قواعد

- \* نائب فاعل اسمی است مرفوع که فعلی مجهول یا شبیه به مجهول بر آن مقدم گشته و به آن اسناد داده شده است. مهم‌ترین دلایل حذف فاعل عبارتند از: (۱) - جهل و عدم آگاهی نسبت به آن گونه ای که تعیین آن ممکن نباشد، یا میل به عدم اظهار فاعل آن.
- (۲) - شهرت فاعل بطوریکه عنوان ساختن آن بیهوده باشد. (۳) - تعلق نگرفتن غرضی به ذکر آن.
- \* هرگاه فعلی مجهول باشد ملحق کردن آن به آنچه که فاعل را مشخص می کند صحیح نمی باشد. اسم مفعول در مرفوع گرداندن نائب فاعل شبیه فعل مجهول است. تمامی احکام فاعل و فعل معلوم بر نائب فاعل و فعل مجهول مرتب است. فعل مجهول همیشه متصرف می باشد.

هَلْ حَقَّقَتْ سَعَادَةَ الْإِنْسَانِ؟

هَلْ: حرف استفهام.

حَقَّقَتْ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تانیث.

سَعَادَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الْإِنْسَانِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

مَنْحَ الْبِطْلُ وَسَامًا رَقِيعًا

مَنْحَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

الْبِطْلُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

وَسَامًا: مفعول به منصوب به فتحه.

رَقِيعًا: صفت وَسَامًا، منصوب به تبعیت.

لَنْ يُعَاقَبَ أَخُوكَ

لَنْ: حرف نصب.

يُعَاقَبُ: فعل مضارع مجهول، منصوب به لَنْ علامت نصب آن فتحه.

أَخُوكَ: نائب فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خصمه می باشد. کاف: ضمیر، مضاف الیه.

[...]	مَنْصُورٌ	الْعَسْكَرُ	أَنَّ	سَمِعَ
نائب فاعل	خبر أَنَّ	اسم أَنَّ	حرف مشبه	ماضی مبنی

سَمِعَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

أَنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الْعَسْكَرُ: اسم أَنَّ منصوب به فتحه.

مَنْصُورٌ: خبر أَنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنَّ الْعَسْكَرُ مَنْصُورٌ نائب فاعل و محلاً مرفوع.

### قواعد

- \* همزه ی این زمانی که بتواند با ما بعدش به تأویل مصدر آید، مفتوح می گردد. (۱) - هرگاه در محل فاعل و یا نائب فاعل قرار گیرد.
- (۲) - وقتی که در محل مفعول به باشد. (۳) - اگر در محل مبتدا باشد. (۴) - در صورتی که در محل خبر از اسم معنا قرار گیرد.
- (۵) - چنانچه در محل مجرور به حرف یا اضافه قرار گیرد. (۶) - آنگاه که بعد از قولی قرار گیرد که معنای ظن و گمان را در بر دارد.
- (۷) - اگر بعد از حَتَّى جاره و عاطفه قرار گیرد.

### الْحَقُّ أَنَّ الْجَهْلَ عَارٌ

الْحَقُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أَنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الْجَهْلُ: اسم أَنَّ منصوب به فتحه.

عَارٌ: خبر أَنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنَّ الْجَهْلَ عَارٌ خبر أَنَّ و محلاً مرفوع.

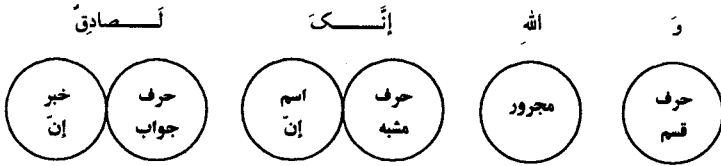
### أُحْيِكَ مَعَ أَنَّكَ ظَالِمٌ

أُحْيِكَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، كاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر و جویبی آن.

مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به أُحْيِكَ، مضاف.

أَنَّكَ: أَنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كاف: ضمیر، اسم أَنَّ و محلاً منصوب.

ظَالِمٌ: خبر أَنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنَّكَ ظَالِمٌ مضاف الیه محلاً مجرور.



والله: واو حرف قسم و جر متعلق به فعل قسم محذوف، الله: مجرور به كسره.  
 إِنَّكَ: إِنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كاف: ضمير، اسم إِنَّ و محلاً منصوب.  
 أَصَادِقُ: لام حرف جواب، صادق: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.

### قواعد

- \* همزه ی این زمانی که نتواند با ما بعد خود به تأویل مصدر در آید مکسور می شود. (۱) - هرگاه در ابتدای کلام قرار گیرد.  
 (۲) - چنانچه بعد از قولی قرار گیرد که معنای ظن و گمان را در بر ندارد. (۳) - در صورتی که جواب برای قسمی باشد و خبر، مقرون به لام باشد. (۴) - هرگاه به عنوان خبر یا صفتی برای اسم عین (ذات) قرار گیرد. (۵) - هرگاه در محل حال قرار گیرد. (۶) - چنانچه پس از اَلَا استفتاحیه، حیث و إِذْ واقع شود. (۷) - در صورتی که در صدر صله ی موصول قرار گیرد. (۸) - هرگاه پس از حَتَّى ابتدائیه قرار گیرد.

### إِنَّ اللَّهَ عَادِلٌ

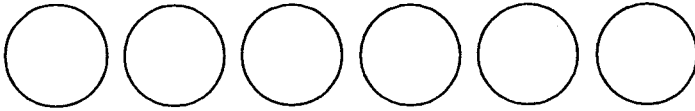
إِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.  
 الله: اسم إِنَّ منصوب به فتحه.  
 عادل: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.

### قُلْتُ إِنَّكَ وَدُودٌ

قُلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.  
 إِنَّكَ: إِنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، كاف: ضمیر، اسم إِنَّ و محلاً منصوب.  
 وَدُودٌ: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه.

### زَيْدٌ إِنَّهُ كَرِيمٌ

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.  
 إِنَّهُ: إِنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمیر، اسم إِنَّ محلاً منصوب.  
 کریم: خبر إِنَّ مرفوع به ضمه، جمله إِنَّهُ كَرِيمٌ خبر و محلاً مرفوع.



## فهرست موضوعات

حرف عرض، حرف عطف ..... ۹۳	حرف ابتدا ..... ۷۱
حرف عاطل، حرف عامل ..... ۹۴	حرف استیناف - حرف استثناء ..... ۷۲
حرف غایت ..... ۹۵	حرف استدراکه، حرف استفتاح ..... ۷۳
حرف فاء جزاء، فاء سببه ..... ۹۶	حرف استفهام، حرف استقبال ..... ۷۴
حرف قسم، حرف کفایت ..... ۹۷	حرف اضراب، حرف امر ..... ۷۵
حرف لام جحد، فارقه، مزحلقة ..... ۱۰۰	حرف بدل، حرف تأنیث ..... ۷۶
حرف مصدری، حرف مقاجاً ..... ۱۰۴	حرف تخصیض، حرف تحقیق ..... ۷۷
حرف موصول، حرف ندبه ..... ۱۰۵	حرف تخیر، حرف ترجی ..... ۷۸
حرف نداء ..... ۱۰۶	حرف تشبیه، حرف تصریف ..... ۷۹
حرف نصب ..... ۱۰۷	حرف تعجب، حرف تعریف ..... ۸۰
حرف نصب فرعی ..... ۱۰۸	حرف تعلیل، حرف تفسیر ..... ۸۱
حرف نفی ..... ۱۰۹	حرف تفصیل، حرف تقلیل ..... ۸۲
حرف نهی، حرف نون وقایه ..... ۱۱۰	حرف تکثیر، حرف تمنی ..... ۸۳
حرف ناسخ ..... ۱۱۱	حرف تشبیه، حرف تندیم ..... ۸۴
حرف واو حالیه، واو معیت ..... ۱۱۲	حرف تأکید ..... ۸۵
کافه از عمل ..... ۱۶۰	حرف جرّ ..... ۸۶
همزه إنّ چه زمانی مفتوح می شود؟ ..... ۲۰۸	حرف جزم ..... ۸۷
همزه إنّ چه زمانی مکسور می شود؟ ..... ۲۰۹	حرف جواب، حرف خطاب ..... ۸۸
<b>۲- اسم متصرف</b>	حرف ردع، حرف زائد ..... ۸۹
اسم آلت ..... ۴	حرف سکت، حرف شبیه به زائد ..... ۹۰
اسم جنس ..... ۵	حرف شرط ..... ۹۱
اسم زمان ..... ۶	حرف ظرفی ..... ۹۲
اسم علم مفرد ..... ۱۲	

۱۲۶	ضمیر متصل	۱۳	اسم علم مرکب
۱۲۷	ضمیر مستتر	۱۶	اسم فاعل
۱۲۸	ضمیر منفصل	۱۹	اسم مفعول
۱۲۹	ظرف زمان	۲۲	اسم مکان
۱۳۰	ظرف مکان	۲۷	اسماء خمسہ
۱۵۸	کنایہ	۳۰	أفعل التفضیل
<b>۴- حالات اسم</b>		۳۶	اسم مبالغه
۱۸	اسم مجرد و اسم مزید	۱۲۲	صفت مشبہه
۲۱	اسم مقصور- منقوص- مملود	۱۵۹	کنیہ و لقب
۲۳	اسم غیر منصرف	۱۷۳	مصدر مجرد
۲۵	اسم منصرف	۱۷۴	مصدر مزید
۲۸	اسم - علامتهای آن	۱۷۵	مصدر - عمل آن
۳۳	التقاء ساکتین	۱۷۶	مصدر- اسم مره
۳۴	لقبهای اعراب	۱۷۷	مصدر - اسم مصدر
۳۵	لقبهای بناء	۱۷۸	مصدر - اسم نوع
۳۸	معرب بودن - حالتهای آن	۱۷۹	مصدر صناعی
۳۹	مشغول بودن محل	۱۸۰	مصدر مؤول
۴۱	بناء اسم	۱۸۱	مصدر میجی
۴۳	تصغیر	<b>۳- اسم غیر متصرف</b>	
۴۴	اعراب تقدیری - اسم	۲	اسم استفهام
۴۶	تقدیر بناء	۳	اسم اشاره
۵۰	تتوین	۷	اسم شرط
۵۶	جمع مکسر - قلت و کثرت	۹	اسم عدد اصلی
۵۷	جمع مکسر - جمع های دیگر	۱۱	اسم عدد ترتیبی
۵۸	جمع مؤنث سالم	۱۴	اسم فعل
۵۹	جمع مذکر سالم	۲۶	اسم موصول
۱۱۶	رفع اسم	۷۰	جهات ششگانه
۱۳۴	علامتهای اعراب	۱۲۴	ضمیر شأن
۱۳۵	علامتهای بناء	۱۲۵	ضمیر فصل، عماد

۱۲۰	شرط و جواب.....
۱۵۲	فعل مکفوف .....
۱۵۳	فعل منفی .....
۱۵۶	فاعل .....
۲۰۳	نصب فعل .....
۲۰۷	نائب فاعل .....

#### ۷- جمله اسمیه

۱۱۳	صدارت طلب .....
۱۱۸	سده مسله .....
۱۲۱	شرط و جواب- خبر .....
۱۶۱	مبتدا و خبر .....
۱۶۸	مبتدا و صفت .....

#### ۸- حالات جمله

۶۰	جمله .....
۶۱	جمله ابتدائیه- جمله اسمیه .....
۶۲	جمله اختصاص- جمله انشائی .....
۶۳	جمله حالیه .....
۶۴	جمله خبریه، جمله شرطیه .....
۶۵	جمله ظرفیه، جمله فعلیه .....
۶۶	جملاتی که محلی از اعراب دارند .....
۶۷	جملاتی که محلی از اعراب ندارند .....
۶۸	جمله معترضه، جمله مفسره .....
۶۹	جمله ی نعت .....
۱۱۹	شبه جمله .....

#### ۹- نواسخ

۹۸	حرف لایقی جنس .....
۹۹	حرف لایقی جنس، لایسیما .....
۱۰۱	حروف شبیه به لیس .....
۱۰۲	حرف مشبه بالفعل .....

۱۷۰	مثنی .....
۱۷۱	محلّی از اعراب .....
۱۷۲	مذکر و مؤنث .....
۱۸۲	معرفه و نکره .....
۱۹۵	موصوف و صفت .....
۲۰۱	نسبت .....

#### ۵- انواع فعل

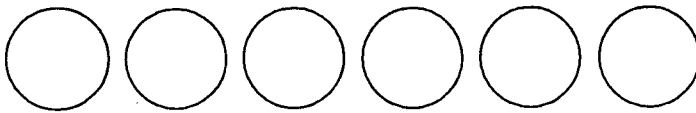
۱۳۶	فعل امر .....
۱۳۷	فعل تام .....
۱۳۸	فعل جامد .....
۱۳۹	فعل ذمّ .....
۱۴۰	فعل قلب .....
۱۴۱	فعل لازم .....
۱۴۲	فعل مؤکد .....
۱۴۳	فعل متعدی .....
۱۴۴	فعلهای سه مفعولی .....
۱۴۵	فعلهای دو مفعولی .....
۱۴۶	فعل مجهول .....
۱۴۷	فعل مدح .....
۱۴۸	فعل مضارع .....
۱۴۹	فعل معتل .....
۱۵۰	فعل معلوم .....
۱۵۴	فعل ماضی .....

#### ۶- جمله فعلیه

۳۲	افعال خمسه .....
۴۲	بناء فعل .....
۴۵	اعراب تقدیری- فعل .....
۵۵	جزم فعل .....
۱۱۷	رفع فعل .....

۱۱-مجرورات	۱۵۱	فعل مقاربه
۲۹	۱۵۵	فعل ناقص
۵۴	۲۰۶	نواسخ
۱۶۹		۱۰- منصوبات
۱۲-توابع	۱	استثناء
۴۰	۴۷	تمییز ذات
۵۱	۴۸	تمییز نسبت
۵۲	۴۹	تمییز و حال
۵۳	۱۱۴	حال- مفرد
۱۳۱	۱۱۵	حال- جمله
۱۳۲	۱۸۳	مفعول به
۱۳۳	۱۸۴	مفعول به - رتبه ی آن
۲۰۴	۱۸۵	مفعول به اختصاص
۲۰۵	۱۸۶	مفعول به اشتغال
۱۳- فهرست موضوعات	۱۸۷	مفعول به اغراء
۱۲- فهرست هجایی مطالب	۱۸۸	مفعول به تحذیر
	۱۸۹	مفعول به تعجب
	۱۹۰	مفعول به تنازع
	۱۹۱	مفعول فیه
	۱۹۲	مفعول لأجله
	۱۹۳	مفعول مطلق
	۱۹۴	مفعول معه
	۱۹۶	نداء
	۱۹۷	نداء- استغائه
	۱۹۸	نداء- ترخیم
	۱۹۹	نداء- ندبه
	۲۰۰	نزع خافض
	۲۰۲	نصب اسم





### فهرست هجایی مطالب

۲۴	اسم غیر منصرف (۲)	۱	استثناء
۲۵	اسم منصرف	۲	اسم استفهام
۲۶	اسم موصول	۳	اسم اشاره
۲۷	اسماء خمسہ	۴	اسم آلت
۲۸	اسم - علامتهای آن	۵	اسم جنس
۲۹	اضافه	۶	اسم زمان
۳۰	أفعل التفضیل - صیغه ی آن	۷	اسم شرط - ظرف
۳۱	أفعل التفضیل - عمل آن	۸	اسم شرط - غیر ظرف
۳۲	افعال خمسہ	۹	اسم عدد اصلی - مفرد
۳۳	التقاء ساکنین	۱۰	اسم عدد اصلی - مرکب، عقود، معطوف
۳۴	لقبهای اعراب	۱۱	اسم عدد ترتیبی
۳۵	لقبهای بناء	۱۲	اسم علم مفرد
۳۶	اسم مبالغه - صیغه آن	۱۳	اسم علم مرکب
۳۷	اسم مبالغه - عمل آن	۱۴	اسم فعل - ترکیب آن
۳۸	معرب بودن - حالتها ی آن	۱۵	اسم فعل - عمل آن
۳۹	مشغول بودن محل	۱۶	اسم فعل - صیغه آن
۴۰	بدل	۱۷	اسم فاعل - عمل آن
۴۱	بناء اسم	۱۸	اسم مجرد و اسم مزید
۴۲	بناء فعل	۱۹	اسم مفعول - صیغه آن
۴۳	تصغیر	۲۰	اسم مفعول - عمل آن
۴۴	اعراب تقدیری - اسم	۲۱	اسم مقصور - منقوص - ممدود
۴۵	اعراب تقدیری - فعل	۲۲	اسم مکان
۴۶	تقدیر بناء	۲۳	اسم غیر منصرف (۱)

۷۷	حرف تحضیض، حرف تحقیق	۴۷	تمییز ذات
۷۸	حرف تخیر، حرف ترجی	۴۸	تمییز نسبت
۷۹	حرف تشیه، حرف تصریف	۴۹	تمییز و حال
۸۰	حرف تعجب، حرف تعریف	۵۰	تنوین
۸۱	حرف تعلیل، حرف تفسیر	۵۱	تأکید لفظی
۸۲	حرف تفصیل، حرف تقلیل	۵۲	تأکید معنوی
۸۳	حرف تکثیر، حرف تمنی	۵۳	توابع
۸۴	حرف تنیه، حرف تنذیم	۵۴	جرّ اسم
۸۵	حرف تأکید	۵۵	جزم فعل
۸۶	حرف جرّ	۵۶	جمع مکسر - قلت و کثرت
۸۷	حرف جزم	۵۷	جمع مکسر - جمع های دیگر
۸۸	حرف جواب، حرف خطاب	۵۸	جمع مؤنث سالم
۸۹	حرف ردع، حرف زائد	۵۹	جمع مذکر سالم
۹۰	حرف سکت، حرف شییه به زائد	۶۰	جمله
۹۱	حرف شرط	۶۱	جمله ابتدائی، جمله اسمیه
۹۲	حرف ظرفی	۶۲	جمله اختصاص، جمله انشائی
۹۳	حرف عرض، حرف عطف	۶۳	جمله حالیه
۹۴	حرف عاطل، حرف عامل	۶۴	جمله خبریه، جمله شرطیه
۹۵	حرف غایت	۶۵	جمله ظرفیه، جمله فعلیه
۹۶	حرف فاء جزاء، فاء سببیه	۶۶	جملاتی که محلی از اعراب دارند
۹۷	حرف قسم، حرف کفایت	۶۷	جملاتی که محلی از اعراب ندارند
۹۸	حرف لافعی جنس	۶۸	جمله معترضه، جمله مفسره
۹۹	حرف لافعی جنس، لا سیما	۶۹	جمله ی نعت
۱۰۰	حرف لام وجود، فارقه، مزحلقه	۷۰	جهات ششگانه
۱۰۱	حروف شییه به لیس	۷۱	حرف ابتدا
۱۰۲	حرف مشبه بالفعل (۱)	۷۲	حرف استیناف، حرف استثناء
۱۰۳	حرف مشبه بالفعل (۲)	۷۳	حرف استدراک، حرف استفتاح
۱۰۴	حرف مصدری، حرف مفاجأ	۷۴	حرف استفهام، حرف استقبال
۱۰۵	حرف موصول، حرف ندبه	۷۵	حرف اضراب، حرف امر
		۷۶	حرف بدل، حرف تأنیث

۱۳۵	..... علامتهای بناء	۱۰۶	..... حرف نداء
۱۳۶	..... فعل امر	۱۰۷	..... حرف نصب
۱۳۷	..... فعل تام	۱۰۸	..... حرف نصب فرعی
۱۳۸	..... فعل جامد	۱۰۹	..... حرف نفی
۱۳۹	..... فعل ذم	۱۱۰	..... حرف نهی، حرف نون وقایه
۱۴۰	..... فعل قلب	۱۱۱	..... حرف ناسخ
۱۴۱	..... فعل لازم	۱۱۲	..... حرف واو حالیه، واو معیت
۱۴۲	..... فعل مؤکد	۱۱۳	..... صدارت طلب
۱۴۳	..... فعل متعدی	۱۱۴	..... حال- مفرد
۱۴۴	..... فعلهای سه مفعولی	۱۱۵	..... حال- جمله
۱۴۵	..... فعلهای دو مفعولی	۱۱۶	..... رفع اسم
۱۴۶	..... فعل مجهول	۱۱۷	..... رفع فعل
۱۴۷	..... فعل مدح	۱۱۸	..... سده مسدّد
۱۴۸	..... فعل مضارع	۱۱۹	..... شبه جمله
۱۴۹	..... فعل معتل	۱۲۰	..... شرط و جواب
۱۵۰	..... فعل معلوم	۱۲۱	..... شرط و جواب- خیر
۱۵۱	..... فعل مقاربه	۱۲۲	..... صفت مشبهه - صیغه ی آن
۱۵۲	..... فعل مکفوف	۱۲۳	..... صفت مشبهه - عمل آن
۱۵۳	..... فعل منفی	۱۲۴	..... ضمیر شأن
۱۵۴	..... فعل ماضی	۱۲۵	..... ضمیر فصل یا عماد
۱۵۵	..... فعل ناقص	۱۲۶	..... ضمیر متصل
۱۵۶	..... فاعل	۱۲۷	..... ضمیر مستتر
۱۵۷	..... فاعل- رتبه ی آن	۱۲۸	..... ضمیر منفصل
۱۵۸	..... کنایه	۱۲۹	..... ظرف زمان
۱۵۹	..... کنیه و لقب	۱۳۰	..... ظرف مکان
۱۶۰	..... کافه از عمل	۱۳۱	..... عطف بیان
۱۶۱	..... مبتدا و خیر (۱)	۱۳۲	..... عطف نسق
۱۶۲	..... مبتدا و خیر (۲)	۱۳۳	..... عطف بیان و بدل
۱۶۳	..... مبتدا و خیر (۳)	۱۳۴	..... علامتهای اعراب
۱۶۴	..... مبتدا و خیر (۴)		

۱۹۵	موصوف و صفت	۱۶۵	مبتدا و خبر (۵)
۱۹۶	نداء	۱۶۶	مبتدا و خبر (۶)
۱۹۷	نداء- استغاثه	۱۶۷	مبتدا و خبر (۷)
۱۹۸	نداء- ترخیم	۱۶۸	مبتدا و صفت
۱۹۹	نداء- ندبه	۱۶۹	متعلق جر یا ظرف
۲۰۰	نزع خافض	۱۷۰	مثنی
۲۰۱	نسبت	۱۷۱	محلّی از اعراب
۲۰۲	نصب اسم	۱۷۲	مذکر و مؤنث
۲۰۳	نصب فعل	۱۷۳	مصدر مجرد
۲۰۴	نعت حقیقی	۱۷۴	مصدر مزید
۲۰۵	نعت سیبی	۱۷۵	مصدر- عمل آن
۲۰۶	نواسخ	۱۷۶	مصدر- اسم مر
۲۰۷	نائب فاعل	۱۷۷	مصدر- اسم مصدر
۲۰۸	همزه إنّ-چه زمانی مفتوح می شود؟	۱۷۸	مصدر- اسم نوع
۲۰۹	همزه إنّ-چه زمانی مکسور می شود؟	۱۷۹	مصدر صناعی
۲۱۰	فهرست موضوعات	۱۸۰	مصدر مؤول
۲۱۴	فهرست هجایی مطالب	۱۸۱	مصدر میمی
		۱۸۲	معرفه و نکره
		۱۸۳	مفعول به
		۱۸۴	مفعول به - رتبه ی آن
		۱۸۵	مفعول به اختصاص
		۱۸۶	مفعول به اشتغال
		۱۸۷	مفعول به اغراء
		۱۸۸	مفعول به تحذیر
		۱۸۹	مفعول به تعجب
		۱۹۰	مفعول به تنازع
		۱۹۱	مفعول فیه
		۱۹۲	مفعول لأجله
		۱۹۳	مفعول مطلق
		۱۹۴	مفعول معه